

# انحراف به راست در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک)

سخنرانی ایراد شده در پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب  
 کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) در آوریل ۱۹۲۹

ژوزف و. استالین

---

**توضیح:** ترجمه فارسی این سخنرانی عیناً از روی متن انگلیسی آن مندرج در آدرس زیر انجام شده و تمامی  
 زیرنویس‌ها نیز از سوی ویراستاران متن انگلیسی (سایت marxists.org) قید گردیده است.

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/1929/04/22.htm>

الف. بهرنگ - ماه می ۲۰۲۶

---

## فهرست:

- یادداشت مترجم:..... ۳
- شروع سخنرانی..... ۱۱
- بخش اول - یک خط یا دو خط؟..... ۱۲
- بخش دوم - تحولات طبقاتی و اختلافات ما..... ۱۸
- بخش سوم - اختلافات در مورد کمیتترین..... ۲۵
- بخش چهارم - اختلافات در سیاست داخلی..... ۳۱
- بخش پنجم - مسائل مربوط به رهبری حزب..... ۸۴
- بخش ششم - نتیجه گیری..... ۹۲

## یادداشت مترجم:

یکی از دعوی رایج در رابطه با عملکردهای استالین (چه از سوی ایدئولوگ‌های بورژوازی جهانی و چه از سوی «چپ»‌های ضداستالین) این است که «استالین بلشویک‌های قدیمی را یکی پس از دیگری از صحنه حذف کرد و نابود ساخت». این ادعا، به‌ویژه با توجه به تصویب‌های درونی حزب و اعدام شمار نسبتاً زیادی از کسانی که در انقلاب اکتبر شرکت کرده و به اشکال مختلف نقش ایفا کرده بودند، در نگاه نخست، ادعایی درست و تکاندهنده جلوه می‌کند. حال آنکه در این ادعا بخشی از حقیقت ناگفته و لاپوشانی شده است و آن اینکه اساساً این «بلشویک‌های قدیمی» چه می‌گفتند و به چه اعمالی دست می‌زدند؟ جالب اینجاست که استالین سخنرانی خود در آوریل ۱۹۲۹ - یعنی سخنرانی‌ای که در اینجا خواهید خواند - را با برخورد به همین موضوع؛ یعنی «بلشویک‌های قدیمی» شروع می‌کند؛ گویی استالین پیشاپیش به ادعای بعدی کسانی که او را مسئول حذف «بلشویک‌های قدیمی» می‌دانند، پاسخ داده است.

هدف از رجوع به این سخنرانی و بازبینی آن، در حقیقت پرداختن به سوالات فوق و پرتو افکنی به آن بخش از واقعیت است که در روایت‌های رایج، یا عملاً غایب است و یا کم‌رنگ و مخدوش شده عرضه می‌شود. در نتیجه با حذف و یا مخدوش ساختن این بخش از واقعیت، طبیعی است که خواندن و یا شنیدن اینکه «**استالین بلشویک‌های قدیمی را سر به نیست کرد**»، هر انسان عاقل و باوجدانی را منزجر ساخته و به اعتراض وا می‌دارد. اما با رجوع مستقیم به اسناد و مباحث جاری در آن سال‌ها و با تجزیه و تحلیل آنها به روایت دیگری از واقعیت دست می‌یابیم؛ روایتی که نه نیمه‌ای از حقیقت بلکه کل حقیقت را در بر می‌گیرد و عیان می‌سازد. در پرتو این روایت؛ یعنی با دستیابی به تاریخ واقعی، اکنون می‌توان از خوانش مخدوش تاریخ و از تعصبات کور در امان ماند و به‌درستی به این سوال پاسخ داد که این «بلشویک‌های قدیمی» چه می‌گفتند و به چه اعمالی دست می‌زدند؟ از این رهگذر همچنین می‌توان علل واقعی تصیفه‌ها و سرکوب‌های آن دوران را درک کرد. برخی از عملکردهای این «بلشویک‌های قدیمی» برآستی حیرت‌انگیز است، تا جایی که مشابه هر کدام از این اعمال، حتی در بهترین دموکراسی‌های غربی نیز - نه فقط در شرایط اضطراری و حاد بلکه در شرایط عادی هم - با مجازات‌های سنگین و چه‌بسا مجازات مرگ روبرو می‌شد: از سرپیچی از پروتکل‌ها و دستورات حزبی گرفته تا اخلال و خرابکاری در امور حزبی و دولتی، از دسیسه‌چینی و توطئه گرفته تا اقدام به ترور مخالفان سیاسی خود، تا تلاش برای کودتا، تا همکاری با نیروهای اطلاعاتی غرب و دیگر اعمال خیانت‌کارانه چه در درون حکومت و چه در کمینترن.

موضوعی که در رابطه با عملکرد این «بلشویک‌های قدیمی» باید بدان توجه کرد این است که آنها برای پیش‌برد و تحقق نظرات خود، نه به شیوه‌های سالم و کمونیستی بلکه به شیوه‌های به‌غایت منفور بورژوازی متوسل می‌شدند، به این معنا که به هر اهرم و هر عملی که بتواند مقاصدشان را برآورده سازد دست می‌زدند ولو به قیمت همکاری و همسویی با دشمنان انقلاب اکتر؛ ولو به قیمت ترور و قتل مخالفان سیاسی خود. {۱} با وصف این، بسیاری از این اعمال بارها و بارها تکرار می‌شد و رهبری حزب با آنها مدارا می‌کرد و از این «بلشویک‌های قدیمی» می‌خواست که از اقدامات آنچنانی دست بردارند، ولی این اقدامات باز از نو تکرار و حتی تشدید می‌شد. بنابراین، تصفیه‌های درون حزب را باید حاصل یک روند طولانی‌مدت و فرسایشی از تخاصمات حاد و زینابر در صفوف حزب دانست؛ روندی که سرانجام برای پایان بخشیدن به آن، رهبری حزب (و نه شخص استالین) تصفیه‌های وسیع در صفوف حزب و البته در ساختار اداری کشور را در پیش گرفت؛ امری که در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ به اوج خود رسید. {۲}

اکنون، یعنی تقریباً یکصد سال پس از آن ایام، برای ما و برای تمام کسانی که با این موضوعات نه از نزدیک و نه در جریان عمل، بلکه از دور و به‌طور نظری و انتزاعی تماس برقرار می‌کنیم، درک مشکلات عملی و دشواری‌هایی که رهبری حزب در آن دوران با آنها روبرو بود به‌سختی قابل فهم و سنجش است. واقعیتی که باز، و به‌نوبه‌ی خود، ما را به اهمیت مطالعه و بازبینی اسنادی نظیر این سخنرانی، همچون گواهی زنده، رهنمون می‌سازد.

{۱} امروزه بخش قابل توجهی از این اقدامات، بر پایه‌ی اسناد و مدارک تاریخی معتبر، به‌صورت مستند گردآوری و مورد بررسی انتقادی قرار گرفته و در دسترس می‌باشد. بررسی تفصیلی این موارد را می‌توان در اثر دومینیکو لوسوردو با عنوان «استالین: تاریخ و نقد یک افسانه‌ی سیاه» مطالعه کرد.

{۲} در ارتباط با ماهیت دادگاه‌های اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ و اعترافات متهمین در آنها، اغلب ادعا می‌شود که آن دادگاه‌ها نمایشی بوده و اعترافات متهمین با اعمال شکنجه و به‌طور اجباری از آنها اخذ گردیده است، در حالیکه ناظران بین‌المللی خلاف آن را تأیید کرده‌اند. برای مثال، جوزف دیویس (Joseph E. Davies) سفیر وقت ایالات متحده در اتحاد شوروی که خود یک حقوقدان برجسته بود، پس از حضور در جلسات دادگاه و مشاهده روند دادرسی، در کتاب معروف خود به نام «مأموریت در مسکو» (Mission to Moscow) صراحتاً نوشت که بر اساس تجربه‌ی قضایی‌اش، اتهامات ثابت شده بودند و متهمان بدون هیچ فشار ظاهری اعتراف می‌کردند. او تأکید داشت که دادگاه‌ها بر اساس موازین قانونی پیش می‌رفتند.

دونی پریٹ (Denis N. Pritt) حقوقدان و نماینده مجلس بریتانیا که او نیز به عنوان ناظر در دادگاه‌ها حضور داشت در گزارش‌های خود تأکید کرد که شواهد ارائه شده بسیار مستدل بودند و اعترافات متهمان کاملاً داوطلبانه و برآمده از بن‌بست منطقی‌ای بود که در آن گرفتار شده بودند، نه ناشی از شکنجه‌ی جسمی.

اما علاوه بر این موضوع، و البته در پیوند با آن، رجوع دوباره به این سخنرانی، به طور کلی، از آن رو برای جنبش کمونیستی و تحلیل مارکسیستی-لنینیستی امروز اهمیت حیاتی دارد که متن این سخنرانی یکی از روشن‌ترین نمونه‌های کاربرد زنده‌ی ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک مبارزه‌ی طبقاتی در عمل است. و به این تعبیر، می‌توان آن را یک سند نظری دوران گذار دانست که در آن، چند اصل بنیادی لنینیسم با وضوحی بی‌نظیر فرمول‌بندی می‌شود.

واقعیت آن بود که خطر راست‌روی در حزب، خطری استراتژیک برای سوسیالیسم در اتحاد شوروی محسوب می‌شد. این راست‌روی که در این مقطع از سوی کسانی چون بوخارین، رایکوف و تامسکی (هر سه از «بلشویک‌های قدیمی»!) نمایندگی می‌شد، حول چند محور اساسی دور می‌زد:

**(۱) تقلیل خطر کولاک‌ها** - بوخارین با اعمال فشار دولتی بر کولاک‌ها مخالفت می‌ورزید و بر «رشد آرام در سوسیالیسم» بدون اعمال دیکتاتوری پرولتاریا تأکید می‌کرد. شعار بوخارین خطاب به کولاک‌ها این بود: «ثروتمند شوید، خود را غنی کنید!» شعاری که نه‌تنها مغایر جهت‌گیری طبقاتی حزب بود، بلکه کولاک را از «عنصری خطرناک» به «موتور رشد» تبدیل می‌کرد - موضوعی که در ارتباط با آن لنین بارها اعلام کرده بود که کولاک‌ها «پایه‌ی داخلی بازگشت سرمایه‌داری» هستند. در دهه‌ی ۱۹۲۰ این اقبال بورژوازش به صورت فزاینده‌ای بر روند تولید، بر قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی، و به‌ویژه بر توزیع غله اثر گذاشتند. در حقیقت، همین وضعیت بود که بحران غله‌ی ۱۹۲۷-۱۹۲۸ را پدید آورد و تهدیدی جدی برای شهرهای صنعتی و بقای دولت کارگری بود.

**(۲) مخالفت با صنعتی‌سازی سریع** - گرایش راست، روند سریع صنعتی‌سازی را «ماجر اجویانه» می‌دانست و خواهان «متعادل‌سازی طبیعی» اقتصاد از طریق بازار بود. این رویکرد در شرایط تهدید خارجی (تشدید خصومت قدرت‌های امپریالیستی) هم به تضعیف بنیه‌ی دفاعی کشور می‌انجامید و هم در عمل به معنای حفظ وابستگی کشور به سرمایه‌داری جهانی و عدم ایجاد پایه‌ی مادی برای ساخت سوسیالیسم می‌بود.

**(۳) دفاع از سیاست‌های نپ و ادام‌هی بازار آزاد دهقانی** - سیاستی که عملاً به معنای تقویت «انباشت اولیه‌ی سرمایه‌داری» در روستا و نهایتاً زمینه‌ساز رشد روابط سرمایه‌دارانه در جامعه‌ی سوسیالیستی نوپا در اتحاد شوروی بود. همان‌طور که می‌دانیم نپ از نظر بلشویک‌هایی نظیر لنین یک عقب‌نشینی تاکتیکی بود، نه یک استراتژی پایدار و دائمی، حال آنکه از دید گرایش راست درست برعکس تلقی می‌شد. دیدگاهی که مابه‌ازای عملی آن مساوی بود با رشد هرچه بیشتر دهقانان

ثروتمند (کولاک‌ها)، انباشت سرمایه در بخش‌هایی از تجارت و کشاورزی و نفوذ ارزش‌ها و روابط سرمایه‌دارانه.

**۴) تردید در پیروزی سوسیالیسم در یک کشور** - جناح مزبور با ابراز تردید درباره‌ی این امکان، عملاً دیدگاه تسلیم‌طلبانه‌ی منشویکی را بازتولید می‌کرد. همان‌طور که می‌دانیم منشویک‌ها مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند و معتقد بودند که نخست باید بورژوازی روسیه قدرت را به‌دست بگیرد، یک دوره‌ی طولانی سرمایه‌داری طی شود، طبقه‌ی کارگر کثرت پیدا کند، «بالغ» شود، سازمان یابد، سپس شاید در آینده‌ی بسیار دور، انقلاب سوسیالیستی ممکن گردد. جناح راست در این مقطع بر این تأکید می‌کرد که بدون پیروزی سوسیالیسم در غرب، نمی‌توان یک اقتصاد سوسیالیستی کامل ساخت. در نتیجه، کشور باید تا رسیدن انقلاب جهانی، سرمایه‌داری را تحمل کند و از درگیری طبقاتی بکاهد. درحالی‌که رهبری حزب و مشخصاً استالین این دیدگاه را تسلیم‌طلبی و نوعی «بورژوا لیبرالیسم» در «پوشش مارکسیسم» می‌دانست.

یکی از مبانی اساسی خط راست اعتقاد به «رشد بی‌تنش» سوسیالیسم در چارچوب بازار بود. بوخارین می‌گفت اتحاد شوروی می‌تواند با «رشد آرام عناصر سوسیالیستی درون اقتصاد مختلط» بدون تشدید مبارزه‌ی طبقاتی به سوسیالیسم برسد. او پیشنهاد می‌کرد روند گذار «ده‌ها سال» طول بکشد و بازار به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ی طبیعی اقتصاد باقی بماند. اما این دیدگاه، همان‌طور که گفته شد، برخلاف این اصل لنینی بود که نپ را عقب‌نشینی موقت و نه مسیر دائمی توسعه می‌دانست. جالب است که همین نوع نگرش بوخارینی را بعدها در چین دنگ شیائو پینگ هم مشاهده می‌کنیم - بوخارین: «ثروتمند شوید، دهقانان! اقتصاد خود را توسعه دهید، رشد کنید!» دنگ شیائو پینگ: «ثروتمند شدن افتخارآمیز است» «بگذار اول بعضی‌ها ثروتمند شوند».

استالین در این سخنرانی توضیح می‌دهد که اگر دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها) کنترل تولید غله را در دستان خود نگه دارند آنگاه دولت پرولتری باید به آنان باج بدهد، یعنی در واقع، شهرها به گروگانی در دست روستا تبدیل می‌شوند. به این ترتیب، برنامه‌ریزی سوسیالیستی ناممکن می‌گردد و در نتیجه ارتش گرسنه و ضعیف خواهد شد و از طرف دیگر صنایع بدون مواد اولیه خواهند ماند. و اینها همه یعنی شکست انقلاب.

از سوی دیگر، صنعتی‌سازی در حکم ستون فقرات دیکتاتوری پرولتاریا بود: بدون آن، اداره‌ی امورات کشور میسر نمی‌شد و دولت شوروی از لحاظ نظامی آسیب‌پذیر و سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی

ناممکن می‌گردید. بنابراین، صنعتی‌سازی نه حاصل امیال خودسرانه یا نتیجه‌ی ارده‌گرایی رهبری حزب، بلکه یک ضرورت تاریخی بود؛ ضرورتی که باید به آن پاسخ عملی داده می‌شد. و دیدیم که در میدان عمل نیز بدون یک چنین توسعه‌ی شتابان و بی‌وقفه‌ای، جنگی که چند سال بعد کشور را تقریباً به آستانه‌ی نابودی کشاند غیرقابل مهار می‌بود.

در رابطه با سیاست اشتراکی‌سازی کشاورزی هم همین‌طور؛ این سیاست، آن‌طور که اغلب ادعا می‌شود، ناشی از برخورد اراده‌گرایانه و یا حرصِ بیمارگونه‌ی سلطه (libido dominandi) در استالین نبود بلکه تماماً نشأت‌گرفته از ضرورتی عینی و مادی بود. استالین در این سخنرانی تصریح می‌کند که اشتراکی‌سازی ابزار ضروری برای برقراری مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید در روستا است؛ امری که هم امکان برنامه‌ریزی سراسری را فراهم می‌سازد و هم انحصار غله را از دست کولاک‌ها خارج خواهد کرد، و در عین حال، هم شکاف‌های طبقاتی در روستا را از میان بر خواهد داشت و هم نیازهای مصرف داخلی را برای توسعه‌ی صنایع تضمین خواهد نمود.

و اما اهمیت مقوله‌ی «**سوسیالیسم در یک کشور**». بسیاری از بدفهمی‌ها در ارتباط با این مقوله، از عدم درک نقش این نظریه در کل منطق اقتصادی‌سیاسی دوره‌ی استالین ناشی می‌شود. این اصل بر چند مبنای لنینیستی استوار بود: **اولاً** اینکه انقلاب جهانی ممکن است طول بکشد و به این زودی‌ها پدیدار نگردد. **دوماً** اینکه عقب‌نشینی یا انتظار برای وقوع انقلاب کارگری در غرب مساوی بود با نابودی انقلاب در روسیه. در نتیجه، دولت کارگری باید کشوری توان‌مند، صنعتی و مستقل می‌ساخت. در این چارچوب بود که هر گرایشی که امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور را انکار و صنعتی‌سازی را «غیرممکن» یا «زود هنگام» اعلام می‌کرد در عمل یک گرایش تسلیم‌طلبانه و زیانبار قلمداد می‌شد.

استالین در این سخنرانی همچنین نشان می‌دهد که با رشد عناصر سوسیالیستی، عناصر و نیروهای سرمایه‌دارانه **خشونت‌بارتر**، **پیچیده‌تر** و **پنهان‌تر** مقاومت می‌کنند. بعبارت دیگر، **مبارزه‌ی طبقاتی در سوسیالیسم نه تنها پایان نمی‌یابد، بلکه تشدید می‌شود** (واقعیتی که البته سال‌ها قبل و نخست از سوی لنین مطرح شده بود). او در این سخنرانی یادآور می‌شود که هرگونه کم‌توجهی به این واقعیت، راه را برای احیای سرمایه‌داری می‌گشاید- امروز، پس از تجربه‌ی شوروی، اروپای شرقی، و چین دوران دنگ شیائو پینگ، این اصل اهمیتی دوچندان دارد.

با توجه به اصل فوق، باید تصریح کرد که **انحرافات درون حزب انحرافات فردی نیستند؛ بلکه بازتاب مستقیم پویش نیروهای طبقاتی در درون جامعه‌اند.** بنابراین، هر حزب یا سازمان کمونیستی که تضادهای درونی را به «خطای شخصیت‌ها» تقلیل دهد، به‌طور عینی به کوه‌نظری دچار می‌شود. سخنان استالین در واقع ابزاری است برای تحلیل این واقعیت که هر گرایش «راست‌رو» یا «چپ‌رو» حامل نمایندگی سیاسی یک طبقه‌ی مشخص است.

سخنرانی مزبور در حقیقت بازتابی است از تمرکز قدرت پرولتری برای شکستن مقاومت طبقاتی کولاک‌ها، بورژوازی شهری، عناصر فرصت‌طلب در حزب و نیروهای متأثر از منافع خرده‌بورژوازی. از منظر مارکسیسم‌لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا بدون این تمرکز قدرت نمی‌تواند سلطه‌ی اقتصادی بورژوازی را در هم بشکند، نمی‌تواند برنامه‌ریزی سوسیالیستی را عملی سازد، نمی‌تواند روابط تولیدی جدید را تحکیم بخشد.

بنابر همه‌ی اینها، باید گفت که تصفیه‌های سیاسی در دوران استالین در واقع بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی جاری در جامعه بود، نه نتیجه‌ی اراده‌گرایی فردی شخص استالین یا خشونت و میل ذاتی او به سلطه. آنچه غالباً از سوی ایدئولوگ‌های بورژوازی نادیده گرفته می‌شود مقوله‌ی «مناسبات طبقاتی» و تخاصمات عینی ناشی از آن در تحلیل تاریخ است. در چارچوب دستگاه فکری بورژوازی، جامعه نه به‌مثابه عرصه‌ی رویارویی تضادهای مادی‌آشتی‌ناپذیر، بلکه همچون مجموعه‌ای از افراد، نهادها و تصمیمات شخصی در نظر گرفته می‌شود. از همین رو، هنگامی که این ایدئولوژی با پدیده‌هایی چون «دادگاه‌های مسکو» در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ یا تصفیه‌های حزبی برخورد می‌کند، آن‌ها را نه در متن تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه به‌عنوان پیامد «سببیت فردی» استالین، «پارانویا»، یا به‌طور کلی «ماهیت توتالیتر ایدئولوژی کمونیستی» تفسیر می‌کند. در این نگاه، دولت از ابزار سلطه‌ی طبقاتی به یک دستگاه خودمختار خشونت‌مدار تبدیل می‌شود و سیاست از قلمرو مبارزه‌ی طبقاتی به بستر بروز انحرافات اخلاقی و روان‌شناختی افراد بدل می‌گردد. چنین تحلیلی، دقیقاً به این دلیل که آرایش نیروهای طبقاتی و منطق عینی مقاومت و مقابله‌ی طبقات مغلوب را از معادله حذف می‌کند، اساساً غیرتاریخی است و ناگزیر به روایتی ناقص و انتزاعی از رویدادهای واقعی منتهی می‌شود.

نکته‌ی آخر اینکه، استالین در این سخنرانی به یک اصل کلیدی مارکسیستی بازمی‌گردد و آن اینکه **هیچ شکل عالی از مناسبات تولیدی بدون پایه‌ی مادی قدرتمند پایدار نمی‌شود**

(مارکس، پیشگفتار بر نقد اقتصاد سیاسی). بنابراین صنعتی‌سازی و تعمیق سوسیالیسم نه «اختراع استالین»، بلکه **ضرورت عینی و ماتریالیستی هر انقلاب سوسیالیستی به‌ویژه در کشوری عقب‌مانده** است. درک این نکته، فاصله‌ی عمیق مارکسیسم‌لنینیسم را با اتوپیسم، سوسیال‌دموکراسی، و «کمونیسم تخیلی» آشکار می‌کند. از سوی دیگر، این سخنرانی به فهم این آموزه‌ی لنینی کمک می‌کند که: **نپ وسیله‌ای** برای تقویت اتحاد کارگران و دهقانان بود، اما اگر تقدیس می‌شد (مثل بوخارین و دنگ شیائو پینگ) به ابزار بازگشت سرمایه‌داری تبدیل می‌گردید. این درس برای همه‌ی نیروهایی که این روزها درباره‌ی «اقتصاد مختلط» یا «سوسیالیسم بازار» بحث می‌کنند، حیاتی و آموزنده است - به‌ویژه آنها که چین را کشوری سوسیالیستی می‌دانند و از توهمی تحت عنوان «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» جانبداری می‌کنند.

در کل، ارجاع به این سخنرانی امروز از آن‌رو مهم است که ابزاری است نظری برای فهم دشمنان طبقاتی سوسیالیسم در دوران گذار، برای تشخیص انحرافات در درون حزب، برای مقاومت در برابر بازگشت سرمایه‌داری، برای درک اصول انقلاب در کشورهای پیرامونی و نیز برای احیای درک ماتریالیستی از دیکتاتوری پرولتاریا. در خاتمه اینکه، در جهانی که ایدئولوژی بورژوایی همه‌چیز را به «خطاهای فردی» و «دموکراسی تجربیدی» نسبت می‌دهد، این سخنرانی تأکیدی است بر این واقعیت که سوسیالیسم آوردگاه جنگ طبقاتی است، نه یک آرمان اخلاقی یا اداری.

الف. بهرنگ

ماه می ۲۰۲۶

# انحراف به‌راست در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) {۱}

سخنرانی ایراد شده در پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) در آوریل ۱۹۲۹ {۲}

ژوزف و. استالین

---

۱ - متن کنونی این سخنرانی شامل بیش از ۳۰ صفحه است که در آن زمان در مطبوعات منتشر نشده بود. - ویراستار

۲ - پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) که از ۱۶ تا ۲۳ آوریل ۱۹۲۹ برگزار شد، موارد زیر را مورد بحث قرار داد: (۱) امور درون حزبی؛ (۲) مسائل مربوط به شانزدهمین کنفرانس سراسری حزب؛ و (۳) پاکسازی حزب. پلنوم، قطعنامه مربوط به امور درون حزبی را که توسط جلسه مشترک دفتر سیاسی کمیته مرکزی و هیئت رئیسه کمیته مرکزی در ۹ فوریه ۱۹۲۹ تصویب شده بود تصویب کرد و در یک قطعنامه ویژه، فعالیت‌های فرصت‌طلبانه راست بوخارین، رایکوف و تامسکی را محکوم کرد. پلنوم تزه‌های ارائه شده توسط دفتر سیاسی در مورد یک برنامه پنج ساله برای توسعه اقتصاد ملی، در مورد راه‌ها و ابزارهای ترویج کشاورزی و تخفیف مالیاتی برای دهقانان متوسط، و در مورد نتایج و وظایف فوری مبارزه با بوروکراسی را تصویب و مقرر کرد که به شانزدهمین کنفرانس سراسری حزب ارائه شود. همچنین تصمیم گرفت تزه‌هایی را که در اصل در مورد پاکسازی اعضا و نامزدهای عضویت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) تصویب کرده بود، به شانزدهمین کنفرانس حزب ارائه دهد. ژوزف، و. استالین در جلسه پلنوم در ۲۲ آوریل سخنرانی‌ئی در مورد «انحراف به‌راست در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک)» ایراد کرد. (برای قطعنامه‌های پلنوم کمیته مرکزی و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک)، رجوع شود به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، بخش دوم، ۱۹۵۳، صفحات ۴۲۹ تا ۴۴۷.

## شروع سخنرانی

رفقا، من به عامل شخصی نخواهم پرداخت، اگرچه این عامل نقش نسبتاً برجسته‌ای در سخنرانی‌های برخی از رفقای گروه بوخارین داشت. من به آن نخواهم پرداخت زیرا موضوع کم‌اهمیتی است و مسائل کم‌اهمیت ارزش بحث ندارند. بوخارین از مکاتبات خصوصی خود با من صحبت کرد. او برخی از نامه‌ها را خواند و از آنها می‌توان دریافت که اگرچه تا همین اواخر هنوز رابطه‌ی دوستانه‌ی شخصی بین ما وجود داشت، اما اکنون از نظر سیاسی اختلاف نظر داریم. همین نکته را می‌توان در سخنرانی‌های اوگلانوف و تامسکی نیز مشاهده کرد. آنها می‌گویند چگونه ممکن است: ما از بلشویک‌های قدیمی هستیم، ولی ناگهان با هم اختلاف پیدا می‌کنیم و نمی‌توانیم به یکدیگر احترام بگذاریم.

من فکر می‌کنم که هیچ‌یک از این ناله‌ها و مرثیه‌ها ذره‌ای ارزش ندارند. تشکیلات ما نه یک محفل خانوادگی است و نه انجمنی از دوستان شخصی؛ بلکه حزب سیاسی طبقه کارگر است. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که منافع برخاسته از دوستی شخصی بر منافع آرمان ما ارج شمرده شوند.

رفقا، اگر تنها دلیل اینکه ما را بلشویک‌های قدیمی می‌نامند، پیر بودنمان باشد، آنگاه باید گفت که اوضاع به جای اسفباری رسیده است. بلشویک‌های قدیمی نه به خاطر پیر بودنشان، بلکه به این دلیل مورد احترام هستند که آنها در عین حال انقلابیونی همیشه تازه‌اند و هرگز پیر و فرتوت نمی‌شوند. اگر یک بلشویک قدیمی از مسیر انقلاب منحرف شود، یا از نظر سیاسی منحرف شده و شکست بخورد، حتی اگر صد سال هم داشته باشد، حق ندارد خود را بلشویک قدیمی بنامد؛ او حق ندارد از حزب بخواهد که به این دلیل به او احترام بگذارد.

بعلاوه، مسائل مربوط به دوستی شخصی را نمی‌توان با مسائل سیاسی در یک سطح قرار داد، زیرا، همانطور که می‌گویند - دوستی خیلی خوب است، اما وظیفه ارجحیت دارد. همه ما به طبقه کارگر خدمت می‌کنیم، و اگر منافع دوستی شخصی با منافع انقلاب در تضاد باشد، دوستی شخصی باید در درجه دوم اهمیت قرار گیرد. ما به عنوان بلشویک نمی‌توانیم نگرش دیگری داشته باشیم.

من به کنایه‌ها و اتهامات پنهانی با ماهیت شخصی که در سخنرانی‌های رفقای اپوزیسیون بوخارین وجود داشت، اشاره‌ای نخواهم کرد. ظاهراً این رفقا تلاش می‌کنند تا با کنایه‌ها و ابهامات، مبنای سیاسی اساسی اختلافات ما را بپوشانند. آنها می‌خواهند نقشه‌های سیاسی کوچک را جایگزین سیاست کنند. سخنرانی تامسکی از این نظر به‌ویژه قابل توجه است. سخنرانی او نمونه بارز یک سیاستمدار اتحادیه کارگری بود که تلاش می‌کند نقشه‌های سیاسی کوچک را جایگزین سیاست کند. با این حال، این ترفند آنها کارساز نخواهد بود.

بیاید به کارمان برسیم.

## بخش اول - یک خط یا دو خط؟

آیا ما یک خط مشی واحد، مشترک و عمومی داریم یا دو خط؟ رفقا، این سوال اساسی است.

رایکوف در سخنرانی خود در اینجا گفت که ما یک خط کلی واحد داریم و اگر اختلافات «ناچیزی» داریم، به این دلیل است که «اختلافاتی جزئی» در تفسیر خط کلی وجود دارد. آیا این درست است؟ متأسفانه، اینطور نیست. و این نه تنها نادرست است، بلکه کاملاً خلاف حقیقت است. اگر واقعاً فقط یک خط داریم و فقط اختلافات جزئی بین ما وجود دارد، پس چرا بوخارین به سمت تروتسکیست‌های دیروز به رهبری کامنف دوید تا با آنها یک بلوک فراکسیونی علیه کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن ایجاد کند؟ آیا این واقعیت ندارد که بوخارین در آنجا از خط «مهلک» کمیته مرکزی، از اختلافات اصولی بوخارین، تامسکی و رایکوف با کمیته مرکزی حزب، از لزوم تغییر اساسی در ترکیب دفتر سیاسی کمیته مرکزی صحبت کرد؟

اگر فقط یک خط وجود دارد، چرا بوخارین با تروتسکیست‌های دیروز علیه کمیته مرکزی توطئه کرد، و چرا رایکوف و تامسکی در این کار به او کمک کردند؟

اگر فقط یک خط کلی وجود دارد، چگونه می‌توان به بخشی از دفتر سیاسی که از خط کلی واحد و مشترک حمایت می‌کند، اجازه داد بخش دیگر را که از همان خط کلی حمایت می‌کند، تضعیف کند؟

آیا اگر یک خط مشی واحد، مشترک و کلی داشته باشیم، می‌توان چنین سیاست نوسانی را مجاز دانست؟

اگر فقط یک خط وجود دارد، چگونه می‌توانیم بیانیه بوخارین در 30 ژانویه را که کاملاً و منحصرأً علیه کمیته مرکزی و خط عمومی آن بود، توضیح دهیم؟

اگر فقط یک خط وجود دارد، چگونه می‌توانیم بیانیه سه نفره (بوخارین، رایکوف، تامسکی) در ۹ فوریه را توضیح دهیم، که در آن، با شیوه‌ای گستاخانه و به شدت افتراآمیز، حزب را به موارد زیر متهم می‌کنند: الف) به سیاست استثمار نظامی - فئودالی دهقانان، ب) به سیاست تقویت بوروکراسی، ج) به سیاست فروپاشی کمینترن؟

شاید این اعلامیه‌ها فقط تاریخ باستان باشند؟ شاید اکنون تصور می‌شود که این اعلامیه‌ها اشتباه بوده‌اند؟ شاید رایکوف، بوخارین و تامسکی آماده‌اند تا این اعلامیه‌های بدون شک اشتباه و ضد حزبی را پس بگیرند؟ اگر چنین است، بگذارید رک و راست بگویند. آنگاه همه خواهند فهمید که ما فقط یک خط داریم و فقط اختلاف نظرهای جزئی بین ما وجود دارد. اما، همانطور که از سخنان بوخارین، رایکوف و تامسکی پیداست، آنها این کار را نخواهند کرد. و نه تنها این کار را نخواهند کرد، بلکه قصد ندارند در آینده این اعلامیه‌های خود را رد کنند و اظهار می‌دارند که به نظرات خود که در اعلامیه‌ها آمده است، پایبند هستند.

پس آن خط واحد، مشترک و کلی کجاست؟

اگر فقط یک خط وجود دارد، و به نظر گروه بوخارین، خط حزب شامل دنبال کردن سیاست استثمار نظامی - فئودالی دهقانان است، پس آیا بوخارین، رایکوف و تامسکی واقعاً می‌خواهند به جای مبارزه با این سیاست مرگبار، در دنبال کردن آن به ما ببیوندند؟ این واقعاً پوچ است.

اگر فقط یک خط وجود دارد، و به نظر اپوزیسیون بوخارین، خط حزب شامل تقویت بوروکراسی می‌شود، پس آیا رایکوف، بوخارین و تامسکی واقعاً می‌خواهند به جای مبارزه با بوروکراسی، در تقویت آن در حزب به ما ببیوندند؟ این واقعاً بی‌معنی است.

اگر فقط یک خط وجود دارد، و به نظر اپوزیسیون بوخارین، خط حزب شامل فروپاشی کمینترن می‌شود، پس آیا رایکوف، بوخارین و تامسکی واقعاً می‌خواهند به جای مبارزه با این سیاست، در فروپاشی کمینترن به ما ببیوندند؟ چگونه می‌توانیم چنین مزخرفاتی را باور کنیم؟

نه، رفا، حتماً ایرادی در ادعای رایکوف مبنی بر اینکه ما یک خط مشی واحد و مشترک داریم، وجود دارد. از هر زاویه‌ای که به آن نگاه کنید، اگر حقایقی را که در مورد اعلامیه‌ها و رفتار گروه بوخارین ذکر شد در نظر داشته باشیم، ایرادی در مورد یک خط مشی واحد و مشترک وجود دارد.

اگر فقط یک خط مشی وجود دارد، پس چگونه می‌توانیم سیاست استعفای اتخاذ شده از سوی بوخارین، رایکوف و تامسکی را توضیح دهیم؟ آیا قابل تصور است که در جایی که یک خط مشی عمومی مشترک وجود دارد، یک بخش از دفتر سیاسی به‌طور سیستماتیک از اجرای تصمیمات مکرر کمیته مرکزی حزب امتناع ورزد و به مدت شش ماه به کارشکنی در کار حزب ادامه دهد؟ اگر واقعاً یک خط مشی عمومی واحد و مشترک داریم، چگونه می‌توانیم این سیاست اخلاک‌گرانه استعفا را که به‌طور روشمند توسط یک بخش از دفتر سیاسی دنبال می‌شود، توضیح دهیم؟

در تاریخ حزب ما نمونه‌هایی از سیاست استعفا را می‌شناسیم. به‌عنوان مثال، می‌دانیم که در روز پس از انقلاب اکتبر، برخی از رفا، به رهبری کامنف و زینوویف، از سمت‌های محول شده به خود امتناع ورزیدند و خواستار تغییر سیاست حزب شدند. می‌دانیم که در آن زمان آنها در مخالفت با کمیته مرکزی حزب ما که سیاستش تشکیل یک دولت صرفاً بلشویکی بود، در پی توجیه سیاست استعفا بودند. اما در آن زمان، سیاست استعفا تا حدودی منطقی بود، زیرا مبتنی بر وجود دو خط متفاوت بود، یکی برای تشکیل یک دولت صرفاً بلشویکی و دیگری برای تشکیل یک دولت ائتلافی مشترک با منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها. این واضح و قابل درک بود. اما ما هیچ منطقی، هیچ منطقی نمی‌بینیم، وقتی اپوزیسیون بوخارین، از یک سو، وحدت خط کلی را اعلام می‌کند، و از سوی دیگر، سیاست کناره‌گیری را که از سیاست زینوویف و کامنف در دوره انقلاب اکتبر اقتباس شده است، دنبال می‌کند.

یا این است و یا آن - یا فقط یک خط وجود دارد، که در این صورت سیاست استعفای بوخارین و دوستانش غیرقابل درک و توضیح است؛ یا دو خط داریم، که در این صورت سیاست استعفا کاملاً قابل درک و توضیح است.

اگر فقط یک خط وجود دارد، چگونه می‌توانیم این واقعیت را توضیح دهیم که سه نفر از اعضای دفتر سیاسی - رایکوف، بوخارین و تامسکی - در جریان رأی‌گیری در دفتر سیاسی، در حالی که تزه‌های اصلی در مورد برنامه پنج ساله و مسئله دهقانان در حال تصویب بود، رأی ممتنع دادند؟ آیا تا به حال

اتفاق افتاده است که یک خط کلی واحد وجود داشته باشد اما یک بخش از رفقا از رأی دادن در مورد مسائل اصلی سیاست اقتصادی ما خودداری کند؟ نه، رفقا، چنین شگفتی‌هایی رخ نمی‌دهد.

در نهایت، اگر فقط یک خط وجود دارد و فقط سایه‌هایی از اختلاف بین ما وجود دارد، چرا رفقای اپوزیسیون بوخارین - بوخارین، رایکوف و تامسکی - مصالحه‌ای را که توسط کمیسیون دفتر سیاسی در ۷ فوریه امسال پیشنهاد شده بود، رد کردند؟ آیا این یک واقعیت نیست که این مصالحه به گروه بوخارین راه کاملاً قابل قبولی برای خروج از بن‌بستی که در آن گرفتار شده بود، ارائه داد؟

متن این مصالحه که توسط اکثریت کمیته مرکزی در ۷ فوریه امسال پیشنهاد شد، به شرح زیر است:

«پس از تبادل نظر در کمیسیون، مشخص شد که:

« ۱ ) بوخارین اذعان می‌کند که مذاکراتش با کامنف یک خطای سیاسی بوده است؛

« ۲ ) بوخارین اذعان می‌کند که ادعاهای مندرج در «اعلامیه» ۳۰ ژانویه ۱۹۲۹ او مبنی بر اینکه کمیته مرکزی در واقع سیاست «استثمار نظامی - فئودالی دهقانان» را دنبال می‌کند، اینکه کمیته مرکزی در حال فروپاشی کمینترن است و بوروکراسی را در درون حزب تقویت می‌کند - اینکه همه این ادعاها در بحبوحه جنجال‌های پرشور مطرح شده‌اند، اینکه او دیگر این ادعاها را قبول ندارد و معتقد است که هیچ اختلافی بین او و کمیته مرکزی در مورد این مسائل وجود ندارد؛

« ۳ ) بنابراین، بوخارین تشخیص می‌دهد که کار هماهنگ در دفتر سیاسی ممکن و ضروری است؛

« ۴ ) بوخارین استعفای خود را هم در مورد پروادا و هم در مورد کمینترن پس می‌گیرد؛

« ۵ ) متعاقباً، بوخارین اعلامیه ۳۰ ژانویه خود را پس می‌گیرد.

«بر اساس موارد فوق، کمیسیون این امکان را در نظر می‌گیرد که پیش‌نویس قطعنامه خود را که حاوی ارزیابی سیاسی از اشتباهات بوخارین است، به جلسه مشترک دفتر سیاسی و هیئت رئیسه کمیسیون کنترل مرکزی ارائه ندهد و از جلسه مشترک دفتر سیاسی و هیئت رئیسه کمیسیون

کنترل مرکزی درخواست می‌کند که تمام اسناد موجود (گزارش‌های کلمه به کلمه از سخنرانی‌ها و غیره) را از گردش خارج کند.

«کمیسون از دفتر سیاسی و هیئت رئیسه کمیسیون کنترل مرکزی درخواست می‌کند که تمام شرایط لازم برای کار عادی بوخارین به‌عنوان سردبیر پراودا و دبیر کمیته اجرایی کمینترن را فراهم کنند.»

اگر ما واقعاً فقط یک خط داریم و اگر فقط اختلاف‌های بسیار کمی بین ما وجود دارد، چرا بوخارین و دوستانش این مصالحه را رد کردند؟ آیا کاملاً واضح نیست که بوخارین و دوستانش باید بی‌نهایت مشتاق پذیرش مصالحه پیشنهادی دفتر سیاسی می‌بودند تا به تنش موجود در حزب پایان دهند و فضایی مساعد برای وحدت و هماهنگی در کار دفتر سیاسی ایجاد کنند؟

صحبت از وحدت حزب و کار جمعی در دفتر سیاسی است. اما آیا بدیهی نیست که هر کسی که خواهان وحدت واقعی است و برای اصل جمع‌گرایی در کار ارزش قائل است، باید این مصالحه را پذیرفته باشد؟ پس چرا بوخارین و دوستانش این مصالحه را رد کردند؟

آیا بدیهی نیست که اگر فقط یک خط داشتیم، هرگز نه اعلامیه سه نفره ۹ فوریه و نه امتناع بوخارین و دوستانش از پذیرش مصالحه پیشنهادی دفتر سیاسی کمیته مرکزی وجود نمی‌داشت؟

نه رفقا، اگر حقایق ذکر شده در بالا را در نظر بگیریم، حتماً مشکلی در کار خط مشی واحد و مشترک شما وجود دارد. معلوم می‌شود که در واقعیت ما نه یک خط، بلکه دو خط داریم؛ یکی از آنها خط کمیته مرکزی و دیگری خط گروه بوخارین است.

رایکوف در سخنرانی خود، وقتی اعلام کرد که ما فقط یک خط کلی داریم، حقیقت را نگفت. او بدین وسیله کوشید خط خود را که با خط حزب متفاوت است، پنهان کند تا مخفیانه خط حزب را تضعیف کند. سیاست فرصت‌طلبی دقیقاً شامل تلاش برای کتمان اختلافات، لاپوشانی وضعیت واقعی درون حزب، پنهان کردن موضع خود و غیرممکن کردن دستیابی حزب به وضوح کامل است.

چرا اپورتونیسیم به چنین سیاستی نیاز دارد؟ زیرا این امر به اپورتونیست‌ها این امکان را می‌دهد که در واقع خط خود را که با خط حزب متفاوت است، در پشت پرده‌ای از حرف در مورد وحدت خط، اجرا

کنند. رایکوف در سخنرانی خود در پلنوم فعلی کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی، این موضع اپورتونیستی را اتخاذ کرد.

آیا مایلید توصیف کلی از فرصت‌طلب را، آنطور که رفیق لنین در یکی از مقالاتش ارائه داده است، بشنوید؟ این توصیف نه تنها به دلیل اهمیت کلی آن، بلکه به این دلیل که کاملاً با نظر رایکوف مطابقت دارد، برای ما مهم است.

چیزی که لنین در مورد ویژگی‌های خاص اپورتونیسم و اپورتونیست‌ها می‌گوید این است:

«وقتی از مبارزه با اپورتونیسم صحبت می‌کنیم، هرگز نباید وجه‌مشخصه کل اپورتونیسم امروزی در هر حوزه‌ای، یعنی نامشخص بودن، پراکندگی و مبهم بودن آن را فراموش کنیم. یک اپورتونیست، ذاتاً، همیشه از فرموله کردن قطعی و مشخص یک مسئله طفره می‌رود، او به دنبال یک راه میانه است، او مانند مار بین دو دیدگاه متضاد می‌لود، سعی می‌کند با هر دو «موافقت» کند و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات کوچک، تردیدها، پیشنهادات درست و بی‌گناه و غیره و غیره تقلیل دهد» (جلد ششم، صفحه ۳۲۰).

این تصویری از یک فرصت‌طلب است که از وضوح و قطعیت وحشت دارد و می‌کوشد تا وضعیت واقعی امور را لاپوشانی کند و اختلافات واقعی در حزب را نادیده بگیرد.

بله، رفقا، باید بتوان با حقایق، هر چقدر هم که ناخوشایند باشند، روبرو شد. خدا نکند که به بیماری ترس از حقیقت مبتلا شویم. اتفاقاً بلشویک‌ها با همه‌ی احزاب دیگر متفاوتند، زیرا از حقیقت نمی‌ترسند و از مواجهه با حقیقت، هر چقدر هم که تلخ باشد، نمی‌ترسند. و در مورد فعلی، حقیقت این است که در واقع ما یک خط مشترک واحد نداریم. یک خط وجود دارد، خط حزب، خط انقلابی و لنینیستی. اما در کنار آن، خط دیگری وجود دارد، خط گروه بوخارین، که با اعلامیه‌های ضد حزبی، با استعفا، با تهمت و فعالیت‌های تضعیف‌کننده پنهانی علیه حزب، با مذاکرات پشت پرده با تروتسکیست‌های دیروز به منظور ایجاد یک بلوک ضد حزبی، با خط حزب مبارزه می‌کند. این خط دوم، خط فرصت‌طلبانه است.

این واقعیتی است که هیچ حجمی از لفاظی‌های دیپلماتیک یا اظهارات هنرمندانه درباره وجود حتی یک خط و غیره نمی‌تواند آن را پنهان کند.

## بخش دوم - تحولات طبقاتی و اختلافات ما

اختلافات ما چیست؟ به چه چیزی مربوط می‌شود؟

آنها قبل از هر چیز با تحولات طبقاتی که اخیراً در کشور ما و کشورهای سرمایه‌داری رخ داده است، مرتبط هستند. برخی از رفقا فکر می‌کنند که اختلافات در حزب ما ماهیت تصادفی دارد. رفقا، این اشتباه است. این کاملاً اشتباه است. اختلافات در حزب ما ریشه در تحولات طبقاتی، ریشه در تشدید مبارزه‌ی طبقاتی دارد که اخیراً در حال وقوع بوده و نقطه عطفی در توسعه است.

اشتباه اصلی گروه بوخارین این است که این تغییرات و این نقطه عطف را نمی‌بیند؛ آنها را نمی‌بیند و نمی‌خواهد متوجه آنها شود. در واقع، این، عدم درک وظایف جدید حزب و کمینترن را که ویژگی بارز اپوزیسیون بوخارین است، توضیح می‌دهد.

رفقا، آیا متوجه شده‌اید که رهبران اپوزیسیون بوخارین، در سخنرانی‌های خود در پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی، کاملاً از مسئله تحولات طبقاتی در کشور ما طفره رفتند، حتی یک کلمه در مورد تشدید مبارزه‌ی طبقاتی نگفتند و حتی اشاره‌ای گذرا به این واقعیت نکردند که اختلافات ما با همین تشدید مبارزه‌ی طبقاتی مرتبط است؟ آنها در مورد همه چیز، در مورد فلسفه و در مورد تئوری صحبت کردند، اما حتی یک کلمه در مورد تحولات طبقاتی که جهت‌گیری و فعالیت عملی حزب ما را در حال حاضر تعیین می‌کند، نگفتند.

چگونه می‌توان این واقعیت عجیب را توضیح داد؟ آیا ممکن است ناشی از فراموشی باشد؟ البته که نه! رهبران سیاسی نمی‌توانند نکته اصلی را فراموش کنند. توضیح این است که آنها نه فرآیندهای انقلابی جدیدی را که اکنون هم در اینجا، در کشور ما و هم در کشورهای سرمایه‌داری در حال وقوع است، می‌بینند و نه درک می‌کنند. توضیح این است که آنها نکته اصلی را نادیده گرفته‌اند، آنها آن تحولات طبقاتی را که یک رهبر سیاسی حق ندارد از آنها چشم‌پوشی کند، نادیده گرفته‌اند. این توضیح واقعی سردرگمی و عدم آمادگی اپوزیسیون بوخارین در مواجهه با وظایف جدید حزب ماست.

رویدادهای اخیر حزبمان را به یاد بیاورید. شعارهایی را که حزبمان اخیراً در رابطه با تحولات طبقاتی جدید در کشورمان مطرح کرده است، به یاد بیاورید. من به شعارهایی مانند شعار انتقاد از خود، شعار تشدید مبارزه علیه بوروکراسی و پاکسازی دستگاه شوروی، شعار آموزش کادرهای اقتصادی جدید و کارشناسان سرخ، شعار تقویت جنبش مزرعه اشتراکی و مزرعه دولتی، شعار حمله به کولاک‌ها، شعار کاهش هزینه‌های تولید و بهبود اساسی روش‌های کار اتحادیه‌های کارگری؛ شعار پاکسازی حزب و غیره اشاره می‌کنم. برای برخی از رفقا، این شعارها حیرت‌انگیز و گیج‌کننده به نظر می‌رسیدند. با این حال، واضح است که این شعارها ضروری‌ترین و فوری‌ترین شعارهای حزب در حال حاضر هستند.

کل ماجرا از زمانی شروع شد که در نتیجه ماجرای «شاختی»<sup>۱</sup> ما به شیوه‌ای جدید مسئله کادرهای اقتصادی جدید و آموزش متخصصان سرخ از میان صفوف طبقه کارگر برای جایگزینی متخصصان قدیمی را مطرح کردیم.

ماجرای شاختی چه چیزی را آشکار کرد؟ این ماجرا نشان داد که بورژوازی هنوز تا نابودی کامل فاصله زیادی دارد؛ اینکه بورژوازی در حال سازماندهی و ادامه فعالیت‌های مخرب برای ایجاد مانع در کار ساختمان اقتصادی ما است؛ اینکه سازمان‌های اقتصادی، اتحادیه‌های کارگری و تا حدودی حزبی ما متوجه عملیات تخریبی دشمنان طبقاتی ما نشده‌اند و بنابراین لازم است تمام تلاش‌ها و منابع خود را برای تقویت و بهبود سازمان‌هایمان، توسعه و افزایش هوشیاری طبقاتی آنها به کار گیریم.

در این رابطه، شعار انتقاد از خود به شدت مورد تأکید قرار گرفت. چرا؟ از آنجا که ما نمی‌توانیم سازمان‌های اقتصادی، اتحادیه‌های کارگری و حزبی خود را بهبود بخشیم، نمی‌توانیم آرمان ساختمان سوسیالیسم و مهار فعالیت‌های مخرب بورژوازی را پیش ببریم، مگر اینکه انتقاد و انتقاد از خود را تا حد امکان توسعه دهیم، مگر اینکه کار سازمان‌های خود را تحت کنترل توده‌ها قرار دهیم. در واقع، این یک واقعیت است که تخریب نه تنها در معادن زغال سنگ، بلکه در صنایع متالورژی، صنایع جنگی، کمیساریای خلقی حمل و نقل، صنایع طلا و پلاتین و غیره نیز در جریان بوده و هست. از این رو شعار انتقاد از خود مطرح می‌شود.

۱ - این به فعالیت‌های خرابکارانه یک سازمان ضدانقلابی متشکل از متخصصان بورژوا اشاره دارد که در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ در شاختی و دیگر مناطق دنباس فعالیت داشتند.

بعلاوه، در رابطه با مشکلات تهیه غلات، در رابطه با مخالفت کولاک‌ها با سیاست قیمت‌گذاری شوروی، ما بر مسئله توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی تا حد امکان، شروع حمله به کولاک‌ها، سازماندهی تأمین غلات از طریق فشار بر کولاک‌ها و عناصر مرفه تأکید کردیم.

مشکلات تأمین غلات چه چیزی را آشکار کرد؟ آنها نشان دادند که کولاک خواب نبود، کولاک در حال رشد بود، او مشغول تضعیف سیاست دولت شوروی بود، در حالی که سازمان‌های حزبی، شوروی و تعاونی ما - در هر صورت، برخی از آنها - یا دشمن را نمی‌دیدند، یا به جای مبارزه با او، خود را با او وفق می‌دادند.

از این رو تأکید جدید بر شعار انتقاد از خود، شعار بررسی و بهبود سازمان‌های حزبی، تعاونی و تدارکاتی ما به‌طور کلی، گذاشته شد.

علاوه بر این، در ارتباط با وظایف جدید بازسازی صنعت و کشاورزی بر اساس سوسیالیسم، شعار کاهش سیستماتیک هزینه‌های تولید، تقویت انضباط کار، توسعه‌ی ترغیب سوسیالیستی و غیره مطرح شد. این وظایف مستلزم بازنگری در کل فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و دستگاه شوروی، اقدامات رادیکال برای احیای مجدد این سازمان‌ها و پاکسازی آنها از عناصر بوروکراتیک بود.

از این رو، تأکید بر شعار مبارزه با بوروکراسی در اتحادیه‌های کارگری و در دستگاه شوروی بود.

و اما نکته‌ی آخر؛ یعنی شعار پاکسازی حزب. مسخره است که فکر کنیم تقویت سازمان‌های اقتصادی، اتحادیه‌های کارگری و تعاونی شوروی ما، پاکسازی آنها از تفاله‌های بوروکراسی، بدون تقویت خود حزب، امکان‌پذیر است. شکی نیست که عناصر بوروکراتیک نه تنها در سازمان‌های اقتصادی و تعاونی، اتحادیه‌های کارگری و شورائی، بلکه در سازمان‌های خود حزب نیز وجود دارند. از آنجایی که حزب نیروی هدایت‌کننده همه این سازمان‌ها است، بدیهی است که پاکسازی حزب شرط اساسی برای احیای کامل و بهبود همه سازمان‌های دیگر طبقه کارگر است. از این رو شعار پاکسازی حزب مطرح می‌شود.

آیا این شعارها تصادفی هستند؟ نه، اینطور نیست. خودتان می‌بینید که تصادفی نیستند. آنها حلقه‌های ضروری در زنجیره‌ی پیوسته‌ی واحدی هستند که تهاجم سوسیالیسم علیه عناصر سرمایه‌داری نامیده می‌شود.

آنها در درجه اول با دوره بازسازی صنعت و کشاورزی ما بر اساس سوسیالیسم مرتبط هستند. و بازسازی اقتصاد ملی بر اساس سوسیالیسم چیست؟ این تهاجم سوسیالیسم علیه عناصر سرمایه داری اقتصاد ملی در کل جبهه است. این مهمترین پیشرفت طبقه کارگر کشور ما به سوی ساختمان کامل سوسیالیسم است. اما برای انجام این بازسازی، قبل از هر چیز باید کادرهای ساختمان سوسیالیستی-کادرهای اقتصادی شورائی و اتحادیه های کارگری، و همچنین کادرهای حزبی و تعاونی را بهبود و تقویت کنیم. ما باید به تمام سازمان های خود تیزی و برندهگی بیشتری ببخشیم و آنها را از زباله ها پاک کنیم. ما باید فعالیت توده های وسیع طبقه کارگر و دهقانان را به تحرک درآوریم.

علاوه بر این، این شعارها با واقعیت مقاومت عناصر سرمایه داری اقتصاد ملی در برابر تهاجم سوسیالیسم مرتبط هستند. ماجرای موسوم به شاختی را نمی توان چیزی تصادفی دانست. «شاختی ها» در حال حاضر در هر شاخه ای از صنعت ما ریشه دوانده اند. بسیاری از آنها دستگیر شده اند، اما به هیچ وجه همه آنها دستگیر نشده اند. فعالیت های مخرب روشنفکران بورژوا یکی از خطرناک ترین اشکال مقاومت در برابر سوسیالیسم در حال توسعه است. فعالیت های مخرب به ویژه خطرناک تر هستند زیرا با سرمایه بین المللی مرتبط هستند. تخریب بورژوازی بدون شک نشانه ای از این واقعیت است که عناصر سرمایه داری به هیچ وجه سلاح های خود را زمین نگذاشته اند، بلکه در حال جمع آوری نیرو برای حملات تازه به رژیم شوروی هستند.

در مورد عناصر سرمایه داری در روستاها، هنوز دلیل کمتری وجود دارد که مخالفت کولاک ها با سیاست قیمت گذاری شوروی را که بیش از یک سال است ادامه دارد، تصادفی بدانیم. بسیاری از مردم هنوز نمی توانند بفهمند که چرا تا سال ۱۹۲۷ کولاک غلات خود را به میل خود تحویل می داد، در حالی که از سال ۱۹۲۷ دیگر این کار را نمی کند. اما هیچ چیز تعجب آوری در این نیست. قبلاً کولاک هنوز نسبتاً ضعیف بود؛ او قادر به سازماندهی صحیح کشاورزی خود نبود؛ او فاقد سرمایه کافی برای بهبود مزرعه خود بود و بنابراین مجبور بود تمام یا تقریباً تمام غلات اضافی خود را به بازار بیاورد. با این حال، اکنون پس از چندین برداشت خوب، از آنجایی که او توانسته مزرعه خود را بسازد، از آنجایی که در جمع آوری سرمایه لازم موفق شده است، در موقعیتی است که می تواند در بازار مانور دهد، او می تواند غلات- یعنی ارز همه ی ارزها- را به عنوان ذخیره برای خود کنار بگذارد و ترجیح می دهد گوشت، جو دوسر، جو و سایر محصولات ثانویه را به بازار بیاورد. اکنون مسخره است که امیدوار باشیم کولاک را بتوان وادار کرد که داوطلبانه از غلاتش دست بکشد.

ریشه مقاومتی که کولاک اکنون در برابر سیاست رژیم شوروی نشان می‌دهد، در اینجاست.

و مقاومتی که عناصر سرمایه‌دار شهر و روستا در برابر تهاجم سوسیالیستی نشان می‌دهند، نشان‌دهنده چیست؟ این مقاومت، نشان‌دهنده تجدید قوا در نیروهای دشمنان طبقاتی پرولتاریا به منظور دفاع از کهنه در برابر نو است. درک این نکته دشوار نیست که این شرایط نمی‌تواند منجر به تشدید مبارزه‌ی طبقاتی نشود. اما اگر قرار است مقاومت دشمنان طبقاتی را در هم بشکنیم و راه را برای پیشرفت سوسیالیسم هموار کنیم، علاوه بر هر چیز دیگر، باید به همه سازمان‌های خود قدرت عمل بدهیم، آنها را از بوروکراسی پاکسازی کنیم، کادرهای آنها را بهبود بخشیم و توده‌های عظیم طبقه کارگر و اقشار زحمتکش روستا را علیه عناصر سرمایه‌دار شهر و روستا بسیج کنیم.

بر اساس این تحولات طبقاتی بود که شعارهای کنونی حزب ما پدیدار شد.

همین را باید در مورد تحولات طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری گفت. مسخره است که فکر کنیم ثبات سرمایه‌داری بدون تغییر باقی مانده است. مسخره‌تر این است که ادعا کنیم ثبات در حال تقویت شدن است، که در حال تثبیت شدن است. در واقع، ثبات سرمایه‌داری ماه به ماه و روز به روز تضعیف و متزلزل می‌شود. تشدید مبارزه برای بازارهای خارجی و مواد اولیه، رشد تسلیحات، تضاد فزاینده بین آمریکا و بریتانیا، رشد سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، چرخش به چپ طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری، موج اعتصابات و درگیری‌های طبقاتی در کشورهای اروپایی، جنبش انقلابی رو به رشد در مستعمرات، از جمله هند، رشد کمونیسم در تمام کشورهای جهان - همه اینها حقایقی هستند که بدون شک نشان می‌دهند عناصر یک خیزش انقلابی جدید در کشورهای سرمایه‌داری در حال انباشت است.

از این رو وظیفه‌ی تشدید مبارزه علیه سوسیال دموکراسی، و مهمتر از همه، علیه جناح «چپ» آن، به‌عنوان تکیه‌گاه اجتماعی سرمایه‌داری، مطرح می‌شود.

از این رو وظیفه‌ی تشدید مبارزه در احزاب کمونیست علیه عناصر راست، به‌عنوان عوامل نفوذ سوسیال دموکراسی، مطرح است.

از این رو، وظیفه‌ی تشدید مبارزه علیه سازش با انحراف به‌راست، به‌عنوان پناهگاه فرصت‌طلبی در احزاب کمونیست، مطرح می‌شود.

از این رو شعار پاکسازی احزاب کمونیست از سنت‌های سوسیال دموکراتیک مطرح شد.

از این رو تاکتیک‌های به اصطلاح جدید کمونیسم در اتحادیه‌های کارگری مطرح شد.

برخی از رفقا اهمیت و جایگاه این شعارها را درک نمی‌کنند. اما یک مارکسیست همیشه درک خواهد کرد که بدون اجرای این شعارها، آماده‌سازی توده‌های پرولتاریا برای نبردهای طبقاتی جدید غیرقابل تصور است، پیروزی بر سوسیال دموکراسی غیرقابل تصور است و انتخاب رهبران واقعی جنبش کمونیستی که قادر به رهبری طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه‌داری باشند، غیرممکن است.

رفقا، چنین است تحولات طبقاتی در کشور ما و کشورهای سرمایه‌داری که بر اساس آنها شعارهای کنونی حزب ما، چه در سیاست داخلی و چه در رابطه با کمینترن، پدید آمده‌اند.

حزب ما این تحولات طبقاتی را می‌بیند. اهمیت وظایف جدید را درک می‌کند و نیروها را برای انجام آنها بسیج می‌کند. به همین دلیل است که با تمام قوا با رویدادها روبرو می‌شود. به همین دلیل است که از مشکلاتی که با آن روبرو می‌شود نمی‌ترسد، زیرا آماده غلبه بر آنهاست.

بدبختی گروه بوخارین این است که این تحولات طبقاتی را نمی‌بیند و وظایف جدید حزب را درک نمی‌کند. و دقیقاً به همین دلیل که آنها را درک نمی‌کند، در حالت سردرگمی کامل قرار دارد، آماده است از مشکلات فرار کند، در مواجهه با مشکلات عقب‌نشینی کند و مواضع خود را واگذار کند.

آیا تا به حال ماهیگیرانی را دیده‌اید که در هنگام طوفان در رودخانه‌ای بزرگ - مانند ینی‌سئی - در حال حرکت هستند؟ من آنها را بارها دیده‌ام. در مواجهه با طوفان، گروهی از ماهیگیران تمام نیروهای خود را جمع می‌کنند، هم‌نوعان خود را تشویق می‌کنند و با جسارت قایق را به سمت طوفان هدایت می‌کنند: «جوانان، روحیه بگیرید، سکان را محکم بگیرید، امواج را بشکنید، ما پیروز خواهیم شد!»

اما نوع دیگری از ماهیگیران هم وجود دارند - آنهایی که به محض احساس طوفان، دلسرد می‌شوند، شروع به پوزخند زدن و تضعیف روحیه صفوف خود می‌کنند: «وحشتناک است، طوفانی در راه است: بچه‌ها کف قایق دراز بکشید، چشمانتان را ببندید، بیابید امیدوار باشیم که قایق به نحوی به ساحل برسد.» (خنده حضار.)

آیا هنوز هم نیاز به اثبات دارد که خط و مشی گروه بوخارین دقیقاً شبیه خط و مشی گروه دوم ماهیگیران است که در مواجهه با مشکلات وحشت‌زده عقب‌نشینی می‌کنند؟

ما می‌گوییم که در اروپا شرایط برای یک خیزش انقلابی جدید در حال آماده شدن است، که این شرایط وظایف جدیدی را در راستای تشدید مبارزه علیه انحراف به‌راست در احزاب کمونیست و بیرون راندن منحرفان راست از حزب، تشدید مبارزه علیه سازش که انحراف به‌راست را می‌پوشاند؛ تشدید مبارزه علیه سنت‌های سوسیال-دمکراتیک در احزاب کمونیست و غیره و غیره به ما دیکته می‌کند. اما بوخارین به ما پاسخ می‌دهد که همه اینها مزخرف است، که چنین وظایف جدیدی پیش روی ما نیست، که کل واقعیت امر این است که اکثریت در کمیته مرکزی می‌خواهند او، یعنی بوخارین، را «در منگنه» بگذارند.

ما می‌گوییم که تحولات طبقاتی در کشور ما وظایف جدیدی را به ما دیکته می‌کند که مستلزم کاهش سیستماتیک هزینه‌های تولید و بهبود انضباط کار در صنعت است؛ و اینکه این وظایف بدون تغییر اساسی در روش‌های کار اتحادیه‌های کارگری قابل انجام نیستند. اما تامسکی به ما پاسخ می‌دهد که همه اینها مزخرف است، که چنین وظایف جدیدی پیش روی ما نیست، که کل واقعیت این است که اکثریت در کمیته مرکزی می‌خواهند او، یعنی تامسکی، را «در منگنه» بگذارند.

ما می‌گوییم که بازسازی اقتصاد ملی، وظایف جدیدی را در راستای تشدید مبارزه علیه بوروکراسی در دستگاه شوروی و اقتصادی، پاکسازی این دستگاه از عناصر پوسیده و بیگانه، از خرابکاران و غیره و غیره، به ما دیکته می‌کند. اما رایکوف به ما پاسخ می‌دهد که همه اینها مزخرف است، که چنین وظایف جدیدی پیش روی ما نیست، که کل واقعیت امر این است که اکثریت در کمیته مرکزی می‌خواهند او، یعنی رایکوف، را «در منگنه» بگذارند.

رفقا، آیا این مسخره نیست؟ آیا واضح نیست که بوخارین، رایکوف و تامسکی فراتر از نوک دماغ خودشان را نمی‌بینند؟

بدبختی گروه بوخارین این است که تحولات طبقاتی جدید را نمی‌بیند و وظایف جدید حزب را درک نمی‌کند. و دقیقاً به همین دلیل که آنها را درک نمی‌کند، مجبور است دنباله‌رو رویدادها شود و در برابر مشکلات تسلیم شود.

ریشه اختلافات ما همین جاست.

## بخش سوم - اختلافات در مورد کمینترن

قبلاً گفته‌ام که بوخارین وظایف جدید کمینترن را در راستای بیرون راندن راست‌گرایان از احزاب کمونیست، مهار سازشکاری و پاکسازی احزاب کمونیست از سنت‌های سوسیال دموکراتیک نمی‌بیند و نمی‌فهمد - وظایفی که شرایط رو به رشد برای یک خیزش انقلابی جدید آنها را دیکته می‌کند. این تز کاملاً با اختلاف نظرهای ما در مورد مسائل کمینترن تأیید می‌شود.

اختلافات در این حوزه از کجا شروع شد؟

آنها با تزه‌های بوخارین در کنگره ششم {۲} در مورد اوضاع بین‌المللی شروع کردند. به‌طور معمول، ترزا ابتدا توسط هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) بررسی می‌شدند. با این حال، در این مورد، آن شرط رعایت نشد. اتفاقی که افتاد این بود که تزه‌های امضا شده توسط بوخارین، همزمان با توزیع بین هیئت‌های نمایندگی خارجی در کنگره ششم، برای هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) ارسال شدند. اما این تزه‌ها از چندین نظر

---

۲ - ششمین کنگره کمینترن از ۱۷ ژوئیه تا ۱ سپتامبر ۱۹۲۸ در مسکو برگزار شد. در این کنگره، گزارشی در مورد فعالیت‌های کمیته اجرایی کمینترن و گزارش‌های کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیست جوانان و کمیسیون کنترل بین‌المللی، اقدامات برای مبارزه با خطر جنگ‌های امپریالیستی، برنامه انترناسیونال کمونیست، جنبش انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات، وضعیت اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی و وضعیت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) مورد بحث قرار گرفت و قوانین کمینترن تصویب شد. کنگره در قطعنامه‌های خود، توجه را به رشد تضادهای درونی سرمایه‌داری جلب کرد که ناگزیر منجر به تزلزل بیشتر ثبات سرمایه‌داری و تشدید شدید بحران عمومی سرمایه‌داری می‌شد. کنگره وظایف انترناسیونال کمونیست را که از شرایط جدید مبارزه طبقه کارگر ناشی می‌شد، تعریف کرد و احزاب کمونیست را برای تشدید مبارزه علیه انحراف به‌راست، به‌عنوان خطر اصلی، و علیه سازش در قبال آن بسیج کرد. کنگره به دستاوردهای ساختمان سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و اهمیت آنها در تقویت مواضع انقلابی پرولتاریای بین‌المللی توجه کرد و از زحمتکشان سراسر جهان خواست تا از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کنند. ج. و. استالین نقش رهبری در کار کنگره داشت، او به عضویت هیئت رئیسه کنگره، کمیسیون برنامه و کمیسیون سیاسی که برای تدوین تزه‌هایی در مورد وضعیت بین‌المللی و وظایف انترناسیونال کمونیستی تشکیل شده بود، انتخاب شد.

رضایت‌بخش نبودند. هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) موظف شد حدود بیست اصلاحیه به ترها وارد کند.

این وضعیت نسبتاً ناخوشایندی برای بوخارین ایجاد کرد. اما چه کسی مقصر این امر بود؟ چرا بوخارین لازم بود که ترها را قبل از بررسی توسط هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) بین هیئت‌های نمایندگی خارجی توزیع کند؟ آیا هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) می‌توانست در صورت عدم رضایت‌بخش بودن ترها از ارائه اصلاحات خودداری کند؟ و به این ترتیب بود که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) ترهایی را منتشر کرد که عملاً تزه‌های جدیدی در مورد وضعیت بین‌المللی بودند و هیئت‌های نمایندگی خارجی شروع به مقابله با تزه‌های قدیمی امضا شده توسط بوخارین کردند. بدیهی است که اگر بوخارین برای توزیع تزه‌های خود بین هیئت‌های نمایندگی خارجی عجله نمی‌کرد، این وضعیت ناخوشایند پیش نمی‌آمد.

مایلم توجه شما را به چهار اصلاحیه اصلی که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) در تزه‌های بوخارین وارد کرد، جلب کنم. مایلم توجه شما را به این اصلاحات اصلی جلب کنم تا ماهیت اختلافات در مورد مسائل کمینترن را با وضوح بیشتری نشان دهم.

اولین سوال، مربوط به ماهیت تثبیت سرمایه‌داری است. طبق تزه‌های بوخارین، به نظر می‌رسید که در حال حاضر هیچ اتفاق جدیدی برای متزلزل کردن تثبیت سرمایه‌داری در حال رخ دادن نیست، بلکه برعکس، سرمایه‌داری در حال بازسازی خود است و در کل، کم و بیش به‌طور ایمن خود را حفظ می‌کند. بدیهی است که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) نمی‌تواند با چنین توصیفی از آنچه دوره سوم نامیده می‌شود، یعنی دوره‌ای که اکنون از آن عبور می‌کنیم، موافق باشد. این هیئت نمی‌توانست با آن موافق باشد زیرا حفظ چنین توصیفی از دوره سوم ممکن است به منتقدان ما این بهانه را بدهد که بگویند ما دیدگاه به‌اصطلاح «بهبود» سرمایه‌داری، یعنی دیدگاه هیلفردینگ را اتخاذ کرده‌ایم، دیدگاهی که ما کمونیست‌ها نمی‌توانیم اتخاذ کنیم. به همین دلیل، هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) اصلاحیه‌ای را ارائه کرد که آشکار می‌کند ثبات سرمایه‌داری تضمین‌شده نیست و نمی‌تواند باشد، و اینکه این ثبات در حال متزلزل شدن است و به دلیل تشدید بحران سرمایه‌داری جهانی، با سیر رویدادها همچنان متزلزل خواهد شد.

رفقا، این سوال برای بخش‌های کمینترن از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. آیا ثبات سرمایه‌داری متزلزل شده است یا در حال تثبیت بیشتر است؟ تمام خط مشی احزاب کمونیست در کار سیاسی روزمره‌شان به این بستگی دارد. آیا ما در حال گذر از دوره افول جنبش انقلابی، دوره تجمع بیشتر نیروها هستیم، یا در حال گذر از دوره‌ای هستیم که شرایط برای یک خیزش انقلابی جدید، دوره آماده‌سازی طبقه کارگر برای نبردهای طبقاتی آینده، در حال آماده شدن است؟ خط مشی تاکتیکی احزاب کمونیست به این بستگی دارد. اصلاحیه هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) که متعاقباً توسط کنگره تصویب شد، به این دلیل خوب است که خط مشی روشنی را بر اساس چشم‌انداز اخیر، چشم‌انداز شرایط برای یک خیزش انقلابی جدید، ارائه می‌دهد.

سوال دوم، مبارزه با سوسیال دموکراسی است. در تزه‌های بوخارین آمده است که مبارزه با سوسیال دموکراسی یکی از وظایف اساسی بخش‌های کمینترن است. البته این درست است. اما کافی نیست. برای اینکه مبارزه با سوسیال دموکراسی با موفقیت انجام شود، باید بر مبارزه با جناح به اصطلاح «چپ» سوسیال دموکراسی تأکید شود، آن جناح «چپ» که با بازی با عبارات «چپ» و در نتیجه فریب ماهرانه کارگران، از جدایی گسترده آنها از سوسیال دموکراسی جلوگیری می‌کند. بدیهی است که اگر سوسیال دموکرات‌های «چپ» ریشه کن نشوند، غلبه بر سوسیال دموکراسی به‌طور کلی غیرممکن خواهد بود. با این حال، در تزه‌های بوخارین، مساله سوسیال دموکراسی «چپ» کاملاً نادیده گرفته شد. البته این یک نقص بزرگ بود. بنابراین، هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) موظف شد اصلاحیه مناسبی را در تزه‌های بوخارین وارد کند که متعاقباً توسط کنگره تصویب شد.

سوال سوم، گرایش سازشکارانه در بخش‌های کمینترن است. تزه‌های بوخارین از لزوم مبارزه با انحراف به‌راست صحبت می‌کرد، اما در آنجا کلمه‌ای در مورد مبارزه علیه سازشکاری به سمت انحراف به‌راست گفته نشده بود. البته این یک نقص بزرگ بود. نکته این است که وقتی جنگ علیه انحراف به‌راست اعلام می‌شود، منحرفان راست معمولاً خود را به‌عنوان سازشکار پنهان می‌کنند و حزب را در موقعیت نامناسبی قرار می‌دهند. برای جلوگیری از این مانور منحرفان راست، باید بر مبارزه قاطعانه علیه سازشکاری اصرار کنیم. به همین دلیل است که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) لازم دانست که اصلاحیه مناسبی را در تزه‌های بوخارین وارد کند که متعاقباً توسط کنگره تصویب شد.

سوال چهارم، سوال انضباط حزبی است. در تزه‌های بوخارین هیچ اشاره‌ای به لزوم حفظ انضباط آهنین در احزاب کمونیست نشده است. این نیز نقصی به همان اندازه مهم بود. چرا؟ زیرا در دوره‌ای که مبارزه علیه انحراف به راست تشدید می‌شود، در دوره‌ای که شعار پاکسازی احزاب کمونیست از عناصر فرصت‌طلب به اجرا درمی‌آید، منحرفان راست معمولاً خود را به صورت یک جناح سازماندهی می‌کنند. انضباط جناحی خود را برقرار می‌کنند و انضباط حزب را مختل و نابود می‌کنند. برای محافظت از حزب در برابر حملات جناحی منحرفان راست، باید بر انضباط آهنین در حزب و تبعیت بی‌قید و شرط اعضای حزب از این انضباط اصرار کنیم. بدون آن، نمی‌توان مبارزه جدی علیه انحراف به راست را مطرح کرد. به همین دلیل است که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) اصلاحیه مناسبی را در تزه‌های بوخارین وارد کرد که متعاقباً توسط کنگره ششم تصویب شد.

آیا می‌توانیم از وارد کردن این اصلاحات در تزه‌های بوخارین خودداری کنیم؟ البته که نه. در زمان‌های قدیم در مورد افلاطون گفته می‌شد: ما افلاطون را دوست داریم، اما حقیقت را حتی بیشتر دوست داریم. همین را باید در مورد بوخارین گفت: ما بوخارین را دوست داریم، اما حقیقت، حزب و کمینترن را حتی بیشتر دوست داریم. به همین دلیل است که هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) خود را موظف به وارد کردن این اصلاحات در تزه‌های بوخارین یافت.

می‌توان گفت که این اولین مرحله از اختلافات مادر مورد مسائل کمینترن بود.

مرحله دوم اختلافات ما مربوط به چیزی است که به‌عنوان پرونده ویتورف و تالمن شناخته می‌شود. ویتورف قبلاً دبیر سازمان هامبورگ بود و به اختلاس بودجه حزب متهم شد. به همین دلیل از حزب اخراج شد. سازشکاران در کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان، با سوءاستفاده از این واقعیت که ویتورف به رفیق تالمن نزدیک بود- اگرچه رفیق تالمن به هیچ وجه در جرم ویتورف دخیل نبود- پرونده ویتورف را به پرونده‌ای علیه تالمن تبدیل کردند و برای سرنگونی رهبری حزب کمونیست آلمان اقدام کردند. بدون شک از طریق مطبوعات می‌دانید که در آن زمان، سازشکارانی چون اورت و گرهارت موفق شدند موقتاً اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان را علیه رفیق تالمن به خود جلب کنند. و پس از آن چه شد؟ آنها تالمن را از رهبری برکنار کردند، شروع به متهم کردن او به فساد کردند و بدون اطلاع و تأیید کمیته اجرایی کمینترن، قطعنامه‌ای «متناظر» منتشر کردند.

بنابراین، به جای دستورالعمل کنگره ششم کمینترن مبنی بر مبارزه با سازش، به جای مبارزه علیه انحراف به راست و سازش، در واقع نقض بسیار فاحش این دستورالعمل صورت گرفت. مبارزه‌ای علیه رهبری انقلابی حزب کمونیست آلمان، مبارزه‌ای علیه رفیق تالمن، با هدف لاپوشانی انحراف به راست و تحکیم گرایش سازشکارانه در صفوف کمونیست‌های آلمان.

و بنابراین، بوخارین به جای اینکه سکان را بچرخاند و اوضاع را اصلاح کند، به جای اینکه اعتبار دستورالعمل نقض شده‌ی کنگره ششم را احیا کند و سازشکاران را به نظم فرا بخواند، در نامه معروف خود پیشنهاد داد که کودتای سازشکاران را تأیید کند، حزب کمونیست آلمان را به سازشکاران تحویل دهد و با صدور بیانیه دیگری که رفیق تالمن را گناهکار اعلام می‌کند، دوباره در مطبوعات به او توهین کند. حالا این فرد قرار است «رهبر» کمینترن باشد! آیا واقعاً چنین «رهبرانی» می‌توانند وجود داشته باشند؟

کمیته مرکزی پیشنهاد بوخارین را مورد بحث قرار داد و آن را رد کرد. بوخارین، البته، این را دوست نداشت. اما چه کسی مقصر است؟ تصمیمات کنگره ششم نه برای نقض آنها، بلکه برای اجرای آنها اتخاذ شد. اگر کنگره ششم تصمیم گرفت با حفظ رهبری در دست هسته اصلی حزب کمونیست آلمان، به رهبری رفیق تالمن، علیه انحراف به راست و سازش با آن اعلام جنگ کند، و اگر به ذهن اُورت و گره‌ارت سازشکار خطور می‌کرد که این تصمیم را برهم بزنند، وظیفه‌ی بوخارین بود که سازشکاران را به نظم فرا بخواند و رهبری حزب کمونیست آلمان را به دست آنها واگذار نکند. این بوخارین است که تصمیمات کنگره ششم را «فراموش» کرد، این اوست که مقصر است.

مرحله سوم اختلافات ما مربوط به مسئله مبارزه با راست‌ها در حزب کمونیست آلمان، مربوط به مسئله ریشه‌کن کردن جناح براندلر و تاله‌ایمر و اخراج رهبران آن جناح از حزب کمونیست آلمان است. «موضعی» که بوخارین و دوستانش در مورد آن مسئله اساسی اتخاذ کردند این بود که آنها دائماً از شرکت در حل و فصل آن اجتناب می‌کردند. در اصل، این سرنوشت حزب کمونیست آلمان بود که در دست تصمیم‌گیری قرار داشت. با این حال، بوخارین و دوستانش، علیرغم علم به این موضوع، با دوری سیستماتیک از جلسات نهادهایی که این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دادند، دائماً مانع از پیشرفت امور می‌شدند. به‌خاطر چه؟ احتمالاً، به‌خاطر «پاک» ماندن در نظر کمینترن و راست‌ها در حزب کمونیست آلمان. به‌خاطر اینکه بعداً بتوانند بگویند: «این ما، بوخارینی‌ها، نبودیم

که براندلر و تاله‌ایمر را از حزب کمونیست اخراج کردیم، بلکه آنها- اکثریت در کمیته مرکزی- بودند که دست به این اقدام زدند». و این همان چیزی است که مبارزه با خطر راست نامیده می‌شود!

سرانجام، مرحله چهارم اختلافات ما. این مرحله مربوط به درخواست بوخارین قبل از پلنوم نوامبر کمیته مرکزی {۳} است که نویمان از آلمان فراخوانده شود و رفیق تالمن، که گفته می‌شد در یکی از سخنرانی‌های خود از گزارش بوخارین در کنگره ششم انتقاد کرده است، به دادگاه فراخوانده شود. البته ما نمی‌توانستیم با بوخارین موافق باشیم، زیرا هیچ سندی در دست نداشتیم که از درخواست او حمایت کند. بوخارین قول داد اسنادی علیه نویمان و تالمن ارائه دهد، اما هرگز حتی یک سند هم ارائه نکرد. او به‌جای اسناد، نسخه‌هایی از سخنرانی هومبرت-دروز را که در دبیرخانه سیاسی ECCI ایراد شده بود، بین اعضای هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) توزیع کرد، همان سخنرانی که متعاقباً توسط هیئت رئیسه ECCI به‌عنوان یک سخنرانی فرصت‌طلبانه ارزیابی شد. بوخارین با توزیع سخنرانی هومبرت-دروز به اعضای هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) و با توصیه آن به‌عنوان مدرکی علیه تالمن، می‌خواست درستی درخواست خود برای احضار نویمان و فراخواندن رفیق تالمن به نظم را اثبات کند. در واقع، با این حال، او بدین ترتیب نشان داد که خود را با موضع هومبرت-دروز، موضعی که ECCI آن را فرصت‌طلبانه می‌داند، همسو می‌داند.

رفقا، اینها نکات اصلی اختلاف نظر ما در مورد مسائل کمینترن هستند.

بوخارین فکر می‌کند که با مبارزه علیه انحراف به‌راست و سازش با آن در بخش‌های کمینترن، با پاکسازی احزاب کمونیست آلمان و چکسلواکی از عناصر و سنت‌های سوسیال دموکرات، و با اخراج براندلرها و تاله‌ایمرها از احزاب کمونیست، ما کمینترن را «از هم می‌پاشانیم» و کمینترن را «نابود» می‌کنیم. ما، برعکس، فکر می‌کنیم که با اجرای چنین سیاستی و با تأکید بر مبارزه با انحراف به‌راست و سازش با آن، کمینترن را تقویت می‌کنیم، آن را از فرصت‌طلبان پاکسازی می‌کنیم، بخش‌های آن را بلشویزه می‌کنیم و به احزاب کمونیست کمک می‌کنیم تا طبقه کارگر را برای نبردهای انقلابی آینده آماده کنند، زیرا حزب با پاکسازی خود از نقاله تقویت می‌شود.

۳- این به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) به همراه اعضای کمیسیون کنترل مرکزی و کمیسیون حسابرسی مرکزی اشاره دارد که از ۱۶ تا ۲۴ نوامبر ۱۹۲۸ برگزار شد.

می بینید که اینها صرفاً اختلاف نظرهای سطحی در صفوف کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) نیستند، بلکه اختلاف نظرهای کاملاً جدی در مورد مسائل اساسی سیاست کمینترن هستند.

## بخش چهارم - اختلافات در سیاست داخلی

من در بالا در مورد تحولات طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی در کشورمان صحبت کردم. گفتم که گروه بوخارین دچار کوری است و این تغییرات را نمی بیند، وظایف جدید حزب را درک نمی کند. گفتم که این امر باعث سردرگمی در میان اپوزیسیون بوخارین شده، آنها را از مشکلات ترسانده و آماده تسلیم شدن در برابر آنها کرده است.

نمی توان گفت که این اشتباهات بوخارینی‌ها صرفاً تصادفی هستند. برعکس، آنها با مرحله‌ای از توسعه که ما از آن عبور کرده‌ایم و به عنوان دوره بازسازی اقتصاد ملی شناخته می شود مرتبط هستند، دوره‌ای که طی آن ساخت و ساز به طور مسالمت آمیز و به اصطلاح خودکار پیش می رفت؛ در طی آن تحولات طبقاتی که اکنون در حال وقوع است هنوز وجود نداشت؛ و در طی آن تشدید مبارزه‌ی طبقاتی که اکنون مشاهده می کنیم هنوز مشهود نبود.

اما ما اکنون در مرحله جدیدی از توسعه قرار داریم، مرحله‌ای متمایز از دوره قدیم، از دوره بازسازی. ما اکنون در دوره جدیدی از سازندگی هستیم؛ دوره بازسازی کل اقتصاد ملی بر اساس سوسیالیسم. این دوره جدید، موجب تحولات طبقاتی جدید، موجب تشدید مبارزه‌ی طبقاتی می گردد. این دوره، روش‌های جدید مبارزه، تجدید قوا، بهبود و تقویت همه سازمان‌های ما را می طلبد.

بدبختی گروه بوخارین این است که در گذشته زندگی می کند، ویژگی‌های خاص این دوره جدید را نمی بیند و نیاز به روش‌های جدید مبارزه را درک نمی کند. از این رو نایبنا، سردرگم و وحشت زده در مواجهه با مشکلات است.

### الف) مبارزه‌ی طبقاتی

مبنای نظری این نایبناپی و سرگشتگی گروه بوخارین چیست؟

من فکر می‌کنم که مبنای نظری این نابینایی و سردرگمی، رویکرد نادرست و غیرمارکسیستی بوخارین به مسئله مبارزه‌ی طبقاتی در کشور ما است. من نظریه غیرمارکسیستی بوخارین در مورد استحاله‌ی کولاک‌ها به سوسیالیسم و ناتوانی او در درک مکانیسم مبارزه‌ی طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را در نظر دارم.

متن کتاب بوخارین، «مسیر سوسیالیسم»، در مورد رشد کولاک‌ها به سمت سوسیالیسم، چندین بار در اینجا نقل شده است. اما در اینجا با حذف برخی از قسمت‌ها نقل شده است. اجازه دهید آن را به‌طور کامل نقل کنم. رفقاً، این برای نشان دادن ابعاد کامل انحراف بوخارین از نظریه مارکسیستی مبارزه‌ی طبقاتی ضروری است.

به این گوش کنید:

«شبکه اصلی سازمان‌های تعاونی دهقانی ما شامل واحدهای تعاونی، نه از نوع کولاک، بلکه از نوع «زحمتکشان» خواهد بود، واحدهایی که به سیستم ارگان‌های دولتی عمومی ما تبدیل می‌شوند و بنابراین به حلقه‌هایی در زنجیره واحد اقتصاد سوسیالیستی تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر، کانون‌های تعاونی کولاک، به‌طور مشابه، از طریق بانک‌ها و غیره، در همین سیستم ادغام می‌شوند؛ اما آنها تا حدودی همچون یک نهاد بیگانه، مثلاً مشابه شرکت‌های امتیازی، خواهند بود.» [ایتالیک‌ها از من - ج. استالین]

برخی از رفقاً، به هر دلیلی، در نقل این بخش از جزوه بوخارین، آخرین عبارت مربوط به امتیازداران را حذف کردند. رُزیت، ظاهراً با تمایل به کمک به بوخارین، از این موضوع سوءاستفاده کرد و از جای خود فریاد زد که از بوخارین غلط نقل قول شده است. با این حال، اصل مطلب در کل این بخش دقیقاً در آخرین عبارت مربوط به امتیازداران نهفته است. زیرا اگر امتیازداران را با کولاک‌ها برابر بدانیم و کولاک‌ها در حال استحاله به سوسیالیسم باشند، از این چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ تنها چیزی که حاصل می‌شود این است که امتیازداران نیز در حال استحاله به سوسیالیسم هستند؛ که نه تنها کولاک‌ها، بلکه امتیازداران نیز در حال استحاله به سوسیالیسم هستند. (خنده عمومی)

پیامد این امر چنین است.

**رُزیت** - بوخارین می‌گوید، «یک نهاد بیگانه».

**استالین** - بوخارین نمی گوید «یک نهاد بیگانه»، بلکه می گوید «تا حدودی همچون یک نهاد بیگانه». در نتیجه، کولاک‌ها و امتیازداران «تا حدودی» یک نهاد بیگانه در نظام سوسیالیسم هستند. اما اشتباه بوخارین دقیقاً این است که، به گفته او، کولاک‌ها و امتیازداران، در حالی که «تا حدودی» یک نهاد بیگانه هستند، با این وجود به سوسیالیسم استحاله می‌یابند.

چنین است آن چرندیاتی که نظریه بوخارین به آن منجر می‌شود.

سرمایه‌داران در شهر و روستا، کولاک‌ها و امتیازداران، که به سوسیالیسم می‌رسند - این است پوچی‌ای که بوخارین به آن رسیده است.

نه رفقا، این آن نوع «سوسیالیسمی» نیست که ما می‌خواهیم. بگذارید بوخارین آن را برای خودش نگه دارد.

تاکنون، ما مارکسیست-لنینیست‌ها بر این باور بودیم که بین سرمایه‌داران شهر و روستا از یک سو، و طبقه کارگر از سوی دیگر، تضاد آشتی‌ناپذیر منافع وجود دارد. این همان چیزی است که نظریه مارکسیستی مبارزه‌ی طبقاتی بر آن استوار است. اما اکنون، طبق نظریه بوخارین در مورد رشد مسالمت‌آمیز سرمایه‌داران به سوسیالیسم، همه اینها وارونه شده است، تضاد آشتی‌ناپذیر منافع طبقاتی بین استثمارگران و استثمارشوندگان از بین می‌رود، استثمارگران به سوسیالیسم می‌رسند.

**رُزیت** - این درست نیست، دیکتاتوری پرولتاریا مفروض است.

**استالین** - اما دیکتاتوری پرولتاریا حادث‌ترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی است.

**رُزیت** - بله، کل نکته همین است.

**استالین** - اما، به گفته بوخارین، سرمایه‌داران به همین دیکتاتوری پرولتاریا استحاله‌ی پیدا می‌کنند. چطور است که تو نمی‌توانی این را بفهمی، رُزیت؟ اگر سرمایه‌داران شهر و روستا به سیستم دیکتاتوری پرولتاریا استحاله‌ی پیدا می‌کنند، علیه چه کسی باید بجنگیم، علیه چه کسی باید شدیدترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی را به کار گیریم؟

دیکتاتوری پرولتاریا برای مبارزه‌ای بی‌وقفه علیه عناصر سرمایه‌داری، برای سرکوب بورژوازی و ریشه‌کن کردن سرمایه‌داری مورد نیاز است. اما اگر سرمایه‌داران شهر و روستا، اگر کولاک و امتیازدار

در حال رشد به سوسیالیسم هستند، آیا اصلاً دیکتاتوری پرولتاریا مورد نیاز است؟ اگر هست، پس برای سرکوب چه طبقه‌ای مورد نیاز است؟

**رُزیت** - کل نکته این است که، به گفته بوخارین، رشد به معنای مبارزه‌ی طبقاتی است.

**استالین** - می‌بینم که رُزیت قسم خورده است که به بوخارین خدمت کند. اما خدمت او واقعاً مانند خدمت خرس در افسانه است؛ زیرا با اشتیاقی که برای نجات بوخارین دارد، در واقع او را تا سر حد مرگ در آغوش می‌گیرد. بی‌دلیل نیست که می‌گویند: «یک احمق وظیفه‌شناس از یک دشمن خطرناک‌تر است.» ( خنده حضار)

یا این یا آن: یا تضاد منافع آشتی‌ناپذیری بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگرانی که به قدرت رسیده‌اند و دیکتاتوری خود را سازمان داده‌اند وجود دارد، یا چنین تضاد منافی وجود ندارد، که در این صورت فقط یک چیز باقی می‌ماند - یعنی اعلام هماهنگی منافع طبقاتی.

یا این یا آن: یا نظریه مارکس در مورد مبارزه‌ی طبقاتی، یا این نظریه که سرمایه‌داران به تدریج در درون خود به سوسیالیسم رشد می‌یابند؛ یا تضاد آشتی‌ناپذیر منافع طبقاتی، یا نظریه هماهنگی منافع طبقاتی.

ما می‌توانیم «سوسیالیست‌هایی» از نوع برنتانو یا سیدنی وب را که در مورد رشد سوسیالیسم به سرمایه‌داری و سرمایه‌داری به سوسیالیسم موعظه می‌کنند، درک کنیم، زیرا این «سوسیالیست‌ها» در واقع ضد سوسیالیست‌ها، لیبرال‌های بورژوا هستند. اما نمی‌توان کسی را که می‌خواهد مارکسیست باشد و در عین حال نظریه رشد طبقه سرمایه‌دار به سوسیالیسم را موعظه می‌کند، درک کرد.

بوخارین در سخنرانی خود سعی کرد با اشاره به نقل قولی معروف از لنین، نظریه‌ی استحاله‌ی کولاک‌ها به سوسیالیسم را تقویت کند. او ادعا کرد که لنین نیز همان حرف بوخارین را می‌زند. رفقاً، این درست نیست. این یک تهمت فاحش و نابخشودنی علیه لنین است.

متن این نقل قول از لنین به شرح زیر است:

«البته، در جمهوری شوروی ما، نظم اجتماعی مبتنی بر همکاری دو طبقه است: کارگران و دهقانان، که در آن «نپمن‌ها»، یعنی بورژوازی، اکنون مجاز به شرکت در شرایط خاصی هستند» (جلد ۲۷، صفحه ۴۰۵).

می‌بینید که اینجا حتی یک کلمه هم در مورد استحاله‌ی طبقه سرمایه‌دار به سوسیالیسم گفته نشده است. تنها چیزی که گفته شده این است که ما به نپمن‌ها، یعنی بورژوازی، «تحت شرایط خاصی» اجازه داده‌ایم که در همکاری بین کارگران و دهقانان شرکت کنند.

این یعنی چه؟ آیا به این معنی است که ما بدین ترتیب احتمال استحاله نپمن‌ها به سوسیالیسم را پذیرفته‌ایم؟ البته که نه. فقط افرادی که هرگونه حس شرم و حیا را از دست داده‌اند می‌توانند نقل قول لنین را اینگونه تفسیر کنند. تمام آنچه از آن نقل قول لنین استنتاج می‌شود این است که در حال حاضر ما بورژوازی را نابود نمی‌کنیم، در حال حاضر اموال آنها را مصادره نمی‌کنیم، بلکه به آنها اجازه می‌دهیم تحت شرایط خاصی وجود داشته باشند، یعنی به شرطی که بدون قید و شرط از قوانین دیکتاتوری پرولتاریا پیروی کنند، که منجر به محدود شدن فزاینده سرمایه‌داران و بیرون راندن تدریجی آنها از زندگی اقتصادی-ملی می‌شود.

آیا می‌توان سرمایه‌داران را بدون یک مبارزه‌ی طبقاتی شدید برکنار کرد و ریشه‌های سرمایه‌داری را از بین برد؟ نه، نمی‌توانند. آیا در صورت غلبه‌یافتن نظریه و عمل استحاله‌ی سرمایه‌داری به سوسیالیسم، الغای طبقات ممکن است؟ خیر، ممکن نیست. چنین نظریه و رویکردی تنها می‌تواند به پرورش و تداوم طبقات بینجامد؛ چرا که این نظریه با نظریه مارکسیستی مبارزه طبقاتی در تضاد است.

اما این نقل قول از لنین کلاً و تماماً مبتنی بر نظریه مارکسیستی مبارزه‌ی طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

چه وجه اشتراکی می‌تواند بین نظریه بوخارین در مورد استحاله‌ی کولاک‌ها به سوسیالیسم و نظریه لنین در مورد دیکتاتوری به‌عنوان یک مبارزه‌ی طبقاتی شدید وجود داشته باشد؟ بدیهی است که هیچ وجه اشتراکی بین آنها وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

بوخارین فکر می‌کند که تحت دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی باید فروکش کند و به پایان برسد تا بتوان طبقات را از بین برد. لنین، برعکس، به ما می‌آموزد که طبقات را تنها می‌توان از طریق یک

مبارزه‌ی طبقاتی سرسخت از بین برد، مبارزه‌ای که در دوران دیکتاتوری پرولتاریا حتی به‌مراتب شدیدتر از دوران پیش از آن می‌گردد.

لنین می‌گوید:

«الغای طبقات مستلزم یک مبارزه‌ی طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختانه است که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از نابودی دولت بورژوازی، پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، از بین نمی‌رود( انطور که نمایندگان مبتدل سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دموکراسی قدیمی تصور می‌کنند)، بلکه صرفاً اشکال خود را تغییر می‌دهد و از بسیاری جهات حتی شدیدتر می‌شود» (جلد ۲۴، صفحه ۳۱۵).

این آن چیزی است که لنین در مورد لغو طبقات می‌گوید. الغای طبقات از طریق مبارزه‌ی طبقاتی شدید پرولتاریا - چنین است فرمول لنین. الغای طبقات از طریق خاموش کردن مبارزه‌ی طبقاتی و از طریق رشد سرمایه‌داران به سوسیالیسم - چنین است فرمول بوخارین. چه وجه مشترکی بین این دو فرمول می‌تواند وجود داشته باشد؟

بنابراین، نظریه بوخارین در مورد استحاله‌ی کولاک‌ها به سوسیالیسم، انحرافی از نظریه مارکسیستی-لنینیستی مبارزه‌ی طبقاتی است. این نظریه به نظریه مطرح شده از سوی سوسیالیسم دانشگاهی {۴} نزدیک می‌شود.

۴ - سوسیالیسم دانشگاهی (Katherer-Socialism) - گرایش در ایدئولوژی بورژوازی، عمدتاً در اقتصاد سیاسی بورژوازی، که در نیمه دوم قرن نوزدهم در آلمان ظهور کرد و بعداً در بریتانیا، آمریکا و فرانسه گسترش یافت. نمایندگان آن اساتید بورژوا-لیبرال بودند که از کرسی‌های دانشگاهی خود (کاتدر به معنای کرسی دانشگاه) برای مبارزه با مارکسیسم و جنبش انقلابی در حال توسعه طبقه کارگر، برای کم‌اهمیت جلوه دادن تضادهای سرمایه‌داری و موعظه اُستی طبقاتی استفاده می‌کردند. سوسیالیست‌های دانشگاهی، ماهیت طبقاتی و استثمارگرانه دولت بورژوازی را انکار می‌کردند و ادعا می‌کردند که این دولت قادر است سرمایه‌داری را از طریق اصلاحات اجتماعی به کمال برساند. انگلس با اشاره به نمایندگان آلمانی این گرایش نوشت: «سوسیالیست‌های دانشگاهی ما، از نظر تئوری، هرگز چیزی بیش از اقتصاددانان مبتدل کمی‌نیکوکار نبوده‌اند و اکنون به سطح مدافعان ساده سوسیالیسم دولتی بیسمارک تنزل یافته‌اند» (ک. مارکس و ف. انگلس، آثار، جلد ۲۷، صفحه ۴۹۹). در روسیه، ایده‌های اصلاح‌طلبانه‌ی بورژوا-لیبرال سوسیالیست‌های دانشگاهی توسط مارکسیست‌های قانونی تبلیغ می‌شد. منشویک‌های روسی، احزاب فرصت‌طلب بین‌الملل دوم و سوسیالیست‌های راست‌گرای مدرن نیز به موضع سوسیالیسم دانشگاهی روی آوردند و تلاش کردند جنبش طبقه کارگر را تابع منافع بورژوازی کنند و موعظه می‌کردند که سرمایه‌داری به تدریج و به‌طور مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم استحاله‌ی پیدا خواهد کرد.

این اساس تمام اشتباهاتی است که بوخارین و دوستانش مرتکب شده‌اند.

شاید گفته شود که پرداختن به نظریه بوخارین در مورد استحاله‌ی کولاک‌ها به سوسیالیسم، فایده‌ای ندارد، زیرا خود این نظریه علیه بوخارین صحبت می‌کند و نه تنها صحبت می‌کند، بلکه فریاد می‌زند. رفا، این اشتباه است! تا زمانی که این نظریه پنهان نگه داشته می‌شد، می‌شد به آن توجه نکرد - در نوشته‌های رفقای مختلف، چیزهای احمقانه زیادی از این دست وجود دارد! تا همین اواخر، نگرش ما چنین بود. اما اخیراً اوضاع تغییر کرده است. نیروهای عنصری خرده‌بورژوازی که در سال‌های اخیر ظهور کرده‌اند، شروع به تشویق این نظریه ضدمارکسیستی و مطرح کردن آن کرده‌اند. اکنون نمی‌توان گفت که این نظریه پنهان نگه داشته می‌شود. اکنون این نظریه عجیب بوخارین می‌خواهد به پرچم انحراف به‌راست در حزب ما، پرچم فرصت‌طلبی، تبدیل شود. به همین دلیل است که اکنون نمی‌توانیم این نظریه را نادیده بگیریم. به همین دلیل است که باید آن را به‌عنوان یک نظریه اشتباه و مضر نابود کنیم تا به رفقای حزبی خود در مبارزه با انحراف به‌راست کمک کنیم.

### **ب) تشدید مبارزه‌ی طبقاتی**

اشتباه دوم بوخارین، که از اشتباه اول او ناشی می‌شود، رویکردی نادرست و غیرمارکسیستی به مسئله تشدید مبارزه‌ی طبقاتی و مقاومت فزاینده عناصر سرمایه‌داری در برابر سیاست سوسیالیستی دولت شوروی است.

نکته‌ی مورد بحث در اینجا چیست؟ آیا این است که عناصر سرمایه‌داری سریع‌تر از بخش سوسیالیستی اقتصاد ما رشد می‌کنند و به همین دلیل، مقاومت خود را افزایش می‌دهند و ساخت سوسیالیستی را تضعیف می‌کنند؟ نه، نکته این نیست. علاوه بر این، این درست نیست که عناصر سرمایه‌داری سریع‌تر از بخش سوسیالیستی رشد می‌کنند. اگر این درست بود، ساخت سوسیالیستی از قبل در آستانه‌ی فروپاشی بود.

نکته این است که سوسیالیسم با موفقیت به عناصر سرمایه‌داری حمله می‌کند، سوسیالیسم سریع‌تر از عناصر سرمایه‌داری رشد می‌کند؛ در نتیجه اهمیت نسبی عناصر سرمایه‌داری رو به کاهش است، و درست به همین دلیل که اهمیت نسبی عناصر سرمایه‌داری رو به کاهش است، عناصر سرمایه‌داری متوجه می‌شوند که در خطر مهلکی قرار دارند و مقاومت خود را افزایش می‌دهند.

و آنها هنوز قادر به افزایش مقاومت خود هستند، نه تنها به این دلیل که سرمایه‌داری جهانی از آنها حمایت می‌کند، بلکه به این دلیل که، علیرغم کاهش اهمیت نسبی آنها، علیرغم کاهش رشد نسبی آنها در مقایسه با رشد سوسیالیسم، هنوز رشد مطلق عناصر سرمایه‌داری در حال وقوع است و این، تا حدی، آنها را قادر می‌سازد تا نیروهایی را برای مقاومت در برابر رشد سوسیالیسم جمع‌آوری کنند.

بر این اساس است که در مرحله کنونی توسعه و تحت شرایط کنونی تناسب نیروها، تشدید مبارزه‌ی طبقاتی و افزایش مقاومت عناصر سرمایه‌داری شهر و روستا در حال وقوع است.

اشتباه بوخارین و دوستانش در عدم درک این حقیقت ساده و آشکار نهفته است. اشتباه آنها در این است که نه به شیوه مارکسیستی، بلکه به شیوه‌ای عامیانه به موضوع می‌پردازند و سعی می‌کنند تشدید مبارزه‌ی طبقاتی را با انواع علل تصادفی توضیح دهند: «بی‌کفایتی» دستگاه شوروی، سیاست «بی‌احتیاطی» رفقای محلی، «عدم» انعطاف‌پذیری، «افراط»ها و غیره.

برای مثال، در اینجا نقل قولی از جزوه بوخارین، «مسیر سوسیالیسم»، آمده است که رویکردی کاملاً غیرمارکسیستی به مسئله تشدید مبارزه‌ی طبقاتی را نشان می‌دهد:

«اینجا و آنجا مبارزه‌ی طبقاتی در روستاها در مظاهر سابق خود بروز می‌کند و معمولاً این تشدید توسط عناصر کولاک تحریک می‌شود. وقتی، برای مثال، کولاک‌ها، یا افرادی که از قِبل دیگران ثروتمند می‌شوند و راه خود را به ارگان‌های قدرت شوروی باز کرده‌اند شروع به تیراندازی به خبرنگاران روستایی می‌کنند، این تجلی مبارزه‌ی طبقاتی در حادثه‌ترین شکل آن است.» (اما این درست نیست، زیرا حادثه‌ترین شکل مبارزه، شورش است - ج. استالین) «با این حال، چنین حوادثی، به‌طور معمول، در مکان‌هایی رخ می‌دهد که دستگاه محلی شوروی ضعیف است. به موازات پیشرفت این دستگاه، با قوی‌تر شدن تمام واحدهای پایین‌تر قدرت شوروی، با پیشرفت و تقویت سازمان‌های محلی، روستایی، حزب و اتحادیه کمونیست‌های جوان، چنین پدیده‌هایی، کاملاً واضح است، به‌طور فزاینده‌ای نادر می‌شوند و سرانجام بدون آنکه اثری از آنها باقی بماند، ناپدید می‌شوند.» [ایتالیک‌ها از من - ج. استالین]

بنابراین، نتیجه می‌شود که تشدید مبارزه‌ی طبقاتی را باید با عللی مرتبط با ویژگی دستگاه، شایستگی یا بی‌کفایتی، قدرت یا ضعف سازمان‌های پایین‌تر ما توضیح داد.

برای مثال، از این نتیجه می‌شود که فعالیت‌های مخرب روشنفکران بورژوا در شاختی، که شکلی از مقاومت عناصر بورژوا در برابر دولت شوروی و شکلی از تشدید مبارزه‌ی طبقاتی است، نه با رابطه نیروهای طبقاتی، نه با رشد سوسیالیسم، بلکه با بی‌کفایتی دستگاه ما باید توضیح داده شود.

از این رو، پیش از وقوع تخریب گسترده در منطقه شاختی، دستگاه ما خوب بود، اما بعداً، به محض وقوع آن، دستگاه به دلیلی نامعلوم ناگهان کاملاً از کار افتاد.

از این رو، تا سال گذشته، زمانی که تأمین غلات به‌طور خودکار انجام می‌شد و هیچ تشدید خاصی در مبارزه‌ی طبقاتی وجود نداشت، سازمان‌های محلی ما خوب، حتی ایده‌آل، بودند؛ اما از سال گذشته، زمانی که مقاومت کولاک‌ها اشکال بسیار حادی به خود گرفت، سازمان‌های ما ناگهان بد و کاملاً بی‌کفایت شده‌اند.

این یک توضیح نیست، بلکه تمسخر یک توضیح است. این علم نیست، بلکه حقه‌بازی است.

پس دلیل واقعی این تشدید مبارزه‌ی طبقاتی چیست؟ دو دلیل وجود دارد.

اولاً، پیشروی ما، تهاجم ما، رشد اشکال سوسیالیستی اقتصاد هم در صنعت و هم در کشاورزی، رشدی که با اخراج بخش‌های خاصی از سرمایه‌داران در شهر و روستا همراه است. واقعیت این است که ما طبق فرمول لنین زندگی می‌کنیم: «چه کسی چه کسی را شکست خواهد داد؟» آیا ما بر آنها (یعنی سرمایه‌داران) غلبه خواهیم کرد - همانطور که لنین گفت، آنها را در آخرین و تعیین‌کننده‌ترین نبرد درگیر خواهیم کرد - یا آنها بر ما غلبه خواهند کرد؟

دوم، این واقعیت که عناصر سرمایه‌دار هیچ تمایلی به ترک داوطلبانه صحنه ندارند؛ آنها در برابر سوسیالیسم مقاومت می‌کنند و به مقاومت خود ادامه خواهند داد، زیرا متوجه شده‌اند که روزهای آخرشان نزدیک است. و آنها هنوز قادر به مقاومت هستند زیرا، علیرغم کاهش اهمیت نسبی‌شان، با این وجود از نظر تعداد مطلق در حال رشد هستند؛ خرده‌بورژوازی در شهر و روستا، همانطور که لنین گفت، روزانه و ساعت به ساعت از میان خود سرمایه‌داران بزرگ و کوچک تولید می‌کند و این عناصر سرمایه‌دار برای حفظ موجودیت خود به هر کاری دست می‌زنند.

هیچ موردی در تاریخ وجود نداشته که طبقات در حال مرگ داوطلبانه از صحنه خارج شده باشند. هیچ موردی در تاریخ وجود نداشته که بورژوازی در حال مرگ تمام قدرت باقی مانده خود را برای

حفظ موجودیت خود به کار نگرفته باشد. چه رده پائین سیستم شوروی ما خوب باشد چه بد، پیشروی ما، تهاجم ما عناصر سرمایه داری را تضعیف و آنها را بیرون خواهد راند، و آنها، طبقات در حال مرگ، به هر قیمتی به مقاومت خود ادامه خواهند داد.

این اساس تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در کشور ماست.

اشتباه بوخارین و دوستانش این است که مقاومت فزاینده سرمایه‌داران را با رشد اهمیت نسبی آنها یکی می‌دانند. اما مطلقاً هیچ دلیلی برای این یکی دانستن وجود ندارد. هیچ دلیلی وجود ندارد زیرا این واقعیت که سرمایه‌داران مقاومت می‌کنند به هیچ وجه به این معنی نیست که آنها از ما قوی‌تر شده‌اند. کاملاً برعکس است. طبقات در حال مرگ مقاومت می‌کنند، نه به این دلیل که از ما قوی‌تر شده‌اند، بلکه به این دلیل که سوسیالیسم سریع‌تر از آنها رشد می‌کند و آنها از ما ضعیف‌تر می‌شوند. و دقیقاً به این دلیل که آنها ضعیف‌تر می‌شوند، احساس می‌کنند که روزهای آخرشان نزدیک می‌شود و مجبورند با تمام نیروها و تمام ابزارهایی که در اختیار دارند مقاومت کنند.

چنین است مکانیزم تشدید مبارزه‌ی طبقاتی و مقاومت سرمایه‌داران در لحظه کنونی تاریخ.

با توجه به این وضعیت، سیاست حزب چه باید باشد؟ سیاست حزب باید برانگیختن طبقه کارگر و توده‌های استثمار شده روستا، افزایش ظرفیت مبارزاتی آنها و توسعه آمادگی بسیج شده آنها برای مبارزه علیه عناصر سرمایه‌دار در شهر و روستا، برای مبارزه علیه دشمنان طبقاتی مقاوم باشد. نظریه مارکسیستی-لنینیستی مبارزه‌ی طبقاتی، از جمله به این دلیل ارزشمند است که بسیج طبقه کارگر علیه دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا را تسهیل می‌کند.

زیان نظریه بوخارین مبنی بر استحاله‌ی سرمایه‌داران در سوسیالیسم و برداشت بوخارین از تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در چیست؟ این زیان در این واقعیت نهفته است که طبقه کارگر را به خواب می‌برد، آمادگی بسیج شده نیروهای انقلابی کشورمان را تضعیف می‌کند، طبقه کارگر را از حالت بسیج خارج می‌کند و حمله‌ی عناصر سرمایه‌داری علیه رژیم شوروی را تسهیل می‌کند.

## پ) دهقانان

اشتباه سوم بوخارین در مورد مسئله دهقانان است. همانطور که می‌دانید، این مسئله یکی از مهمترین مسائل سیاست ماست. در شرایط حاکم بر کشور ما، دهقانان از گروه‌های اجتماعی

مختلفی، یعنی دهقانان فقیر، دهقانان متوسط و کولاک‌ها، تشکیل شده‌اند. بدیهی است که نگرش ما نسبت به این گروه‌های مختلف نمی‌تواند یکسان باشد. دهقان فقیر به‌عنوان پشتیبان طبقه کارگر، دهقان متوسط به‌عنوان متحد، کولاک به‌عنوان دشمن طبقاتی - این نگرش ما نسبت به این گروه‌های اجتماعی است. همه اینها واضح و برای همه شناخته شده است.

با این حال، بوخارین موضوع را تا حدودی متفاوت می‌بیند. در توصیف او از دهقانان، این تمایز حذف شده است، وجود گروه‌های اجتماعی از بین می‌رود و تنها یک تکه‌ی یکنواخت به نام روستا باقی می‌ماند. به زعم او، کولاک، کولاک نیست و دهقان متوسط، دهقان متوسط نیست، بلکه نوعی فقر یکنواخت در روستا وجود دارد. این عین چیزی است که او در سخنرانی خود در اینجا گفت: آیا واقعاً می‌توان کولاک‌های ما را کولاک نامید؟ آنها در فقر بسر می‌برند! و دهقانان متوسط ما، آیا آنها واقعاً مانند یک دهقان متوسط هستند؟ آنها هم مستمندانی هستند که در آستانه‌ی گرسنگی زندگی می‌کنند.

بدیهی است که چنین دیدگاهی نسبت به دهقانان، دیدگاهی کاملاً اشتباه است و با لنینیسم ناسازگار است.

لنین گفت که دهقانان منفرد آخرین طبقه سرمایه‌دار هستند. آیا این تز درست است؟ بله، کاملاً درست است. چرا دهقانان منفرد به‌عنوان آخرین طبقه سرمایه‌دار تعریف می‌شوند؟ زیرا از دو طبقه اصلی که جامعه ما از آنها تشکیل شده است، دهقانان طبقه‌ای هستند که اقتصادشان مبتنی بر مالکیت خصوصی و تولید کالایی کوچک است. زیرا دهقانان، تا زمانی که یک دهقان منفرد باقی بمانند و تولید کالایی کوچک انجام دهند، از درون خود سرمایه‌دار تولید می‌کنند و جز تولید مداوم و پیوسته آن کار دیگری از آنها ساخته نیست.

این واقعیت برای ما در مورد رویکرد مارکسیستی‌مان به مسئله اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. این بدان معناست که ما نه فقط به هر نوع اتحادی با دهقانان، بلکه فقط به اتحادی نیاز داریم که مبتنی بر مبارزه علیه عناصر سرمایه‌داری دهقانان باشد.

همانطور که می‌بینید، تز لنین در مورد اینکه دهقانان آخرین طبقه سرمایه‌دار هستند، نه تنها با ایده اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان مغایرت ندارد، بلکه برعکس، زمینه این اتحاد را به‌عنوان اتحادی

بین طبقه کارگر و اکثریت دهقانان، علیه عناصر سرمایه‌دار به‌طور کلی و علیه عناصر سرمایه‌دار دهقانان در روستا به‌طور خاص، فراهم می‌کند.

لنین این تز را مطرح کرد تا نشان دهد که اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان تنها در صورتی می‌تواند پایدار باشد که مبتنی بر مبارزه علیه آن عناصر سرمایه‌داری باشد که دهقانان از دل خود تولید می‌کنند.

اشتباه بوخارین این است که این نکته ساده را نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد، او گروه‌های اجتماعی در روستا را فراموش می‌کند، کولاک‌ها و دهقانان فقیر را از نظر دور می‌دارد و تنها چیزی که باقی می‌ماند یک توده متحدالشکل از دهقانان میانه‌حال است.

این بدون شک انحرافی به راست از سوی بوخارین است، در تضاد با انحراف «چپ» تروتسکیست‌ها، که هیچ گروه اجتماعی دیگری را در روستاها جز دهقانان فقیر و کولاک‌ها نمی‌بیند و دهقانان میانه‌حال را از نظر دور می‌دارد.

تفاوت بین تروتسکیسم و گروه بوخارین در مورد مسئله اتحاد با دهقانان در چیست؟ این تفاوت در این واقعیت نهفته است که تروتسکیسم با سیاست اتحاد پایدار با توده‌های دهقانان میانه‌حال مخالف است، در حالی که گروه بوخارین طرفدار هر نوع اتحادی با دهقانان به‌طور کلی است. نیازی به اثبات این نیست که هر دوی این مواضع اشتباه و به یک اندازه بی‌ارزش هستند.

لنینیسم بدون شک طرفدار اتحاد پایدار با توده‌ی اصلی دهقانان، اتحاد با دهقانان متوسط است؛ اما نه هر نوع اتحادی، بلکه اتحادی با دهقانان متوسط که نقش رهبری طبقه‌ی کارگر را تضمین کند، دیکتاتوری پرولتاریا را تثبیت کند و لغو طبقات را تسهیل نماید.

لنین می‌گوید:

«توافق بین طبقه کارگر و دهقانان می‌تواند به هر معنایی تعبیر شود. اگر این نکته را مد نظر قرار ندهیم که از دیدگاه طبقه کارگر، توافق تنها در صورتی مجاز، صحیح و اساساً ممکن است که از دیکتاتوری طبقه کارگر حمایت کند و اقدامی در جهت و با هدف لغو طبقات باشد، آنگاه فرمول توافق بین طبقه کارگر و دهقانان، صدا البته، همچون فرمولی باقی خواهند ماند که همه دشمنان رژیم شوروی و همه دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا نیز پای آن را امضا خواهند کرد» (جلد ۲۴، صفحه ۳۸۷).

لنین در ادامه می‌گوید:

«در حال حاضر، پرولتاریا قدرت را در دست دارد و دولت را هدایت می‌کند. او دهقانان را هدایت می‌کند. هدایت دهقانان به چه معناست؟ در وهله اول، به معنای دنبال کردن مسیری به سوی لغو طبقات است و نه به سوی تولیدکننده کوچک. اگر از این مسیر رادیکال و اصلی منحرف شویم، دیگر سوسیالیست نخواهیم بود و خود را در اردوگاه خرده‌بورژوازی، در اردوگاه سوسیال‌رولوسیونرها و منشویک‌ها خواهیم یافت که اکنون سرسخت‌ترین دشمنان پرولتاریا هستند» (همانجا، صفحات ۳۹۹-۴۰۰).

انجا شما دیدگاه لنین را در مورد مسئله اتحاد با توده اصلی دهقانان، اتحاد با دهقانان متوسط، دارید.

اشتباه گروه بوخارین در مورد مسئله دهقانان متوسط این است که ماهیت دوگانه، جایگاه دوگانه دهقانان متوسط بین طبقه کارگر و سرمایه‌داران را نمی‌بیند. لنین گفت: «دهقانان متوسط یک طبقه متزلزل هستند.» چرا؟ زیرا از یک سو، دهقان متوسط یک زحمتکش است که او را به طبقه کارگر نزدیک می‌کند، اما از سوی دیگر، او صاحب ملک است که او را به کولاک نزدیک می‌کند. از این رو، دهقانان متوسط دچار تزلزل می‌شوند. و این تنها از نظر تئوری نیست که صادق است. این تزلزل‌ها در عمل، روزانه و ساعت به ساعت نیز خود را نشان می‌دهند.

لنین می‌گوید:

«به‌عنوان یک زحمتکش، دهقان به سمت سوسیالیسم گرایش پیدا می‌کند و دیکتاتوری کارگران را به دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد. دهقان به‌عنوان فروشنده غلات، به سمت بورژوازی، به سمت آزادی تجارت، یعنی بازگشت به سرمایه‌داری «مرسوم»، دیرینه و «تقدس‌یافته» گرایش پیدا می‌کند» (جلد ۲۴، صفحه ۳۱۴).

به همین دلیل است که اتحاد با دهقانان میانه‌حال تنها در صورتی می‌تواند پایدار باشد که علیه عناصر سرمایه‌داری، علیه سرمایه‌داری به‌طور کلی، جهت‌گیری کند. اگر نقش رهبری طبقه کارگر را در این اتحاد تضمین کند، اگر لغو طبقات را تسهیل کند.

گروه بوخارین این چیزهای ساده و بدیهی را فراموش می‌کند.

## ت) سیاست اقتصادی نوین (نپ) و روابط بازار

چهارمین اشتباه بوخارین در مورد مسئله نپ (سیاست اقتصادی نوین) است. اشتباه بوخارین این است که او از دیدن دوگانگی نپ ناتوان است، او فقط یک جنبه از نپ را می‌بیند. وقتی ما نپ را در سال ۱۹۲۱ معرفی کردیم، نوک پیکان آن را علیه کمونیسم جنگی، علیه رژیم و سیستمی که هر نوع آزادی برای تجارت خصوصی را نفی می‌کرد، نشانه گرفتیم. ما معتقد بودیم و هنوز هم هستیم که نپ مستلزم نوعی آزادی برای تجارت خصوصی است. بوخارین این جنبه از موضوع را به خاطر دارد. این خیلی خوب است.

اما بوخارین در مفروضه انگاشتن اینکه این تنها جنبه نپ است، اشتباه می‌کند. بوخارین فراموش می‌کند که نپ جنبه دیگری نیز دارد. نکته این است که نپ به هیچ وجه به معنای آزادی کامل برای تجارت خصوصی، بازی آزاد قیمت‌ها در بازار نیست. نپ آزادی برای تجارت خصوصی در محدوده‌های معین، در مرزهای معین است، با این شرط که نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌کننده بازار تضمین شود. این دقیقاً جنبه دوم نپ است. علاوه بر این، این جنبه نپ برای ما از جنبه اول مهم‌تر است. در کشور ما بازی آزاد قیمت‌ها در بازار، مانند آنچه معمولاً در کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد، وجود ندارد. ما، عمدتاً، قیمت غلات را تعیین می‌کنیم. ما قیمت کالاهای تولیدی را تعیین می‌کنیم. ما سعی می‌کنیم، توام با تلاش برای تثبیت قیمت محصولات کشاورزی، سیاست کاهش هزینه‌های تولید و کاهش قیمت کالاهای تولیدی را به اجرا درآوریم. آیا واضح نیست که چنین شرایط خاص و ویژه بازار در کشورهای سرمایه‌داری وجود ندارد؟

از این رو نتیجه می‌شود که تا زمانی که نپ وجود دارد، هر دو جنبه آن باید حفظ شود: جنبه اول که علیه رژیم کمونیسم جنگی است و هدف آن تضمین آزادی معینی برای تجارت خصوصی است، و جنبه دوم که علیه آزادی کامل برای تجارت خصوصی است و هدف آن تضمین نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌کننده بازار است. یکی از این دو جنبه را از بین ببرید، سیاست اقتصادی نوین ناپدید می‌شود.

بوخارین فکر می‌کند که خطر فقط می‌تواند «از چپ»، از سوی افرادی که می‌خواهند هرگونه آزادی تجارت را از بین ببرند، نپ را تهدید کند. این درست نیست. این یک اشتباه فاحش است. علاوه بر این، چنین خطری در حال حاضر کمترین واقعیت را دارد، زیرا اکنون هیچ کس، یا به سختی کسی، در سازمان‌های محلی و مرکزی ما وجود ندارد که ضرورت و مصلحت حفظ میزان مشخصی از آزادی تجارت را درک نکند.

خطر از جانب راست‌گرایان، از جانب کسانی که می‌خواهند نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌کننده بازار را از بین ببرند، کسانی که می‌خواهند بازار را «رها» کنند و از این طریق دورانی از آزادی کامل برای تجارت خصوصی بگشایند، بسیار واقعی‌تر است. کوچکترین شکی نیست که خطر برهم زدن نپ از جانب راست‌گرایان در حال حاضر بسیار واقعی‌تر است.

نباید فراموش کرد که نیروهای خودانگیخته خرده‌بورژوازی دقیقاً در همین جهت، در جهت مختل کردن نپ از جناح راست، عمل می‌کنند. همچنین باید در نظر داشت که فریادهای کولاک‌ها و عناصر مرفه، فریادهای دلالان و سودجویان، که بسیاری از رفقای ما اغلب تسلیم آن می‌شوند، نپ را دقیقاً از همین سمت بمباران می‌کند. این واقعیت که بوخارین این خطر دوم و بسیار واقعی مختل شدن نپ را نمی‌بیند، بدون شک نشان می‌دهد که او تسلیم فشار نیروهای خودانگیخته خرده‌بورژوازی شده است.

بوخارین پیشنهاد می‌کند که بازار «عادی‌سازی» شود و قیمت‌های خرید غلات بر اساس مناطق «مانور» داده شود، یعنی قیمت غلات افزایش یابد. این به چه معناست؟ یعنی او از شرایط بازار شوروی راضی نیست، او می‌خواهد نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌کننده بازار را محدود کند و پیشنهاد می‌دهد که به نیروهای خرده‌بورژوازی که از جناح راست در حال مختل کردن نپ هستند، امتیاز داده شود.

بیا بید لحظه‌ای فرض کنیم که از توصیه بوخارین پیروی کرده‌ایم. نتیجه چه خواهد بود؟ ما قیمت غلات را در پایین، مثلاً در آغاز دوره خرید غلات، افزایش می‌دهیم. اما از آنجایی که همیشه افرادی در بازار هستند، انواع دلالان و سودجویان، که می‌توانند سه برابر بیشتر برای غلات بپردازند، و از آنجایی که ما نمی‌توانیم با دلالان همگام شویم، زیرا آنها در مجموع حدود ده میلیون پوط می‌خرند در حالی که ما باید صدها میلیون پوط بخریم، کسانی که غلات را نگه می‌دارند، همچنان آن را به انتظار افزایش بیشتر قیمت نگه می‌دارند. در نتیجه، با نزدیک شدن به بهار، زمانی که نیاز واقعی دولت به غلات عمدتاً آغاز می‌شود، ما باید دوباره قیمت غلات را افزایش دهیم. اما افزایش قیمت غلات در بهار به چه معناست؟ این به معنای ویران کردن اقشار فقیر و از نظر اقتصادی ضعیف‌تر جمعیت روستایی است که خود مجبورند غلات را در بهار بخرند، بخشی برای بذر و بخشی برای غذا - همان غلاتی که در پایین با قیمت پایین‌تری فروختند. آیا با چنین عملیاتی می‌توانیم به نتایج واقعاً مفیدی در جهت تأمین مقدار کافی غله دست یابیم؟ به احتمال زیاد نه، زیرا همیشه دلالان و سودجویانی وجود

خواهند داشت که می‌توانند دو برابر و سه برابر برای همان غله بپردازند. در نتیجه، ما باید آماده باشیم که بار دیگر قیمت غله را در تلاشی بیهوده برای رسیدن به دلالتان و سودجویان افزایش دهیم.

با این حال، از این نتیجه می‌شود که وقتی مسیر افزایش قیمت غلات را آغاز کردیم، باید بدون هیچ تضمینی برای تأمین مقدار کافی غلات، به پایین رفتن از این سراشیبی لغزنده ادامه دهیم.

اما موضوع به همین جا ختم نمی‌شود.

اولاً، با افزایش قیمت خرید غلات، باید در مرحله بعد قیمت مواد اولیه کشاورزی را نیز افزایش دهیم تا نسبت مشخصی در قیمت محصولات کشاورزی حفظ شود.

ثانیاً، با افزایش قیمت خرید غلات، ما نخواهیم توانست قیمت خرده‌فروشی نان را در شهرها پایین نگه داریم - در نتیجه، باید قیمت فروش نان را افزایش دهیم. و از آنجایی که نمی‌توانیم و نباید به کارگران آسیب برسانیم، باید دستمزدها را با سرعت بیشتری افزایش دهیم. اما این امر قطعاً منجر به افزایش قیمت کالاهای تولیدی خواهد شد، زیرا در غیر این صورت، می‌تواند منجر به انحراف منابع از شهرها به روستاها به ضرر صنعتی شدن شود.

در نتیجه، ما باید قیمت کالاهای تولیدی و محصولات کشاورزی را نه بر اساس کاهش یا به هر حال تثبیت قیمت‌ها، بلکه بر اساس افزایش قیمت غلات و کالاهای تولیدی تنظیم کنیم.

به عبارت دیگر، ما باید سیاست افزایش قیمت کالاهای تولیدی و محصولات کشاورزی را دنبال کنیم.

درک این نکته دشوار نیست که چنین «مانور»ی با قیمت‌ها تنها می‌تواند به ابطال کامل سیاست نرخ‌گذاری شوروی، ابطال نقش دولت به‌عنوان تنظیم‌کننده بازار و آزاد گذاشتن عرصه برای نیروهای خودانگیخته خرده‌بورژوا منجر شود.

چه کسی از این سود می‌برد؟

فقط اقشار مرفه جمعیت شهری و روستایی، زیرا کالاهای تولیدی گران‌قیمت و محصولات کشاورزی لزوماً از دسترس طبقه کارگر و اقشار فقیر و از نظر اقتصادی ضعیف‌تر جمعیت روستایی خارج می‌شدند. این به نفع کولاک‌ها و مرفه‌ها، نپمن‌ها و سایر طبقات مرفه بود.

این امر هم، یک نوع پیوند خواهد بود، اما پیوندی عجیب و غریب، پیوندی با اقشار ثروتمند جمعیت روستایی و شهری. کارگران و اقشار از نظر اقتصادی ضعیف‌تر جمعیت روستایی کاملاً حق دارند از ما بپرسند: شما دولت چه کسی هستید، دولت کارگران و دهقانان یا دولت کولاک و نپمن؟

گسست از طبقه کارگر و اقشار ضعیف‌تر اقتصادی جمعیت روستایی، و پیوند با اقشار ثروتمند جمعیت شهری و روستایی - این همان چیزی است که «عادی‌سازی» بازار و «مانور» بوخارین با قیمت غلات بر اساس مناطق باید به آن منجر شود.

بدیهی است که حزب نمی‌تواند این مسیر مرگبار را در پیش بگیرد.

اینکه تا چه حد تمام مفاهیم نپ در ذهن بوخارین مغشوش شده و تا چه حد او اسیر نیروهای خودانگیخته‌ی خرده‌بورژوا است، از جمله با نگرش بیش از حد منفی او به مسئله اشکال جدید گردش تجاری بین شهر و روستا، بین دولت و دهقانان، آشکار می‌گردد. او از این واقعیت که دولت به تأمین‌کننده کالا برای دهقانان تبدیل شده و دهقانان در حال تبدیل شدن به تأمین‌کننده غلات برای دولت هستند، خشمگین است و فریاد می‌زند. او این را نقض تمام قوانین نپ و تقریباً اختلال در نپ می‌داند. چرا؟ بر چه اساسی؟

چه ایرادی می‌تواند داشته باشد که دولت، که صنایع دولتی، بدون واسطه، تأمین‌کننده‌ی کالاها برای دهقانان است، و دهقانان نیز بدون واسطه، تأمین‌کننده‌ی غله برای صنعت، برای دولت هستند؟

از نقطه نظر مارکسیسم و سیاست مارکسیستی، چه ایرادی می‌تواند وجود داشته باشد که دهقانان از قبل به تأمین‌کننده پنبه، چغندر و کتان برای نیازهای صنعت دولتی تبدیل شده‌اند و صنعت دولتی به تأمین‌کننده کالاها برای شهری، بذر و ابزار تولید برای این شاخه‌های کشاورزی تبدیل شده است؟

سیستم مبتنی بر قرارداد در اینجا روش اصلی ایجاد این اشکال جدید گردش مالی تجارت بین شهر و روستا است. اما آیا سیستم قرارداد مغایر با اصول NEP است؟

چه ایرادی می‌تواند داشته باشد که به لطف این سیستم قراردادی، دهقانان نه تنها به تأمین‌کننده پنبه، چغندر و کتان، بلکه به تأمین‌کننده غلات دولت نیز تبدیل می‌شوند؟

اگر تجارت در محموله‌های کوچک، یعنی تجارت خرد، را بتوان گردش مالی تجاری نامید، چرا نمی‌توان تجارت در محموله‌های بزرگ را که از طریق توافق‌های از پیش منعقد شده (قراردادها) در مورد قیمت و کیفیت کالاها انجام می‌شود، گردش مالی تجاری دانست؟

آیا درک این نکته دشوار است که بر اساس نپ است که این اشکال جدید و انبوه گردش مالی تجاری بین شهر و روستا مبتنی بر سیستم قراردادی پدید آمده‌اند، که آنها گامی بسیار بزرگ به جلو از سوی سازمان‌های ما در راستای تقویت جهت‌گیری برنامه‌ریزی‌شده و سوسیالیستی اقتصاد ملی ما را نشان می‌دهند؟

بوخارین ظرفیت درک این چیزهای ساده و بدیهی را از دست داده است.

### ث) به اصطلاح «خراج»

پنجمین اشتباه بوخارین (من از اشتباهات اصلی او صحبت می‌کنم) تحریف فرصت‌طلبانه‌ی او از خط حزب در مورد مسئله‌ی «قیچی» بین شهر و روستا، در مورد مسئله‌ی به اصطلاح «خراج» است.

نکته‌ای که در قطعنامه‌ی معروف جلسه‌ی مشترک دفتر سیاسی و هیئت رئیسه‌ی کمیسیون کنترل مرکزی (فوریه ۱۹۲۹) در مورد مسئله‌ی «قیچی» به آن پرداخته شده چیست؟ آنچه در آنجا گفته شده این است که علاوه بر مالیات‌های معمول، مستقیم و غیرمستقیم، که دهقانان به دولت می‌پردازند، یک ابرمالیات خاص نیز به شکل اضافه پرداخت برای کالاهای تولیدی و به شکل کم‌پرداختی برای محصولات کشاورزی پرداخت می‌کنند.

آیا این حقیقت دارد که این مالیات فوق‌العاده که دهقانان پرداخت می‌کنند واقعاً وجود دارد؟ بله، وجود دارد. چه نام دیگری برای این مالیات فوق‌العاده داریم؟ ما آن را «قیچی» نیز می‌نامیم، «انحراف» منابع از کشاورزی به صنعت به منظور سرعت بخشیدن به توسعه صنعتی ما. آیا این «انحراف» ضروری است؟ همه ما موافقیم که اگر واقعاً می‌خواهیم نرخ سریع توسعه صنعتی را حفظ کنیم، به‌عنوان یک اقدام موقت، ضروری است.

در واقع، ما باید به هر قیمتی رشد سریع صنعت خود را حفظ کنیم، زیرا این رشد نه تنها برای خود صنعت، بلکه در درجه اول برای کشاورزی، برای دهقانان ضروری است که در حال حاضر بیش از همه به تراکتور، ماشین‌آلات کشاورزی و کود نیاز دارند.

آیا می‌توانیم این ابرمالیات را در حال حاضر لغو کنیم؟ متأسفانه، نمی‌توانیم. باید در اولین فرصت، در چند سال آینده، آن را لغو کنیم. اما در حال حاضر نمی‌توانیم آن را لغو کنیم.

حال، همانطور که می‌بینید، این ابرمالیات که در نتیجه‌ی «قیچی» به دست آمده، «چیزی شبیه به خراج» است. نه خراج، بلکه «چیزی شبیه به خراج». این «چیزی شبیه به خراج» به دلیل عقب‌ماندگی ماست. ما به این ابرمالیات نیاز داریم تا توسعه‌ی صنعت خود را به تحرک درآوریم و عقب‌ماندگی خود را از بین ببریم.

اما آیا این بدان معناست که با وضع این مالیات اضافی، ما دهقانان را استثمار می‌کنیم؟ خیر، اینطور نیست. ماهیت رژیم شوروی هرگونه استثمار دهقانان توسط دولت را منتفی می‌کند. در سخنرانی‌های رفقای ما در پلنوم ژوئیه {۵} به صراحت بیان شد که در رژیم شوروی، استثمار دهقانان توسط دولت سوسیالیستی منتفی است؛ زیرا افزایش مداوم رفاه دهقانان زحمتکش، قانون توسعه جامعه شوروی است و این امر هرگونه امکان استثمار دهقانان را منتفی می‌کند.

آیا دهقانان قادر به پرداخت این مالیات اضافی هستند؟ بله، هستند. چرا؟

اولاً، به این دلیل که وضع این مالیات اضافی در شرایط بهبود مداوم وضعیت مادی دهقانان انجام می‌شود.

ثانیاً، از آنجا که دهقانان دامداری خصوصی خود را دارند، درآمد حاصل از آن آنها را قادر می‌سازد تا مالیات اضافی را بپردازند و از این نظر با کارگران صنعتی که دامداری خصوصی ندارند، اما با این وجود تمام انرژی خود را به امر صنعتی شدن اختصاص می‌دهند، متفاوت هستند.

سوم، زیرا میزان این مالیات اضافی سال به سال کاهش می‌یابد.

آیا ما حق داریم که این مالیات اضافی را «چیزی شبیه خراج» بنامیم؟ بدون شک، حق داریم. با انتخاب کلمات خود به رفقایمان خاطرنشان می‌کنیم که این مالیات اضافی منفور و نامطلوب است و ادامه آن برای هر دوره قابل توجهی غیرمجاز است. با دادن این نام به مالیات اضافی بر دهقانان،

---

۵ - این به پلنوم کمیته مرکزی، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) که از ۴ تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۸ برگزار شد، اشاره دارد.

قصد داریم بیان کنیم که ما آن را نه به این دلیل که می‌خواهیم، بلکه به این دلیل که مجبور به آن هستیم، وضع می‌کنیم و ما، بلشویک‌ها، باید تمام اقدامات لازم را برای لغو این مالیات اضافی در اولین فرصت و در اسرع وقت انجام دهیم.

این است جوهره مسئله «قیچی»، «انحراف»، «سوپرمالیات» چیزی که اسناد فوق‌الذکر آن را «چیزی شبیه خراج» می‌نامند.

در ابتدا، بوخارین، رایکوف و تامسکی سعی کردند بر سر کلمه «خراج» با هم مشاجره کنند و حزب را به دنبال کردن سیاست استثمار نظامی - فئودالی دهقانان متهم کردند. اما اکنون حتی ناینایان نیز می‌توانند ببینند که این فقط یک تلاش بی‌پروای بوخارینی‌ها برای تهمت‌های فاحش علیه حزب ما بود. اکنون، حتی خود آنها نیز مجبورند تلویحاً اذعان کنند که حرف‌هایشان در مورد استثمار نظامی - فئودالی یک شکست آشکار بوده است.

یا این یا آن:

یا بوخارینی‌ها در حال حاضر اجتناب‌ناپذیری «قیچی کردن» و «انحراف» منابع از کشاورزی به صنعت را تشخیص می‌دهند - که در این صورت مجبور می‌شوند اعتراف کنند که اتهاماتشان ماهیت افتراآمیز دارد و حزب کاملاً حق دارد؛

یا اینکه در حال حاضر، اجتناب‌ناپذیری «قیچی» و «انحراف» را انکار می‌کنند، اما در این صورت، بگذارید رک و راست بگویند تا حزب بتواند آنها را به‌عنوان مخالفان صنعتی شدن کشور ما طبقه‌بندی کند.

اتفاقاً می‌توانم به تعدادی از سخنرانی‌های بوخارین، رایکوف و تامسکی اشاره کنم که در آنها بدون هیچ قید و شرطی، در حال حاضر، اجتناب‌ناپذیری «قیچی کردن» و «انتقال» منابع از کشاورزی به صنعت را تصدیق می‌کنند. و این، در واقع، معادل پذیرش فرمول «چیزی شبیه خراج» است.

خب، پس آیا آنها در حال حاضر همچنان به این دیدگاه در مورد «انحراف» و حفظ «قیچی» پایبند هستند یا نه؟ بگذارید رک و پوست‌کنده بگویند.

**بوخارین** - این انحراف لازم است، اما «خراج» کلمه‌ی نامناسبی است. (خنده‌ی عمومی)

استالین - در نتیجه، مادر مورد اصل مسئله اختلاف نظر نداریم؛ در نتیجه، «انحراف» منابع از کشاورزی به صنعت، به‌اصطلاح «چیچی»، مالیات اضافی، «چیزی شبیه خراج» - وسیله‌ای ضروری، هرچند موقت، برای صنعتی کردن کشور ما در حال حاضر است.

بسیار خوب. پس موضوع بحث چیست؟ چرا این همه جنجال؟ آنها کلمه «خراج» یا کلمات «چیزی شبیه به خراج» را دوست ندارند، زیرا معتقدند که این عبارت معمولاً در ادبیات مارکسیستی استفاده نمی‌شود؟

خب، پس بیایید در مورد کلمه «خراج» بحث کنیم.

رفقا، من تأکید می‌کنم که این کلمه مدت‌هاست در ادبیات مارکسیستی ما، مثلاً در نوشته‌های رفیق لنین، استفاده می‌شود. این ممکن است برخی از افرادی را که آثار لنین را نمی‌خوانند متعجب کند، اما رفقا، این یک واقعیت است. بوخارین در اینجا با قاطعیت تأکید کرد که «خراج» کلمه‌ای نامناسب برای استفاده در ادبیات مارکسیستی است. او از این واقعیت که کمیته مرکزی حزب و مارکسیست‌ها به‌طور کلی، به خود اجازه استفاده از کلمه «خراج» را می‌دهند، خشمگین و متعجب بود. اما چه چیزی در این تعجب‌آور است، اگر مدرکی وجود داشته باشد که این کلمه مدت‌هاست در نوشته‌های مارکسیستی مانند رفیق لنین استفاده می‌شود. یا شاید، از نظر بوخارین، لنین واجد شرایط مارکسیست بودن نیست؟ خب، رفقای عزیز، شما باید در این مورد رک باشید.

برای مثال، مقاله‌ی «[چپ‌روی کودکانه و ذهنیت خرده‌بورژوازی](#)» (ماه مه ۱۹۱۸) را که توسط مارکسیستی همچون لنین نوشته شده است، در نظر بگیرید و عبارت زیر را بخوانید:

«خرده‌بورژوازی که هزاران دلار خود را اختکار می‌کند، دشمن سرمایه‌داری دولتی است؛ او می‌خواهد این هزاران دلار را فقط برای خودش، علیه فقرا، در مخالفت با هر نوع کنترل دولتی به کار گیرد؛ با این حال، مجموع این هزاران دلار به هزاران میلیون دلار می‌رسد که پایه‌ای برای سفته‌بازی فراهم می‌کند، که ساخت سوسیالیستی ما را تضعیف می‌کند. فرض کنیم که تعداد مشخصی از کارگران در عرض چند روز ارزشی معادل ۱۰۰۰ دلار تولید می‌کنند. سپس فرض کنیم که ۲۰۰ دلار از این کل به دلیل سفته‌بازی‌های کوچک، انواع زدی و «دور زدن» فرامین و مقررات شوروی توسط مالکان کوچک املاک ناپدید می‌شود. هر کاری با آگاه طبقاتی می‌گوید: اگر می‌توانستم ۳۰۰ دلار از ۱۰۰۰ دلار را به خاطر دستیابی به نظم و سازماندهی بهتر بدهم، با کمال میل به جای ۲۰۰ دلار، ۳۰۰ دلار می‌دادم، زیرا کاهش این «خراج» بعداً، مثلاً به ۱۰۰ یا ۵۰ دلار، در رژیم شوروی - زمانی که به نظم و سازماندهی دست یافته‌ایم و زمانی که کاملاً بر اختلال در هرگونه انحصار دولتی از سوی مالکان کوچک املاک غلبه کرده‌ایم - کاری بسیار آسان خواهد بود» (جلد ۲۲، صفحه ۵۱۵).

فکر می‌کنم واضح است. با این حساب، آیا باید لنین را مدافع سیاست استثمار نظامی - فئودالی طبقه کارگر اعلام کرد؟ رفقای عزیز، فقط امتحان کنید!

**صدائی از میان حضار** - با این وجود، اصطلاح «خراج» هرگز در رابطه با دهقانان میانه‌حال به کار نرفته است.

**استالین** - لابد شما معتقدید که دهقانان متوسط به حزب نزدیک‌تر از طبقه کارگر هستند؟ عجب مارکسیستی هستید شما! (خنده‌ی عمومی) اگر ما، حزب طبقه کارگر، می‌توانیم در مورد «خراج» در مورد طبقه کارگر صحبت کنیم، چرا نمی‌توانیم در مورد دهقانان متوسط، که فقط متحد ما هستند، این کار را انجام دهیم؟

برخی از افراد عیب‌جو ممکن است تصور کنند که کلمه «خراج» در مقاله‌ی «چپ‌روی کودکانه...» لنین فقط یک اشتباه قلمی، یک لغزش تصادفی است. با این حال، بررسی این نکته نشان می‌دهد که سوءظن‌های این افراد عیب‌جو کاملاً بی‌اساس است. به مقاله دیگری، یا بهتر است بگوئیم یک جزوه، نوشته لنین: [مالیات جنسی](#) (آوریل ۱۹۲۱) نگاهی بیندازید و صفحه ۳۲۴ (جلد ۲۶، صفحه ۳۲۴) را بخوانید. خواهید دید که عبارت نقل شده در بالا در مورد «خراج» کلمه به کلمه توسط لنین تکرار شده است. در نهایت، به مقاله لنین «[وظایف فوری حکومت شوروی](#)» (جلد ۲۲، صفحه ۴۴۸، مارس-آوریل ۱۹۱۸) نگاهی بیندازید، و خواهید دید که در آن نیز، لنین از «خراجی (بدون علامت نقل قول) که ما برای عقب‌ماندگی خود در زمینه سازماندهی حسابداری و کنترل از پایین در مقیاس سراسری می‌پردازیم» صحبت می‌کند.

معلوم می‌شود که کلمه «خراج» به هیچ وجه عنصری تصادفی در نوشته‌های لنین نیست. رفیق لنین از این کلمه برای تأکید بر ماهیت موقت «خراج»، برای تحریک انرژی بلشویک‌ها و هدایت آن به سمتی استفاده می‌کند که در اولین فرصت، این «خراج»، یعنی بهایی که طبقه کارگر باید برای عقب‌ماندگی و «آشفستگی» ما بپردازد، لغو شود.

معلوم شد وقتی از عبارت «چیزی شبیه به خراج» استفاده می‌کنم، خودم را در جمع مارکسیست‌های بسیار خوبی، یعنی رفیق لنین، می‌بینم.

بوخارین در اینجا گفت که مارکسیست‌ها نباید کلمه «خراج» را در نوشته‌های خود تحمل کنند. او در مورد چه نوع مارکسیست‌هایی صحبت می‌کرد؟ اگر منظور او به‌اصطلاح مارکسیست‌هایی مانند اسلپکوف، مارتسکی، پتروسکی، روسیت و غیره بود که بیشتر شبیه لیبرال‌ها هستند تا مارکسیست، پس خشم او کاملاً موجه است. از سوی دیگر، اگر منظور او مارکسیست‌های واقعی، مثلاً رفیق لنین، باشد، باید پذیرفت که در میان آنها کلمه «خراج» مدت‌هاست که استفاده می‌شود، در حالی که بوخارین، که با نوشته‌های لنین به خوبی آشنا نیست، کاملاً بی‌اعتبار است.

اما این موضوع به‌طور کامل مسئله «خراج» را حل نمی‌کند. نکته این است که تصادفی نبود که بوخارین و دوستانش به کلمه «خراج» ایراد گرفتند و شروع به صحبت از سیاست استثمار نظامی - فئودالی دهقانان کردند. فریاد آنها در مورد استثمار نظامی - فئودالی بدون شک برای ابراز نارضایتی شدید آنها از سیاست حزب در قبال کولاک‌ها بود که توسط سازمان‌های ما اعمال می‌شود. نارضایتی از سیاست لنینیستی حزب در رهبری دهقانان، نارضایتی از سیاست ما حول تأمین غلات، سیاست ما در توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی تا سر حد ممکن، و در نهایت، تمایل آنها به «رهایی» بازار و ایجاد آزادی کامل برای تجارت خصوصی - این همان چیزی است که در فریاد بوخارین در مورد سیاست استثمار نظامی - فئودالی دهقانان بیان شده است.

در تاریخ حزب ما، هیچ مورد دیگری را به یاد نمی‌آورم که حزب به دنبال کردن سیاست استثمار نظامی - فئودالی متهم شده باشد. آن سلاح علیه حزب از زرادخانه مارکسیست‌ها به عاریت گرفته نشده بود. پس از کجا به عاریت گرفته شده بود؟ از زرادخانه میلیوکوف، رهبر کادت‌ها. وقتی کادت‌ها می‌خواهند بین طبقه کارگر و دهقانان اختلاف بیندازند، معمولاً می‌گویند: شما، آقایان بلشویک‌ها، دارید سوسیالیسم را بر روی اجساد دهقانان می‌سازید. وقتی بوخارین فریاد «خراج» را سر می‌دهد، او با آهنگ آقایان میلیوکوف‌ها می‌خواند و از دشمنان مردم پیروی می‌کند.

### ج) نرخ توسعه صنعت و اشکال جدید پیوند

در نهایت، مسئله‌ی نرخ توسعه‌ی صنعت و اشکال جدید پیوند بین شهر و روستا، این یکی از مهم‌ترین مسائل مورد اختلاف ماست. اهمیت آن در این واقعیت نهفته است که نقطه‌ی تلاقی تمام رشته‌های اختلاف نظرهای عملی ما در مورد سیاست اقتصادی حزب است.

اشکال جدید پیوند چیستند، از نقطه نظر سیاست اقتصادی ما چه معنایی دارند؟

آنها قبل از هر چیز نشان می دهند که علاوه بر اشکال قدیمی پیوند بین شهر و روستا، که در آن صنعت عمدتاً نیازهای شخصی دهقانان (پارچه های نخ، کفش و منسوجات به طور کلی و غیره) را برآورده می کرد، اکنون به اشکال جدیدی از پیوند نیاز داریم که در آن صنعت نیازهای تولیدی اقتصاد دهقانی (ماشین آلات کشاورزی، تراکتور، بذر اصلاح شده، کود و غیره) را برآورده کند.

در حالی که قبلاً ما عمدتاً نیازهای شخصی دهقان را برآورده می کردیم و به سختی به نیازهای تولیدی اقتصاد او دست می زدیم، اکنون، در حالی که همچنان به برآورده کردن نیازهای شخصی دهقان ادامه می دهیم، باید تمام تلاش خود را برای تأمین ماشین آلات کشاورزی، تراکتور، کود و غیره که تأثیر مستقیمی بر بازسازی تولید کشاورزی بر اساس فنون جدید دارند، انجام دهیم.

تا زمانی که مسئله احیای کشاورزی و استفاده دهقانان از زمینی بود که قبلاً متعلق به ملاکان و کولاک ها بود، می توانستیم به اشکال قدیمی پیوند قناعت کنیم. اما اکنون که مسئله بازسازی کشاورزی مطرح است، این کافی نیست. اکنون باید فراتر برویم و به دهقانان کمک کنیم تا تولید کشاورزی را بر اساس تکنیک جدید و کار جمعی از نو سازماندهی کنند.

ثانیاً، آنها نشان می دهند که همزمان با تجهیز مجدد صنعت خود، باید به طور جدی تجهیز مجدد کشاورزی را نیز آغاز کنیم. ما در حال تجهیز مجدد هستیم و تاکنون تا حدودی صنعت خود را تجهیز کرده ایم و آن را بر پایه فن آوری جدید قرار داده ایم و ماشین آلات جدید و بهبود یافته و کادرهای جدید و بهبود یافته را در اختیار آن قرار داده ایم. ما در حال ساخت آسیاب ها و کارخانه های جدید هستیم و کارخانه های قدیمی را بازسازی و گسترش می دهیم؛ ما در حال توسعه صنایع متالورژی، شیمیایی و ماشین سازی هستیم. بر این اساس شهرهای جدید پدیدار می شوند، مراکز صنعتی جدید در حال تکثیر هستند و مراکز قدیمی در حال گسترش هستند. بر این اساس تقاضا برای محصولات غذایی و مواد اولیه برای صنعت رو به افزایش است. اما کشاورزی همچنان از تجهیزات قدیمی، روش های قدیمی زراعت که توسط اجداد ما انجام می شد، تکنیک های قدیمی، ابتدایی، اکنون بی فایده یا تقریباً بی فایده، اشکال قدیمی، خرده دهقانی و فردی کشاورزی و کار استفاده می کند.

برای مثال، این واقعیت را در نظر بگیرید که قبل از انقلاب ما نزدیک به ۱۶،۰۰۰،۰۰۰ خانوار دهقانی داشتیم، در حالی که شمار آنان اکنون از ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ خانوار کمتر نیست. این چه چیزی را نشان می دهد جز اینکه کشاورزی بیش از پیش در حال پراکنده و نامتحد شدن است. و ویژگی بارز

مزارع کوچک پراکنده این است که آنها قادر به استفاده صحیح از تکنیک، ماشین‌آلات، تراکتور و دانش علمی زراعی نیستند، و اینکه آنها مزارعی با مازاد قابل فروشی اندک هستند.

از این رو، تولید محصولات کشاورزی برای بازار ناکافی است.

از این رو خطر شکاف بین شهر و روستا، بین صنعت و کشاورزی وجود دارد.

از این رو، ضرورت افزایش نرخ توسعه کشاورزی و رساندن آن به نرخ توسعه صنعت ما آشکار می‌شود.

و بنابراین، برای از بین بردن این خطر شکاف، باید به‌طور جدی تجهیز مجدد کشاورزی را بر اساس تکنیک جدید آغاز کنیم. اما برای تجهیز مجدد آن، باید به تدریج مزارع پراکنده دهقانی منفرد را به مزارع بزرگ، به مزارع اشتراکی متحد کنیم؛ باید کشاورزی را بر اساس کار جمعی بنا کنیم، باید مزارع اشتراکی را گسترش دهیم، باید مزارع دولتی قدیمی و جدید را توسعه دهیم، باید به‌طور سیستماتیک سیستم قراردادی را در مقیاس انبوه در تمام شاخه‌های اصلی کشاورزی به کار گیریم، باید سیستم ایستگاه‌های ماشین و تراکتور را توسعه دهیم که به دهقانان کمک می‌کند تا بر تکنیک جدید تسلط یابند و کار را اشتراکی کنند - در یک کلام، باید به تدریج مزارع کوچک دهقانی منفرد را به پایه تولید جمعی در مقیاس بزرگ منتقل کنیم، زیرا تنها تولید در مقیاس بزرگ از نوع اجتماعی قادر به استفاده کامل از دانش علمی و تکنیک مدرن و پیشبرد توسعه کشاورزی ما با گام‌های بلند است.

البته این به آن معنا نیست که ما باید کشاورزی انفرادی دهقانان فقیر و متوسط را نادیده بگیریم. به هیچ وجه. کشاورزی انفرادی دهقانان فقیر و متوسط نقش غالبی در تأمین مواد غذایی و مواد اولیه صنایع ایفا می‌کند و در آینده نزدیک نیز به این منوال خواهد بود. به همین دلیل ما باید به کمک به مزارع انفرادی دهقانان فقیر و متوسط که هنوز در مزارع اشتراکی متحد نشده‌اند، ادامه دهیم.

اما این بدان معناست که کشاورزی فردی دهقانان دیگر به تنهایی کافی نیست. این موضوع با مشکلات ما در تأمین غلات نشان داده شده است. به همین دلیل است که توسعه کشاورزی فردی دهقانان فقیر و متوسط باید با توسعه هرچه گسترده‌تر اشکال جمعی کشاورزی و مزارع دولتی تکمیل شود.

به همین دلیل است که ما باید از طریق سیستم قراردادی در مقیاس انبوه، به وسیله ایستگاه‌های ماشین‌آلات و تراکتور و با توسعه کامل یک زندگی اشتراکی تعاونی، پلی بین کشاورزی فردی دهقانان

فقیر و میانه‌حال و اشکال جمعی و اجتماعی کشاورزی ایجاد کنیم تا به دهقانان کمک کنیم کشاورزی کوچک و فردی خود را به خطوط کار جمعی منتقل کنند.

در غیر این صورت، توسعه کشاورزی به هر میزانی غیرممکن خواهد بود. در غیر این صورت، حل مشکل غلات غیرممکن خواهد بود. در غیر این صورت، نجات افشار ضعیف‌تر اقتصادی دهقانان از فقر و ویرانی غیرممکن خواهد بود.

در نهایت، این نشان می‌دهد که ما باید صنعت خود را به‌عنوان منبع اصلی تأمین منابع مورد نیاز برای بازسازی کشاورزی، تا حد امکان توسعه دهیم؛ ما باید صنایع آهن و فولاد، صنایع شیمیایی و ماشین‌سازی خود را توسعه دهیم؛ ما باید کارخانه‌های تراکتورسازی، ماشین‌آلات کشاورزی و غیره بسازیم.

نیازی به اثبات این نیست که بدون جذب توده اصلی دهقانان به اشکال جمعی کشاورزی، با کمک سیستم قراردادی در مقیاس انبوه، بدون تأمین مقدار نسبتاً زیادی تراکتور، ماشین‌آلات کشاورزی و غیره برای کشاورزی، توسعه مزارع اشتراکی، توسعه ایستگاه‌های ماشین‌آلات و تراکتور غیرممکن است.

اما تأمین ماشین‌آلات و تراکتور برای روستاها غیرممکن خواهد بود، مگر اینکه توسعه صنعت خود را تسریع کنیم. از این رو، توسعه سریع صنعت ما کلید بازسازی کشاورزی بر اساس جمع‌گرایی است.

اهمیت و جایگاه اشکال جدید پیوند چنین است.

گروه بوخارین مجبور است در حرف، ضرورت اشکال جدید پیوند را بپذیرد. اما این فقط در حرف است، با این نیت که، تحت پوشش به رسمیت شناختن کلامی اشکال جدید پیوند، چیزی را به درون قاچاق کنند که کاملاً برعکس است. در واقع، بوخارین با اشکال جدید پیوند مخالف است. نقطه‌ی عزیمت بوخارین نه نرخ سریع توسعه صنعت به‌عنوان اهرم بازسازی کشاورزی، بلکه توسعه کشاورزی دهقانی فردی است. او «عادی‌سازی» بازار و اجازه‌ی بازی آزاد قیمت‌ها در بازار محصولات کشاورزی، آزادی کامل برای تجارت خصوصی را در اولویت قرار می‌دهد. از این رو نگرش بی‌اعتمادی او به مزارع اشتراکی که در سخنرانی او در پلنوم ژوئیه کمیته مرکزی و در تزه‌های او قبل از آن پلنوم ژوئیه آشکار

شد، عیان است. از این رو مخالفت او با هر نوع اقدامات اضطراری علیه کولاک‌ها در طول تأمین غلات است.

ما می‌دانیم که بوخارین از اقدامات اضطراری اجتناب می‌کند، همانطور که شیطان از آب مقدس اجتناب می‌کند.

ما می‌دانیم که بوخارین هنوز قادر به درک این موضوع نیست که در شرایط فعلی، کولاک به میل خود و داوطلبانه مقدار کافی غله تأمین نخواهد کرد. این با تجربه دو ساله ما در امر تأمین غلات ثابت شده است.

اما اگر، علیرغم همه چیز، غله کافی برای فروش وجود نداشته باشد چه؟ بوخارین در پاسخ به این سوال می‌گوید: کولاک‌ها را با اقدامات اضطراری نگران نکنید؛ از خارج غله وارد کنید. چندی پیش او پیشنهاد کرد که حدود ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ پوط غله، یعنی به ارزش حدود ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل ارز خارجی، وارد کنیم. اما اگر برای واردات تجهیزات صنعتی به ارز خارجی نیاز باشد چه؟ بوخارین در پاسخ می‌گوید: اولویت باید به واردات غله داده شود - بنابراین، بدیهی است که واردات تجهیزات صنعتی به حاشیه رانده می‌شود.

بنابراین، نتیجه می‌شود که اساس حل مشکل غلات و بازسازی کشاورزی، نه نرخ سریع توسعه صنعت، بلکه توسعه کشاورزی دهقانی فردی، از جمله کشاورزی کولاک، بر اساس بازار آزاد و بازی آزاد قیمت‌ها در بازار است.

بنابراین ما دو طرح متفاوت از سیاست اقتصادی داریم.

طرح حزب:

۱- ما در حال تجهیز مجدد صنعت (بازسازی) هستیم.

۲- ما به‌طور جدی در حال شروع تجهیز مجدد کشاورزی (بازسازی) هستیم.

۳- برای این منظور، ما باید توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی را گسترش دهیم، سیستم پیمانکاری و ایستگاه‌های ماشین‌آلات و تراکتور را در مقیاس وسیع به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد پیوند بین صنعت و کشاورزی در حوزه تولید به کار گیریم.

۴- در مورد مشکلات فعلی تأمین غلات، باید اقدامات اضطراری موقت را که با حمایت مردمی توده‌های دهقانان متوسط و فقیر پشتیبانی می‌شود، به‌عنوان یکی از ابزارهای شکستن مقاومت کولاک‌ها و به دست آوردن حداکثر مازاد غلات لازم از آنها برای صرف نظر کردن از غلات وارداتی و صرفه‌جویی در ارز خارجی برای توسعه صنعت، مجاز بدانیم.

۵- کشاورزی فردی دهقانان فقیر و میانه‌حال نقش غالبی در تأمین غذا و مواد اولیه کشور ایفا می‌کند و همچنان ایفا خواهد کرد؛ اما این به تنهایی دیگر کافی نیست - بنابراین، توسعه کشاورزی فردی دهقانان فقیر و میانه‌حال باید با توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی، با سیستم قراردادی در مقیاس انبوه، با تسریع توسعه ایستگاه‌های ماشین‌آلات و تراکتور تکمیل شود تا اخراج عناصر سرمایه‌داری از کشاورزی و انتقال تدریجی مزارع انفرادی دهقانان به خطوط کشاورزی اشتراکی در مقیاس بزرگ، به خطوط کار جمعی تسهیل شود.

۶- ما برای دستیابی به همه اینها، قبل از هر چیز لازم است که توسعه صنعت، صنایع شیمیایی متالورژی و ماشین‌سازی، کارخانه‌های تراکتورسازی، کارخانه‌های ماشین‌آلات کشاورزی و غیره تسریع شود. در غیر این صورت، حل مشکل غلات غیرممکن خواهد بود، همانطور که بازسازی کشاورزی غیرممکن خواهد بود.

نتیجه‌گیری: کلید بازسازی کشاورزی، نرخ سریع توسعه صنعت ماست.

طرح بوخارین:

۱- عادی‌سازی «بازار؛ اجازه دادن به نوسان آزاد قیمت‌ها در بازار و افزایش قیمت غلات، بدون توجه به این واقعیت که این امر ممکن است منجر به افزایش قیمت کالاهای تولیدی، مواد اولیه و نان شود.

۲- حداکثر توسعه کشاورزی دهقانی انفرادی همراه با کاهش مشخصی در نرخ توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی (تزه‌های بوخارین در ماه ژوئیه و سخنرانی او در پلنوم ژوئیه).

۳- تدارکات غلات به‌طور خودکار انجام شود، و در هر زمان یا تحت هیچ شرایطی، حتی استفاده جزئی از اقدامات اضطراری علیه کولاک‌ها، حتی اگر چنین اقداماتی مورد حمایت توده‌های دهقانان متوسط و فقیر باشد، منتفی گردد.

۴- در صورت کمبود غله، واردات غله به ارزش حدود ۱۰۰ میلیون روبل.

۵- و اگر ارز خارجی کافی برای پرداخت هزینه واردات غلات و واردات تجهیزات برای صنعت وجود نداشته باشد، واردات تجهیزات و در نتیجه، نرخ توسعه صنعت ما کاهش می‌یابد - در غیر این صورت کشاورزی ما صرفاً «زمان را از دست خواهد داد» یا حتی «مستقیماً رو به افول خواهد رفت».

نتیجه‌گیری: کلید بازسازی کشاورزی، توسعه کشاورزی انفرادی دهقانان است.

قضیه از این قرار است، رفقا!

طرح بوخارین طرحی برای کاهش نرخ توسعه صنعت و تضعیف اشکال جدید پیوند است.

اختلافات ما از این قبیل است.

گاهی این سوال پرسیده می‌شود: آیا ما در توسعه اشکال جدید پیوند، در توسعه مزارع اشتراکی، مزارع دولتی و غیره تأخیر نداشته‌ایم؟

بعضی‌ها ادعا می‌کنند که حزب حداقل حدود دو سال در شروع این کار تأخیر داشته است. رفقا، این اشتباه است. کاملاً اشتباه است. فقط «چپ‌های» پر سر و صدا که هیچ درکی از اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی ندارند، می‌توانند چنین صحبت‌هایی کنند.

منظور از دیر کردن در این مورد چیست؟ اگر مسئله پیش‌بینی نیاز به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی باشد، می‌توانیم بگوییم که ما این کار را در زمان انقلاب اکتبر آغاز کردیم. کوچکترین شکی نیست که حزب از قبل - در زمان انقلاب اکتبر - نیاز به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی را پیش‌بینی کرده بود. در نهایت، می‌توانیم برنامه ما را که در هشتمین کنگره حزب (مارس ۱۹۱۹) تصویب شد، در نظر بگیریم. نیاز به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی در آنجا کاملاً واضح تشخیص داده شده است.

اما صرف این واقعیت که سطوح بالای رهبری حزب ما از قبل نیاز به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی را تشخیص داده بود، برای اجرای یک جنبش توده‌ای برای مزارع اشتراکی و مزارع دولتی کافی نبود. در نتیجه، مسئله بر سر پیش‌بینی نیست، بلکه مسئله بر سر اجرای یک برنامه اقتصادی در راستای توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی است. اما برای اجرای چنین برنامه‌ای، تعدادی شرایط لازم است که قبلاً وجود نداشتند و اخیراً به وجود آمده‌اند.

نکته همین است رفقا.

برای اجرای طرح یک جنبش توده‌ای به نفع مزارع اشتراکی و مزارع دولتی، قبل از هر چیز لازم است که رهبری ارشد حزب در این مورد توسط توده اعضای حزب حمایت شود. همانطور که می‌دانید، حزب ما یک حزب با یک میلیون عضو است. بنابراین لازم بود که توده اعضای حزب را به درستی سیاست رهبری ارشد متقاعد کنیم. این اولین نکته است.

علاوه بر این، لازم است که یک جنبش توده‌ای به نفع کشاورزی اشتراکی در میان دهقانان پدید آید، که دهقانان - به دور از ترس از مزارع اشتراکی - خود به مزارع اشتراکی بیوندند و با تجربه به مزیت کشاورزی اشتراکی نسبت به کشاورزی فردی متقاعد شوند. این یک موضوع جدی است و به زمان مشخصی نیاز دارد. این نکته دوم است.

بعلاوه، لازم است که دولت منابع مادی لازم برای تأمین مالی توسعه مزرعه جمعی، تأمین مالی مزارع جمعی و مزارع دولتی را در اختیار داشته باشد. و رفقای عزیز، این موضوعی است که به صدها میلیون روبل نیاز دارد. این نکته سوم است.

و نکته‌ی آخر اینکه، لازم است که صنعت به اندازه کافی توسعه یابد تا بتواند ماشین‌آلات، تراکتور، کود و غیره را برای کشاورزی تأمین کند. این نکته چهارم است.

آیا می‌توان ادعا کرد که همه این شرایط دو یا سه سال پیش اینجا وجود داشته است؟ خیر، نمی‌تواند.

نباید فراموش کرد که ما حزبی در قدرت هستیم، نه در اپوزیسیون. یک حزب اپوزیسیون می‌تواند شعارهایی - من از شعارهای عملی و اساسی جنبش صحبت می‌کنم - را مطرح کند تا پس از به قدرت رسیدن آنها را به اجرا درآورد. هیچ کس نمی‌تواند یک حزب اپوزیسیون را به عدم اجرای فوری شعارهای اساسی خود متهم کند، زیرا همه می‌دانند که این حزب اپوزیسیون نیست که در راس امور قرار دارد، بلکه احزاب دیگر هستند.

با این حال، در مورد حزبی که در قدرت است، مانند حزب بلشویک ما، موضوع کاملاً متفاوت است. شعارهای چنین حزبی صرفاً شعارهای تبلیغاتی نیستند، بلکه چیزی بسیار فراتر از آن هستند، زیرا آنها قدرت تصمیم‌گیری عملی، قدرت قانون را دارند و باید فوراً اجرا شوند. حزب ما نمی‌تواند یک شعار عملی صادر کند و سپس اجرای آن را به تعویق بیندازد. این فریب توده‌ها خواهد بود. برای اینکه یک

شعار عملی صادر شود، به خصوص شعاری بسیار جدی همچون سوق دادن توده‌های وسیع دهقانان به مسیر اشتراکی‌سازی، باید شرایطی وجود داشته باشد که امکان اجرای مستقیم شعار را فراهم کند. در نهایت، این شرایط باید ایجاد و سازماندهی شوند. به همین دلیل است که برای رهبری ارشد حزب کافی نیست که صرفاً نیاز به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی را پیش‌بینی کند. به همین دلیل است که ما به شرایطی نیز نیاز داریم که ما را قادر سازد شعارهای خود را فوراً تحقق بخشیم و اجرا کنیم.

آیا توده اعضای حزب ما برای توسعه نهایی مزارع اشتراکی و مزارع دولتی، مثلاً حدود دو یا سه سال پیش، آماده بودند؟ نه، آماده نبودند. چرخش جدی توده اعضای حزب به سمت اشکال جدید پیوند تنها با اولین مشکلات جدی تأمین غلات آغاز شد. این مشکلات برای توده اعضای حزب لازم بود تا از ضرورت کامل تسریع در پذیرش اشکال جدید پیوند، و در درجه اول، مزارع اشتراکی و مزارع دولتی، آگاه شوند و قاطعانه از کمیته مرکزی خود در این مورد حمایت کنند. این شرطی است که قبلاً وجود نداشت، اما اکنون وجود دارد.

آیا دو یا سه سال پیش جنبشی جدی در میان توده‌های وسیع دهقانان به نفع مزارع اشتراکی یا مزارع دولتی وجود داشت؟ نه، وجود نداشت. همه می‌دانند که دو یا سه سال پیش دهقانان نسبت به مزارع دولتی برخوردی خصمانه داشتند. در همان حال، آنها مزارع اشتراکی را با دیده تحقیر می‌نگریستند و این مزارع را «کومونی» می‌نامیدند و آنها را چیزی کاملاً بی‌فایده می‌دانستند. و اکنون؟ اکنون وضعیت متفاوت است. اکنون ما اقشار کاملی از دهقانان داریم که مزارع دولتی و مزارع اشتراکی را به‌عنوان منبعی برای کمک به کشاورزی دهقانی از طریق بذر، گاوهای اصیل، ماشین‌آلات و تراکتورها می‌دانند. اکنون فقط باید ماشین‌آلات و تراکتورها را تأمین کنیم و مزارع اشتراکی با سرعت بیشتری توسعه خواهند یافت.

علت این تغییر نگرش در میان اقشار خاص و نسبتاً قابل توجهی از دهقانان چه بود؟ چه چیزی به وقوع آن کمک کرد؟

در وهله اول، توسعه تعاونی‌ها و یک زندگی اشتراکی تعاونی. شکی نیست که بدون توسعه قدرتمند تعاونی‌ها، به ویژه تعاونی‌های کشاورزی، که در میان دهقانان زمینه روانی به نفع مزارع اشتراکی ایجاد کرد، ما آن اشتیاق به مزارع اشتراکی را که اکنون توسط تمام اقشار دهقانان نشان داده می‌شود، نداشتیم.

وجود مزارع اشتراکی سازمان‌یافته نیز نقش مهمی در این امر داشت، که نمونه‌های خوبی از چگونگی بهبود کشاورزی با ادغام مزارع کوچک دهقانی در مزارع بزرگ اشتراکی را به دهقانان ارائه می‌داد.

وجود مزارع دولتی به‌خوبی سازمان‌یافته، که به دهقانان کمک می‌کرد تا روش‌های کشاورزی خود را بهبود بخشند، نیز در اینجا نقش خود را ایفا کرد. نیازی به ذکر حقایق دیگری نیست که همه شما با آنها آشنا هستید. در اینجا شرایط دیگری وجود دارد که قبلاً وجود نداشت، اما اکنون وجود دارد.

بعلاوه، آیا می‌توان ادعا کرد که ما حدود دو یا سه سال پیش توانستیم کمک مالی قابل توجهی به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی ارائه دهیم و صدها میلیون روبل برای این منظور اختصاص دهیم؟ نه، نمی‌توان چنین ادعایی کرد. شما به خوبی می‌دانید که ما حتی فاقد ابزار کافی برای توسعه آن حداقل از صنعتی که بدون آن هیچ‌گونه صنعتی‌سازی ممکن نیست را نداشتیم، چه رسد به بازسازی کشاورزی. آیا می‌توانستیم آن ابزارها را از صنعت، که اساس صنعتی شدن کشور است، بگیریم و به مزارع اشتراکی و مزارع دولتی منتقل کنیم؟ بدیهی است که نمی‌توانستیم. اما اکنون؟ اکنون ابزار توسعه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی را داریم.

در نهایت، آیا می‌توان ادعا کرد که حدود دو یا سه سال پیش، صنعت ما مبنای کافی برای تأمین مقادیر زیادی ماشین‌آلات، تراکتور و غیره برای کشاورزی بود؟ خیر، نمی‌توان چنین ادعایی کرد. در آن زمان وظیفه‌ی ما ایجاد حداقل مبنای صنعتی مورد نیاز برای تأمین ماشین‌آلات و تراکتورها برای کشاورزی در آینده بود. برای ایجاد چنین مبنایی بود که منابع مالی اندک ما صرف شد. و اکنون؟ اکنون ما این مبنای صنعتی را برای کشاورزی داریم. در هر صورت، این مبنای صنعتی با سرعت بسیار زیادی در حال ایجاد است.

از این رو، شرایط لازم برای توسعه انبوه مزارع اشتراکی و مزارع دولتی تنها اخیراً ایجاد شده است.

رفقا، اوضاع از این قرار است.

به همین دلیل نمی‌توان گفت که ما در توسعه اشکال جدید پیوند تأخیر داشتیم.

## چ بوخارین به عنوان یک نظریه پرداز

اینها، در اصل، اشتباهات اساسی بوخارین، نظریه پرداز اپوزیسیون راست، در مورد مسائل اساسی سیاست ما هستند.

گفته می شود که بوخارین یکی از نظریه پردازان حزب ماست. البته این درست است. اما نکته این است که همه چیز در نظریه پردازی او خوب نیست. این نکته خود به روشنی از آن پیداست که او در عرصه ی تئوری و سیاست حزبی، مجموعه ای از خطاها را، همان گونه که پیش تر برشمردم، انباشته است. این اشتباهات، اشتباهات در مورد مسائل کمینترن، اشتباهات در مورد مسائل مبارزه ی طبقاتی، تشدید مبارزه ی طبقاتی، دهقانان، نپ، اشکال جدید پیوند - این اشتباهات نمی توانستند تصادفی رخ داده باشند. نه، این اشتباهات تصادفی نیستند. این اشتباهات بوخارین از خط نظری نادرست او، از نقص های نظریه های او ناشی می شد. بله، بوخارین یک نظریه پرداز است، اما او کاملاً یک نظریه پرداز مارکسیست نیست. او نظریه پردازی است که قبل از اینکه بتواند یک نظریه پرداز مارکسیست شود، باید چیزهای زیادی یاد بگیرد.

به نامه ای که در آن رفیق لنین از بوخارین به عنوان یک نظریه پرداز یاد می کند، اشاره شده است. بیانید این نامه را بخوانیم:

لنین می گوید: «از اعضای جوان تر کمیته مرکزی، مایلم چند کلمه ای در مورد بوخارین و پیتاکوف بگویم. به نظر من، آنها برجسته ترین نیروها (از میان جوان ترین ها) هستند و در مورد آنها باید موارد زیر را در نظر داشت: بوخارین نه تنها یک نظریه پرداز بسیار ارزشمند و مهم در حزب ما است، بلکه به حق به عنوان محبوب کل حزب نیز شناخته می شود، اما بسیار جای تردید است که بتوان دیدگاه های نظری او را کاملاً مارکسیستی دانست، زیرا نوعی گرایش اسکولاستیکی در او وجود دارد (او هرگز دیالکتیک را مطالعه نکرده و به نظر من هرگز آن را به طور کامل درک نکرده است)» (گزارش مشروح پلنوم ژوئیه، ۱۹۲۶، بخش چهارم، صفحه ۶۶).

بنابراین، او نظریه پردازی بدون دیالکتیک است. نظریه پردازی اسکولاستیک. نظریه پردازی که درباره اش گفته شده: «بسیار جای تردید است که بتوان دیدگاه های نظری او را کاملاً مارکسیستی دانست.» لنین اینگونه چهره نظری بوخارین را توصیف کرد.

رفقا، شما به خوبی می‌توانید درک کنید که چنین نظریه‌پردازی هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری دارد. و اگر بوخارین می‌فهمید که هنوز یک نظریه‌پرداز تمام‌عیار نیست، که هنوز چیزهای زیادی برای یادگیری دارد، که نظریه‌پردازی است که هنوز دیالکتیک را فرا نگرفته است - و دیالکتیک روح مارکسیسم است - اگر این را می‌فهمید، متواضع‌تر می‌شد و حزب فقط از این طریق سود می‌برد. اما مشکل این است که بوخارین فاقد تواضع است. مشکل این است که او نه تنها فاقد تواضع است، بلکه حتی جرأت می‌کند به معلم ما لنین در مورد تعدادی از مسائل و مهمتر از همه، در مورد مسئله دولت درس بدهد. و این بدبختی بوخارین است.

اجازه دهید در این رابطه به مجادله‌ی نظری مشهوری که در سال ۱۹۱۶ بین لنین و بوخارین در مورد مسئله دولت شعله‌ور شد، اشاره کنم. این موضوع برای ما مهم است تا هم ادعاهای گزاف بوخارین در آموختن به لنین و هم ریشه‌های ضعف‌های نظری او در مورد مسائل مهمی مانند دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی و غیره را افشا کنیم.

همانطور که می‌دانید، مقاله‌ای از بوخارین در سال ۱۹۱۶ در مجله‌ی Internatsional Molodyozhy {۱} با امضای Nota Bene منتشر شد؛ این مقاله در واقع علیه رفیق لنین بود. بوخارین در این مقاله نوشت:

«... کاملاً اشتباه است که تفاوت بین سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها را در این واقعیت جستجو کنیم که اولی‌ها طرفدار دولت هستند در حالی که دومی‌ها مخالف آن. تفاوت واقعی این است که سوسیال دموکراسی انقلابی می‌خواهد تولید اجتماعی جدید را به‌عنوان تولید متمرکز، یعنی از نظر فنی پیشرفته‌ترین تولید، سازماندهی کند؛ در حالی که تولید آنارشیستی غیرمتمرکز تنها به معنای بازگشت به تکنیک قدیمی، به شکل قدیمی بنگاه‌ها خواهد بود...»

«... سوسیال دموکراسی، که مربی توده‌ها است، یا حداقل باید باشد، اکنون باید بیش از هر زمان دیگری بر خصوصیت اصولی خود با دولت تأکید کند... جنگ کنونی نشان داده است که ریشه‌های ایده دولت تا چه حد در روح کارگران نفوذ کرده است.»

لنین در مقاله‌ای مشهور که در سال ۱۹۱۶ منتشر شد، با انتقاد از این دیدگاه‌های بوخارین می‌گوید:

---

۶ - جوانان بین‌الملل (Jugend Internationale) - مجله‌ای، ارگان اتحادیه بین‌المللی سازمان‌های جوانان سوسیالیست، که از سپتامبر ۱۹۱۵ تا مه ۱۹۱۸ در زوریخ منتشر می‌شد. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۱ ارگان کمیته اجرایی انترناسیونال جوانان کمونیست بود. (در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۸، تحت عنوان انترناسیونال جوانان کمونیست منتشر می‌شد).

«این اشتباه است. نویسنده مسئله تفاوت نگرش سوسیالیست‌ها و آنارشیت‌ها نسبت به دولت را مطرح می‌کند. اما او نه به این سؤال، بلکه به سؤال دیگری پاسخ می‌دهد، یعنی تفاوت نگرش سوسیالیست‌ها و آنارشیت‌ها نسبت به بنیان اقتصادی جامعه‌ی آینده. البته این یک سؤال بسیار مهم و ضروری است. اما از این نتیجه نمی‌شود که می‌توان نکته اصلی تفاوت در نگرش سوسیالیست‌ها و آنارشیت‌ها نسبت به دولت را نادیده گرفت. سوسیالیست‌ها طرفدار استفاده از دولت مدرن و نهادهای آن در مبارزه برای رهایی طبقه کارگر هستند و همچنین بر لزوم استفاده از دولت برای شکل انتقالی خاص از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تأکید می‌کنند. این شکل انتقالی، که آن هم یک دولت است، دیکتاتوری پرولتاریا است. آنارشیت‌ها می‌خواهند دولت را «لغو» کنند، آن را «منفجر» کنند، همانطور که رفیق Nota Bene در جایی بیان می‌کند و به اشتباه این دیدگاه را به سوسیالیست‌ها نسبت می‌دهد. سوسیالیست‌ها - متأسفانه نویسنده سخنان انگلس را که مربوط به این موضوع است، نسبتاً ناقص نقل می‌کند - معتقدند که دولت پس از سلب مالکیت از بورژوازی «زوال می‌یابد» و به تدریج به خواب خواهد رفت.»

«برای اینکه «خصوصیت اصولی ما» نسبت به دولت را «برجسته» کنیم، واقعاً باید آن را «به‌روشنی» درک کنیم. با این حال، نویسنده‌ی ما از چنین وضوحی برخوردار نیست. عبارت او درباره‌ی «ریشه‌های ایده دولت» کاملاً مغشوش، غیرمارکسیستی و غیرسوسیالیستی است. آنچه با نفی ایده‌ی دولت در تضاد قرار گرفته، نه «ایده‌ی دولت» بلکه سیاست فرصت‌طلبانه است (یعنی رویکرد فرصت‌طلبانه، اصلاح‌طلبانه و بورژوازی نسبت به دولت) که با سیاست سوسیال‌دموکرات انقلابی (یعنی با رویکرد سوسیال‌دموکرات انقلابی نسبت به دولت بورژوازی و استفاده از دولت علیه بورژوازی برای سرنگونی آن) در تضاد قرار گرفته است. این‌ها کاملاً دو مقوله‌ی متفاوت هستند.» (جلد نوزدهم، صفحه ۲۹۶)

فکر می‌کنم واضح است که موضوع بحث چیست، و بوخارین در چه مخمصه نیمه‌آنارشیتی‌ای گرفتار شده است!

**استن** - در آن زمان لنین هنوز ضرورت «منفجر کردن» دولت را به‌طور کامل فرموله نکرده بود. بوخارین، در حالی که مرتکب اشتباهات آنارشیتی می‌شد، به فرموله کردن این مسئله نزدیک می‌شد.

**استالین** - نه، این چیزی نیست که در حال حاضر به آن توجه داریم. آنچه ما به آن توجه داریم، نگرش نسبت به دولت به‌طور کلی است. نکته این است که به نظر بوخارین، طبقه کارگر باید در اصل با هر نوع دولتی، از جمله دولت طبقه کارگر، دشمن باشد.

**استن** - در آن زمان لنین فقط در مورد استفاده از دولت صحبت کرد؛ او در انتقاد خود از بوخارین در مورد «منفجر کردن» دولت چیزی نگفت.

**استالین** - شما اشتباه می‌کنید، «منفجر کردن» دولت یک فرمول مارکسیستی نیست، یک فرمول آنارشیستی است. بگذارید به شما اطمینان دهم که نکته اینجاست که، به نظر بوخارین (و آنارشیست‌ها)، کارگران باید بر خصومت خود در اصل با هر نوع دولتی، و بنابراین، همچنین با دولت دوره گذار، با دولت طبقه کارگر، تأکید کنند.

فقط سعی کنید برای کارگران ما توضیح دهید که طبقه کارگر باید در اصل با دیکتاتوری پرولتاریا، که البته یک دولت نیز هست، خصومت بورزد.

موضع بوخارین، همانطور که در مقاله‌اش در نشریه بین‌المللی مولودیزی بیان شده است، رد دولت در دوره گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

بوخارین در اینجا یک «نکته کوچک» را نادیده گرفت، یعنی کل دوره گذار، که طی آن طبقه کارگر اگر واقعاً بخواهد بورژوازی را سرکوب کند و سوسیالیسم را بسازد، نمی‌تواند بدون دولت خود کاری از پیش ببرد. این نکته اول است.

ثانیاً، این درست نیست که در آن زمان رفیق لنین در انتقاد خود به نظریه «منفجر کردن» و «الغای» دولت به‌طور کلی نپرداخته است. لنین نه تنها به این نظریه پرداخت، همانطور که از عباراتی که نقل کردم پیداست، بلکه آن را به‌عنوان یک نظریه آنارشیستی مورد انتقاد و تخریب قرار داد و نظریه تشکیل و استفاده از یک دولت جدید پس از سرنگونی بورژوازی، یعنی دولت دیکتاتوری پرولتاریا، را در مقابل آن قرار داد.

و نکته‌ی آخر اینکه، نظریه‌ی آنارشیستی «منفجر کردن» و «الغا» دولت را نباید با نظریه‌ی مارکسیستی «زوال» دولت پرولتری یا «از هم گسستن»، «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوازی اشتباه گرفت. افرادی هستند که تمایل دارند این دو مفهوم متفاوت را با این باور که آنها بیانگر یک ایده‌ی واحد هستند، اشتباه بگیرند. اما این اشتباه است. لنین هنگامی که نظریه‌ی آنارشیستی «منفجر کردن» و «الغا» دولت به‌طور کلی را مورد انتقاد قرار داد، دقیقاً از نظریه مارکسیستی «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوازی و «زوال» دولت پرولتری شروع کرد.

برای روشن تر شدن مطلب، شاید خالی از لطف نباشد تا در اینجا یکی از دست‌نوشته‌های رفیق لنین در مورد دولت را که ظاهراً در پایان سال ۱۹۱۶ یا آغاز سال ۱۹۱۷ (قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷) نوشته شده است، نقل کنم. از این دست‌نوشته به راحتی می‌توان دریافت که:

الف) لنین در انتقاد از اشتباهات نیمه‌آنارشیستی بوخارین در مورد مسئله‌ی دولت، از نظریه مارکسیستی «زوال» دولت پرولتری و «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوازی حرکت کرد؛

ب) اگرچه بوخارین، همانطور که لنین بیان کرد، «از کائوتسکی به حقیقت نزدیک‌تر است»، با این وجود، «به جای افشای کائوتسکیست‌ها، به آنها در اشتباهات خود کمک می‌کند.»

متن این دست‌نوشته به شرح زیر است:

«نامه انگلس به بیل مورخ ۱۸ تا ۲۸ مارس ۱۸۷۵ در مورد مسئله دولت از اهمیت فوق‌العاده زیادی برخوردار است.

«مهم‌ترین بخش آن به‌طور کامل در اینجا آمده است:

«... دولت آزاد مردمی به دولت آزاد تبدیل می‌شود. به معنای دستوری آن، دولت آزاد دولتی است که در آن، دولت نسبت به شهروندانش آزاد است و از این رو دولتی است با حکومت استبدادی. کل صحبت در مورد دولت باید کنار گذاشته شود، به‌خصوص از زمان کمون که دیگر به معنای واقعی کلمه دولت نبود. «دولت مردمی» از سوی آنارشیست‌ها تا حد انزجار به ما تحمیل و خورانده شده است، اگرچه کتاب مارکس علیه پرودون و بعداً مانیفست کمونیست مستقیماً اعلام می‌کنند که با معرفی نظم سوسیالیستی جامعه، دولت به‌طور طبیعی از هم می‌پاشد (*sich auflöst*) و ناپدید می‌شود. بنابراین، از آنجا که دولت تنها یک نهاد انتقالی است که در مبارزه و انقلاب برای مهار کردن دشمنان به‌وسیله‌ی زور به کار گرفته می‌شود، صحبت از دولت آزاد مردم کاملاً بی‌معنی است: تا زمانی که پرولتاریا هنوز از دولت استفاده می‌کند (تأکید انگلس)، آن را نه به نفع آزادی بلکه برای مهار کردن دشمنانش بکار می‌گیرد، و به محض آنکه صحبت از آزادی ممکن گردد، دولت به‌عنوان چنین نهادی وجود نخواهد داشت. بنابراین، ما پیشنهاد می‌کنیم که در همه‌جا واژه‌ی دولت (تأکید انگلس) با واژه‌ی «کامیونیتی» (*Gemeinwesen*) جایگزین شود؛ واژه‌ی آلمانی کهن‌مایه و مناسبی که می‌تواند به‌خوبی نمایانگر واژه‌ی فرانسوی «کمون» باشد.»

«این بخش شاید قابل توجه‌ترین و مطمئناً برجسته‌ترین بخش در آثار مارکس و انگلس «علیه دولت» باشد.»

«(۱) کل بحث در مورد دولت باید کنار گذاشته شود.»

«(۲) کمون دیگر به معنای واقعی کلمه دولت نبود. (پس چه بود؟ بدیهی است که یک شکل انتقالی از دولت به بی‌دولتی بود!)»

«(۳) عبارت «دولت مردمی» مدتهاست که از سوی آنارشیست‌ها «به رخ ما کشیده شده است» (با به معنای تحت‌اللفظی آن - به دندان‌های ما انداخته‌اند) (یعنی اینکه مارکس و انگلس از اشتباه فاحش دوستان آلمانی خود شرم‌منده بودند؛ اما آنها این اشتباه را - و در شرایط آن زمان به درستی - اشتباهی بسیار کم‌اهمیت‌تر از اشتباه آنارشیست‌ها می‌دانستند. این نکته حائز اهمیت است!!)

«(۴) دولت با معرفی نظم سوسیالیستی جامعه 'خودبه‌خود از هم خواهد پاشید («منحل می‌شود»)» (Nota Bene) و ناپدید خواهد شد... (را با «زوال خواهد یافت» مقایسه کنید).

«(۵) دولت یک 'نهاد موقت' است که 'در مبارزه، در انقلاب' مورد استفاده قرار می‌گیرد... (البته توسط پرولتاریا مورد استفاده قرار می‌گیرد)...

«(۶) دولت نه برای آزادی، بلکه برای مهار کردن (Niederhaltung) به معنای واقعی کلمه سرکوب نیست، بلکه جلوگیری از بازگشت [به وضعیت سابق] و مطیع نگه داشتن (است) دشمنان پرولتاریا مورد نیاز است.

«(۷) وقتی آزادی میسر باشد، دولتی وجود نخواهد داشت.

«(۸) «ما» (یعنی انگلس و مارکس) پیشنهاد می‌کنیم که کلمه 'دولت' در همه جا (در برنامه) با کلمه 'کامیونیتی' (Gemeinwesen) 'کمون' جایگزین شود!!!

«این نشان می‌دهد که چگونه مارکس و انگلس نه تنها توسط اپورتونیست‌ها، بلکه توسط کائوتسکی نیز به ابتذال کشیده شده و بدنام شدند.

«فرصت‌طلبان حتی یکی از این هشت ایده‌ی غنی را هم نفهمیده‌اند!!

«آنها فقط آنچه را که عملاً برای زمان حال ضروری است، اتخاذ کرده‌اند: استفاده از مبارزه سیاسی، استفاده از دولت فعلی برای آموزش، تربیت پرولتاریا، و گرفتن امتیازات. این درست است (در مقابل آنارشیست‌ها)، اما این - اگر بتوان آن را به صورت ریاضی بیان کرد - تنها یک صدم مارکسیسم است.

«کائوتسکی در آثار تبلیغاتی و نشریات عمومی خود، نکات ۱، ۲، ۵، ۶، ۷ و ۸ را کاملاً نادیده گرفته است (یا فراموش کرده؟ یا درک نکرده؟) و همچنین در مناقشه‌اش با پانه‌کوک در سال‌های ۱۹۱۲ یا ۱۹۱۳، مقوله‌ی 'در هم کوبیدن' (Zerbrechen) مورد نظر مارکس را کنار گذاشت و در رابطه با این مسئله کاملاً به فرصت‌طلبی درغلندید (نگاه کنید به صفحات ۴۷-۴۵ پایین).

«آنچه ما را از آنارشویست‌ها متمایز می‌کند (الف) استفاده از دولت در حال حاضر و (ب) در طول انقلاب پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) است - نکاتی که در عمل در این لحظه از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند. (اما دقیقاً همین نکات هستند که بوخارین آنها را فراموش کرد!)»

«آنچه ما را از فرصت‌طلبان متمایز می‌کند، حقایق عمیق‌تر و 'دائمی‌تر' در مورد (αα) ماهیت 'موقتی' دولت، (ββ) آسیب ناشی از حرف‌های 'زیادی و سطحی' در مورد آن در حال حاضر، (γγ) خصیصه‌ی کاملاً دولتی نبودن دیکتاتوری پرولتاریا، (δδ) تضاد میان دولت و آزادی، (εε) ایده (مفهوم، اصطلاح برنامه‌ای) صحیح‌تر 'کامیونیتی' به جای دولت، (ζζ) 'درهم کوبیدن' (Zerbrechen) ماشین بوروکراتیک-نظامی است.

«همچنین نباید فراموش کرد که اپورتونیست‌های آشکار در آلمان (برنشتاین، کولب و غیره) مستقیماً دیکتاتوری پرولتاریا را رد می‌کنند، در حالی که برنامه رسمی و کائوتسکی به‌طور غیرمستقیم آن را رد می‌کنند، با نگفتن چیزی در مورد آن در تبلیغات روزمره خود و تحمل ارتداد کولب و شرکا.

«در اوت ۱۹۱۶، به بوخارین نوشته شد: 'بگذارید ایده‌هایتان در مورد دولت به بلوغ برسند.' با این حال، او بدون اینکه اجازه دهد آن ایده‌ها به بلوغ برسند، به نام «Nota Bene» منتشر شد و این کار را به گونه‌ای انجام داد که به جای افشای کائوتسکیست‌ها، به آنها در اشتباهاتشان کمک کرد!! با این حال، در واقع، بوخارین از کائوتسکی به حقیقت نزدیک‌تر است.» {۷}

این بود تاریخچه مختصر مناقشه نظری در مورد مسئله دولت.

به نظر می‌رسد که موضوع روشن است: بوخارین اشتباهات نیمه‌آنارشویستی مرتکب شد - وقت آن رسیده است که این اشتباهات را اصلاح کنیم و بیشتر در جای پای لنین گام برداریم. اما فقط لنینیست‌ها می‌توانند این‌گونه فکر کنند. به نظر می‌رسد که بوخارین موافق نیست. برعکس، او ادعا می‌کند که او اشتباه نکرده، بلکه لنین اشتباه کرده است؛ او نبوده که از لنین پیروی کرده یا باید پیروی می‌کرده، بلکه برعکس، لنین بوده که خود را مجبور به پیروی از بوخارین یافته است.

این را باور نمی‌کنید رفقا؟ در این صورت، بیشتر گوش دهید. پس از جنجال سال ۱۹۱۶، نه سال بعد، که در آن فاصله بوخارین سکوت اختیار کرد، و یک سال پس از مرگ لنین - یعنی در سال ۱۹۲۵ - بوخارین مقاله‌ای را در سمپوزیوم انقلاب پراوا با عنوان «درباره‌ی نظریه‌ی دولت امپریالیستی» منتشر کرد که قبلاً توسط سردبیران سمپوزیوم سوسیال‌دموکرات‌ها (۸) (یعنی توسط لنین) رد شده بود. بوخارین در پاورقی این مقاله، صریحاً اعلام می‌کند که در این جنجال، نه لنین، بلکه او، بوخارین، حق داشت. رفقا، این ممکن است باورنکردنی به نظر برسد، اما واقعیت دارد.

به متن این زیرنویس گوش دهید:

«و. ا. (یعنی لنین) مقاله کوتاهی نوشت که حاوی نقدی بر مقاله انترناسیونال جوانان بود. خواننده به راحتی متوجه خواهد شد که من اشتباهی را که به من نسبت داده شده بود، مرتکب نشده‌ام، زیرا من به وضوح نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا را می‌دیدم. از سوی دیگر، از مقاله ایلیچ مشخص می‌شود که او در آن زمان در مورد تر «منفجر کردن» دولت (البته دولت بورژوازی) اشتباه کرده و آن مسئله را با مسئله زوال دیکتاتوری پرولتاریا اشتباه گرفته است. [ایتالیک‌ها از من - ج. استالین] شاید باید در آن زمان موضوع دیکتاتوری را بیشتر بسط می‌دادم. اما در توجیه می‌توانم بگویم که در آن زمان سوسیال‌دموکرات‌ها چنان دولت بورژوازی را به‌طور کلی ستایش می‌کردند که طبیعی بود تمام توجه را بر مسئله منفجر کردن آن دستگاه متمرکز کنند.»

«وقتی از آمریکا به روسیه رسیدم و نادژدا کنستانتینوونا [منظور کروپسکایا، همسر لنین است - م.] را دیدم (که در ششمین کنگره غیرقانونی ما بود و در آن زمان و. ا. مخفی شده بود)، اولین کلماتش این بود: 'و. ا. از من خواست به تو بگویم که اکنون هیچ اختلافی با تو در مورد مسئله دولت ندارد.' ایلیچ با مطالعه مسئله‌ی مورد بحث، به همان نتایج [ایتالیک‌ها از من - ج. استالین] در مورد «منفجر کردن» رسید، اما او این مضمون و بعداً نظریه دیکتاتوری را تا حدی توسعه داد که یک دوره کامل در توسعه اندیشه نظری در این زمینه ایجاد کرد.»

بوخارین یک سال پس از مرگ لنین، اینگونه درباره او می‌نویسد.

این نمونه‌ی زیبایی از خودنمایی اغراق‌آمیز یک نظریه‌پرداز نیمه‌فرهیخته است!

۸ - سمپوزیوم سوسیال‌دموکرات‌ها (Sbornik Sotsial-Demokrata) توسط کمیته مرکزی حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه (RSDLP) در سال ۱۹۱۶ تحت هدایت شخصی و. ا. لنین منتشر شد. دو شماره در اکتبر و دسامبر ۱۹۱۶ منتشر شد.

کاملاً محتمل است که نادرثا کنستانتینووا آنچه که بوخارین در اینجا می نویسد را به او گفته باشد. اما از این واقعیت چه نتیجه ای می توان گرفت؟ تنها نتیجه ای که می توان گرفت این است که لنین دلایل مشخصی برای این باور داشت که بوخارین از اشتباهات خود دست کشیده یا آماده ی دست کشیدن از آنهاست. همین. اما بوخارین طور دیگری فکر می کرد. او تصمیم گرفت که از این پس، نه لنین، بلکه او، یعنی بوخارین، باید به عنوان خالق یا حداقل الهام بخش نظریه مارکسیستی دولت در نظر گرفته شود.

تاکنون ما خود را لنینیست می دانستیم و همچنان نیز چنین می کنیم. اما اکنون به نظر می رسد که هم لنین و هم ما شاگردانش، طرفدار بوخارین هستیم. کمی خنده دار است رفقاً. اما وقتی کسی مجبور باشد با خودنمایی متکبرانه بوخارین کنار بیاید، همین اتفاق می افتد.

ممکن است تصور شود که پانویس بوخارین بر مقاله فوق الذکر، یک اشتباه قلمی بوده، یا اینکه او چیزی احمقانه نوشته و سپس آن را فراموش کرده است. اما معلوم می شود که اینطور نیست. معلوم می شود که بوخارین با جدیت تمام صحبت کرده است. این امر، به عنوان مثال، از این واقعیت آشکار می شود که جمله ای که او در این پانویس در مورد اشتباهات لنین و درستی بوخارین بیان کرده است، اخیراً، یعنی در سال ۱۹۲۷، یعنی دو سال پس از اولین حمله بوخارین به لنین، در شرح حال بوخارین نوشته مارتسکی، دوباره منتشر شده است و هرگز به ذهن بوخارین خطور نکرده است که به این جسارت مارتسکی اعتراض کند. بدیهی است که حمله بوخارین به لنین را نمی توان تصادفی دانست.

بنابراین، به نظر می رسد که بوخارین درست می گوید و نه لنین، و اینکه الهام بخش نظریه مارکسیستی دولت نه لنین، بلکه بوخارین است.

رفقاً، این است تصویر تحریفات نظری و ادعاهای نظری بوخارین.

و این فرد، بعد از همه اینها، این جسارت را دارد که در سخنرانی خود اینجا بگوید که «چیزی فاسد» در خط نظری حزب ما وجود دارد، که در خط نظری حزب ما انحرافی به سمت تروتسکیسم وجود دارد!

و این را همان بوخارینی می‌گوید که مرتکب تعدادی اشتباهات فاحش نظری و عملی می‌شود (و در گذشته نیز مرتکب شده است)، کسی که همین اواخر شاگرد تروتسکی بود، و همین چند روز پیش به دنبال تشکیل بلوکی با تروتسکیست‌ها علیه لنینیست‌ها بود و از در پشتی به ملاقات آنها می‌رفت.

خنده دار نیست رفقا؟

### ح) یک برنامه پنج ساله یا یک برنامه دو ساله

حالا اجازه دهید به سخنرانی رایکوف بپردازم. در حالی که بوخارین سعی داشت مبنایی نظری برای انحراف به‌راست ارائه دهد، رایکوف در سخنرانی خود تلاش کرد تا مبنایی از پیشنهادها عملی برای آن فراهم کند و ما را با «وحشت» ناشی از مشکلاتمان در حوزه کشاورزی بترساند. این بدان معنا نیست که رایکوف به مسائل نظری اشاره نکرد. او به آنها اشاره کرد. اما با انجام این کار حداقل دو اشتباه جدی مرتکب شد.

رایکوف در پیش‌نویس قطعنامه خود در مورد برنامه پنج ساله، که توسط کمیسیون دفتر سیاسی رد شد، می‌گوید: «ایده اصلی برنامه پنج ساله افزایش بهره‌وری کار مردم است.» علیرغم اینکه کمیسیون دفتر سیاسی این خط کاملاً نادرست را رد کرد، رایکوف در سخنرانی خود از آن دفاع کرد.

آیا درست است که ایده اصلی برنامه پنج ساله در کشور شوروی، افزایش بهره‌وری نیروی کار است؟ نه، این درست نیست. ما به هر نوع افزایشی در بهره‌وری نیروی کار مردم نیاز نداریم. آنچه ما نیاز داریم، افزایش مشخصی در بهره‌وری نیروی کار مردم است، یعنی افزایشی که برتری سیستماتیک بخش سوسیالیستی اقتصاد ملی بر بخش سرمایه‌داری را تضمین کند. یک برنامه پنج ساله که این ایده اصلی را نادیده بگیرد، یک برنامه پنج ساله نیست، بلکه یک مزخرف پنج ساله است.

هر جامعه‌ای، چه سرمایه‌داری و چه پیشاسرمایه‌داری، به افزایش بهره‌وری کار به‌طور کلی علاقه‌مند است. تفاوت بین جامعه شوروی و هر جامعه دیگری در این واقعیت نهفته است که جامعه شوروی نه فقط به هر نوع افزایش بهره‌وری کار، بلکه به افزایشی علاقه‌مند است که برتری اشکال سوسیالیستی اقتصاد را بر سایر اشکال، و در درجه اول بر اشکال سرمایه‌داری اقتصاد، تضمین کند و بنابراین غلبه و کنار گذاشته شدن اشکال سرمایه‌داری اقتصاد را تضمین کند. اما رایکوف این ایده واقعاً محوری برنامه پنج ساله توسعه جامعه شوروی را فراموش کرد. این اولین اشتباه نظری اوست.

اشتباه دوم او این است که او تمایزی را - از نقطه نظر گردش مالی تجاری - بین مثلاً یک مزرعه اشتراکی و انواع شرکت‌های انفرادی، از جمله شرکت‌های سرمایه‌داری انفرادی، قائل نمی‌شود، یا نمی‌خواهد آن را درک کند. رایکوف به ما اطمینان می‌دهد که از نقطه نظر گردش مالی تجاری در بازار غلات، از نقطه نظر به دست آوردن غلات، او هیچ تفاوتی بین یک مزرعه اشتراکی و یک مالک خصوصی غلات نمی‌بیند. بنابراین، برای او فرقی نمی‌کند که ما غلات را از یک مزرعه اشتراکی، یک مالک خصوصی یا یک تاجر غلات آرژانتینی بخریم. این کاملاً اشتباه است. این تکرار گفته فرومکین است که زمانی به ما اطمینان می‌داد که برایش فرقی نمی‌کند از کجا و از چه کسی غلات بخریم، چه از یک فروشنده خصوصی یا از یک مزرعه اشتراکی.

این یک شکل پنهان از دفاع، اعاده حیثیت، و توجیه دسیسه‌های کولاک در بازار غلات است. اینکه این دفاع از دیدگاه گردش مالی تجارت انجام می‌شود، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که با این وجود، توجیهی برای دسیسه‌های کولاک در بازار غلات است. اگر از دیدگاه گردش مالی تجارت تفاوتی بین اشکال اقتصادی جمعی و غیرجمعی وجود ندارد، آیا ارزش دارد که مزارع جمعی را توسعه دهیم، به آنها امتیاز بدهیم و خود را وقف وظیفه‌ی دشوار غلبه بر عناصر سرمایه‌داری در کشاورزی کنیم؟ واضح است که رایکوف مسیر اشتباهی را در پیش گرفته است. این دومین اشتباه نظری اوست.

اما این موضوع فرعی است. بیایید به سراغ مسائل عملی مطرح شده در سخنرانی رایکوف برویم.

رایکوف در اینجا گفت که علاوه بر برنامه پنج ساله، به یک برنامه موازی دیگر، یعنی یک برنامه دو ساله برای توسعه کشاورزی، نیاز داریم. او پیشنهاد یک برنامه دو ساله موازی را با توجه به مشکلاتی که در کشاورزی وجود داشت، توجیه کرد. او گفت: برنامه پنج ساله چیز خوبی است و او طرفدار آن است؛ اما اگر هم‌زمان یک برنامه دو ساله برای کشاورزی تدوین کنیم، باز هم بهتر خواهد بود - در غیر این صورت کشاورزی دچار مشکل خواهد شد.

در ظاهر، به نظر می‌رسد که این پیشنهاد هیچ ایرادی ندارد. اما با بررسی دقیق‌تر متوجه می‌شویم که طرح دو ساله برای کشاورزی ابداع شده تا تأکید شود که طرح پنج ساله غیرواقعی است، طرحی صرفاً روی کاغذ. آیا می‌توانیم با این موافق باشیم؟ نه، نمی‌توانستیم. ما به رایکوف گفتیم: اگر از طرح پنج ساله در رابطه با کشاورزی ناراضی هستید، اگر فکر می‌کنید بودجه‌ای که در طرح پنج ساله برای توسعه کشاورزی اختصاص می‌دهیم ناکافی است، پس به صراحت به ما بگویید که پیشنهادات تکمیلی شما چیست، چه سرمایه‌گذاری‌های اضافی را پیشنهاد می‌کنید - ما آماده‌ایم که این

سرمایه‌گذاری‌های اضافی در کشاورزی را در طرح پنج ساله بگنجانیم. و چه اتفاقی افتاد؟ ما متوجه شدیم که رایکوف هیچ پیشنهاد تکمیلی در مورد سرمایه‌گذاری‌های اضافی در کشاورزی نداشت. این سؤال پیش می‌آید: پس چرا یک طرح دو ساله موازی برای کشاورزی؟

ما به او گفتیم: علاوه بر برنامه پنج ساله، برنامه‌های سالانه‌ای نیز وجود دارند که بخشی از برنامه پنج ساله هستند. اجازه دهید در دو برنامه اول سالانه، پیشنهادهای مشخص اضافی‌ئی را که برای توسعه کشاورزی دارید، البته اگر اصلاً پیشنهادی دارید، بگنجانیم. و چه اتفاقی افتاد؟ ما متوجه شدیم که رایکوف هیچ برنامه مشخصی برای وظایف اضافی جهت ارائه ندارد.

سپس متوجه شدیم که پیشنهاد رایکوف برای یک برنامه دو ساله به منظور توسعه کشاورزی ارائه نشده بود، بلکه از تمایل به تأکید بر غیرواقعی بودن برنامه پنج ساله، برنامه‌ای صرفاً روی کاغذ، و از تمایل به بی‌اعتبار کردن برنامه پنج ساله ناشی می‌شد. یک برنامه پنج ساله فقط برای آسودگی «وجدان»، برای حفظ ظاهر؛ اما برای کار، برای اهداف عملی، یک برنامه دو ساله - این استراتژی رایکوف بود. رایکوف برنامه دو ساله را به صحنه آورد تا متعاقباً، در طول کار عملی اجرای برنامه پنج ساله، آن را در مقابل برنامه پنج ساله قرار دهد، برنامه پنج ساله را بازسازی کند و با کاهش و محدود کردن وظایف مربوط به صنعت، آن را با برنامه دو ساله تطبیق دهد.

بر این اساس بود که ما پیشنهاد رایکوف برای یک برنامه دو ساله موازی را رد کردیم.

## خ) مسئله‌ی سطح زیر کشت

رایکوف در اینجا سعی کرد با ادعای اینکه سطح زیر کشت در سراسر اتحاد جماهیر شوروی تمایل مداومی به کاهش نشان می‌دهد، حزب را بترساند. علاوه بر این، او به این نکته اشاره کرد که سیاست حزب مقصر کاهش سطح زیر کشت است. او مستقیماً نگفت که ما با یک پسرقت در کشاورزی روبرو هستیم، اما برداشتی که از سخنان او به جا مانده این است که چیزی شبیه به پسرقت در حال وقوع است.

آیا درست است که سطح زیر کشت تمایل مداومی به کاهش نشان می‌دهد؟ نه، درست نیست. رایکوف از میانگین ارقام سطح زیر کشت در سراسر کشور استفاده کرد. اما روش میانگین ارقام، اگر با

داده‌های مربوط به مناطق مختلف اصلاح نشود، نمی‌تواند به‌عنوان یک روش علمی در نظر گرفته شود.

شاید رایکوف کتاب «توسعه سرمایه‌داری در روسیه» نوشته لنین را خوانده باشد. اگر آن را خوانده باشد، باید به یاد داشته باشد که لنین چگونه اقتصاددانان بورژوا را به خاطر استفاده از روش ارقام میانگین که گسترش سطح زیر کشت را نشان می‌دهد و نادیده گرفتن داده‌های مربوط به مناطق مختلف، مورد انتقاد قرار داد. عجیب است که رایکوف اکنون باید اشتباهات اقتصاددانان بورژوا را تکرار کند. حال، اگر تغییرات سطح زیر کشت را بر اساس مناطق بررسی کنیم، یعنی اگر به صورت علمی به موضوع نزدیک شویم، مشاهده خواهد شد که در برخی مناطق، سطح زیر کشت به‌طور پیوسته در حال گسترش است، در حالی که در برخی دیگر، بسته به شرایط آب و هوایی، گاهی اوقات کاهش می‌یابد. علاوه بر این، هیچ واقعیتهایی وجود ندارد که نشان دهد کاهش مداوم سطح زیر کشت در هر کجا، حتی در یک منطقه مهم کشت غلات، وجود دارد.

در واقع، اخیراً در مناطقی که تحت تأثیر سرمازدگی یا خشکسالی قرار گرفته‌اند، مثلاً در مناطق خاصی از اوکراین، کاهش سطح زیر کشت مشاهده شده است...

**یک صدا** - نه کل اوکراین.

**شلیچر** - در اوکراین، سطح زیر کشت ۲.۷ درصد افزایش یافته است.

**استالین** - من به مناطق استپی اوکراین اشاره می‌کنم. در مناطق دیگر، به‌عنوان مثال در سیبری، منطقه ولگا، قزاقستان و باشقیرستان، که تحت تأثیر شرایط نامساعد آب و هوایی قرار نگرفته‌اند، سطح زیر کشت به‌طور پیوسته در حال گسترش بوده است.

چطور است که در برخی مناطق، سطح زیر کشت به‌طور پیوسته در حال گسترش است، در حالی که در برخی دیگر گاهی اوقات کاهش می‌یابد؟ واقعاً نمی‌توان ادعا کرد که حزب در اوکراین یک سیاست و در شرق یا منطقه مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سیاست دیگری دارد. رفا، این حرف پوچی خواهد بود. بدیهی است که شرایط آب و هوایی در اینجا کم‌اهمیت نیست.

درست است که کولاک‌ها صرف نظر از شرایط آب و هوایی، مناطق کشت خود را کاهش می‌دهند. اگر مایل باشید، سیاست حزب، که حمایت از توده‌های فقیر و دهقانان متوسط در برابر کولاک‌ها

است، «مقصر» است. اما اگر چنین باشد چه؟ آیا ما هرگز خود را متعهد به دنبال کردن سیاستی کرده‌ایم که همه گروه‌های اجتماعی در روستاها، از جمله کولاک‌ها، را راضی کند؟ و علاوه بر این، چگونه می‌توانیم سیاستی را دنبال کنیم که هم استثمارگران و هم استثمارشوندگان را راضی کند - اگر اصلاً بخواهیم یک سیاست مارکسیستی را دنبال کنیم؟ چه چیز عجیبی در این واقعیت وجود دارد که در نتیجه‌ی سیاست لنینیستی ما، که هدف آن محدود کردن و غلبه بر عناصر سرمایه‌داری در روستاها است، کولاک‌ها شروع به کاهش نسبی سطح کشت خود می‌کنند؟ چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟

شاید این سیاست اشتباه باشد؟ پس بگذارید خیلی رک و پوست‌کنده به ما بگویند. آیا عجیب نیست که افرادی که خود را مارکسیست می‌نامند، آنقدر ترسیده‌اند که سعی می‌کنند کاهش جزئی مناطق زیر کشت توسط کولاک‌ها را کاهش کل منطقه‌ی زیر کشت بدانند، در حالی که فراموش می‌کنند علاوه بر کولاک‌ها، دهقانان فقیر و متوسط نیز وجود دارند که منطقه‌ی زیر کشت آنها در حال گسترش است، مزارع اشتراکی و مزارع دولتی نیز وجود دارند که منطقه‌ی زیر کشت آنها با سرعت فزاینده‌ای در حال رشد است؟

و نکته آخر، یک اشتباه دیگر در سخنرانی رایکوف در مورد سطح زیر کشت است. رایکوف در اینجا شکایت کرد که در برخی مکان‌ها، یعنی جایی که بیشترین توسعه‌ی مزارع اشتراکی وجود داشته است، کشت و زرع دهقانان فقیر و متوسط رو به کاهش است. این درست است. اما چه اشکالی دارد؟ چگونه می‌تواند غیر از این باشد؟ اگر مزارع فقیر و متوسط شروع به کنار گذاشتن کشت و زرع فردی کرده و به کشاورزی اشتراکی روی می‌آورند، آیا بدیهی نیست که رشد اندازه و تعداد مزارع اشتراکی قطعاً منجر به کاهش کشت و زرع دهقانان فقیر و متوسط خواهد شد؟ اما چه انتظاری می‌توان داشت؟

مزارع اشتراکی اکنون چیزی بیش از دو میلیون هکتار زمین دارند. در پایان دوره برنامه پنج ساله، مزارع اشتراکی بیش از ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ هکتار خواهند داشت. کشت و زرع مزارع اشتراکی با هزینه چه کسی گسترش می‌یابد؟ با هزینه کشت و زرع دهقانان فقیر و متوسط. اما چه انتظاری می‌توان داشت؟ چگونه می‌توان کشاورزی فردی دهقانان فقیر و متوسط را به کشاورزی اشتراکی منتقل کرد؟ آیا بدیهی نیست که در تعداد زیادی از مناطق، کشت و زرع مزارع اشتراکی با هزینه کشت و زرع فردی گسترش خواهد یافت؟

عجیب است که مردم از درک این چیزهای ابتدایی امتناع می کنند.

## د) تأمین غلات

اینجا درباره مشکلات غله ما داستان‌های زیادی گفته شده است. اما ویژگی‌های اصلی مشکلات غله فعلی ما نادیده گرفته شده است.

اول از همه، فراموش شده است که امسال حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ میلیون پوط چاودار و گندم - منظور برداشت ناخالص است - کمتر از سال گذشته برداشت کردیم. آیا این موضوع می‌تواند بر خرید غلات ما تأثیر نگذارد؟ البته که باید تأثیر می‌گذاشت.

لابد سیاست کمیته مرکزی مسئول این امر است؟ خیر، سیاست کمیته مرکزی هیچ ارتباطی با آن ندارد. توضیح این امر در خرابی جدی محصول در مناطق استپی اوکراین (یخبندان و خشکسالی) و خرابی نسبی محصول در قفقاز شمالی، منطقه مرکزی خاک سیاه روسیه و منطقه شمال غربی نهفته است.

به همین دلیل است که تا اول آوریل سال گذشته، خرید غلات ما (چاودار و گندم) از اوکراین به ۲۰۰ میلیون پوط رسید، در حالی که امسال این رقم به زحمت به ۲۶ تا ۲۷ میلیون پوط رسیده است.

این امر همچنین دلیل کاهش خرید گندم و چاودار در منطقه مرکزی خاک سیاه به حدود یک هشتم و در قفقاز شمالی به حدود یک چهارم را توضیح می‌دهد.

در برخی مناطق شرق کشور، امسال خرید غلات تقریباً دو برابر شد. اما این امر نتوانست و طبیعتاً نمی‌توانست کسری غلات ما در اوکراین، قفقاز شمالی و منطقه مرکزی خاک سیاه را جبران کند.

نباید فراموش کرد که در سال‌های برداشت عادی، اوکراین و قفقاز شمالی حدود نیمی از کل خرید غلات در اتحاد جماهیر شوروی را تأمین می‌کنند.

عجیب است که رایکوف این واقعیت را از نظر دور داشت.

و در پایان، دومین مورد، که ویژگی اصلی مشکلات فعلی ما در زمینه تهیه غلات را تشکیل می‌دهد. من به مقاومت عناصر کولاک در روستاها در برابر سیاست تأمین غلات دولت شوروی اشاره می‌کنم.

رایکوف این مورد را نادیده گرفت. اما نادیده گرفتن این مطلب به معنای نادیده گرفتن عامل اصلی در تأمین غلات است. تجربه دو سال گذشته در مورد تأمین غلات چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد که اقشار مرفه روستاها، که مازاد غلات قابل توجهی دارند و نقش مهمی در بازار غلات ایفا می‌کنند، از تحویل داوطلبانه مقدار لازم غلات با قیمت‌های تعیین شده توسط دولت شوروی خودداری می‌کنند. برای تأمین نان برای شهرها و مراکز صنعتی، برای ارتش سرخ و مناطقی که محصولات صنعتی کشت می‌کنند، سالانه به حدود ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پوپ غلات نیاز داریم. ما می‌توانیم ۳۰ تا ۳۵۰ میلیون پوپ را که به‌طور طبیعی و بدون اعمال فشار وارد می‌شود، تهیه کنیم. ۱۵۰ میلیون پوپ باقیمانده باید از طریق فشار سازمان‌یافته بر کولاک‌ها و اقشار مرفه جمعیت روستایی تأمین شود. این همان چیزی است که تجربه ما از تأمین غلات در دو سال گذشته نشان می‌دهد.

در این دو سال چه اتفاقی افتاده است؟ چرا این تغییرات رخ داده است؟ چرا تحویل طبیعی قبلاً کافی بود و چرا اکنون ناکافی است؟ آنچه اتفاق افتاده این است که در این سال‌ها کولاک‌ها و عناصر مرفه رشد کرده‌اند، برداشت‌های خوب برای آنها بی‌فایده نبوده است، آنها از نظر اقتصادی قوی‌تر شده‌اند؛ آنها سرمایه کمی جمع‌آوری کرده‌اند و اکنون در موقعیتی هستند که می‌توانند در بازار مانور دهند؛ آنها مازاد غلات خود را به انتظار قیمت‌های بالا نگه می‌دارند و از سایر محصولات امرار معاش می‌کنند.

نباید غلات را یک کالای معمولی دانست. غلات مانند پنبه نیست که نتوان آن را خورد و به همه فروخت. برخلاف پنبه، غلات در شرایط فعلی ما کالایی است که همه آن را خواهند خورد و بدون آن زندگی غیرممکن است. کولاک این را در نظر می‌گیرد و غلات خود را نگه می‌دارد و با الگویی که از خود بروز می‌دهد، دارندگان غلات را به‌طور کلی آلوده می‌کند. کولاک می‌داند که غلات، پول رایج ارزها است. کولاک می‌داند که مازاد غلات نه تنها وسیله‌ای برای ثروتمند شدن خود، بلکه وسیله‌ای برای به بردگی کشیدن دهقانان فقیر نیز هست. در شرایط فعلی، مازاد غلات در دست کولاک وسیله‌ای برای تقویت اقتصادی و سیاسی عناصر کولاک است. بنابراین، با گرفتن این مازاد غلات از کولاک‌ها، ما نه تنها عرضه غلات به شهرها و ارتش سرخ را تسهیل می‌کنیم، بلکه ابزار تقویت اقتصادی و سیاسی کولاک‌ها نیز از بین می‌بریم.

برای به دست آوردن این مازاد غلات چه باید کرد؟ ما قبل از هر چیز باید ذهنیت مضر و خطرناک‌ها کردن امور به حال خود را از بین ببریم. تهیه غلات باید سازمادهی شود. توده‌های فقیر و دهقانان

متوسط باید علیه کولاک‌ها بسیج شوند و حمایت عمومی آنها از اقدامات دولت شوروی برای افزایش تهیه غلات سازماندهی شود. اهمیت روش تهیه غلات اورال-سیبری، که مبتنی بر اصل تعهدات خودخواسته است، دقیقاً در این واقعیت نهفته است که بسیج اقشار زحمتکش جمعیت روستایی علیه کولاک‌ها را به منظور افزایش تهیه غلات ممکن می‌سازد. تجربه نشان داده است که این روش نتایج خوبی به ما می‌دهد. تجربه نشان داده است که این نتایج خوب از دو جهت حاصل می‌شود: اولاً، ما مازاد غلات را از اقشار مرفه جمعیت روستایی استخراج می‌کنیم و از این طریق به تأمین کشور کمک می‌کنیم. ثانیاً، ما بر این اساس توده‌های فقیر و دهقانان متوسط را علیه کولاک‌ها بسیج می‌کنیم، آنها را از نظر سیاسی آموزش می‌دهیم و در یک ارتش سیاسی عظیم و قدرتمند که از ما در روستاها حمایت می‌کند، سازماندهی می‌کنیم. برخی از رفقا از اهمیت این عامل اخیر غافلند. با این حال، این یکی از نتایج مهم، اگر نگوئیم مهمترین نتیجه، روش تهیه غلات اورال-سیبری است.

درست است که این روش گاهی اوقات با به کارگیری اقدامات اضطراری علیه کولاک‌ها همراه است، که باعث روزه‌های خنده‌دار بوخارین و رایکوف می‌شود. اما چه اشکالی دارد؟ چرا نباید گاهی اوقات، تحت شرایط خاص، اقدامات اضطراری علیه دشمن طبقاتی خود، علیه کولاک‌ها، به کار ببریم؟ چرا دستگیری صدها دلال در شهرها و تبعید آنها به منطقه توروخانسک مجاز تلقی می‌شود، اما گرفتن مازاد غلات از کولاک‌ها - که در غلات احتکار می‌کنند و سعی دارند خرخره‌ی دولت شوروی را بگیرند و دهقانان فقیر را به بردگی بکشند - با روش‌های اجبار عمومی و با قیمت‌هایی که دهقانان فقیر و متوسط غلات خود را به سازمان‌های تدارکاتی ما می‌فروشند، مجاز نیست؟ منطق این کجاست؟ آیا حزب ما تا به حال اعلام کرده است که اساساً با به کارگیری اقدامات اضطراری علیه دلالان و کولاک‌ها مخالف است؟ آیا ما هیچ قانونی علیه دلالان نداریم؟

بدیهی است که رایکوف و بوخارین اصولاً با هرگونه اقدام اضطراری علیه کولاک‌ها مخالف هستند. اما این سیاست، سیاستی بورژوا-لیبرالی است، نه سیاستی مارکسیستی. مطمئناً می‌دانید که پس از طرح سیاست اقتصادی نوین، لنین حتی - البته تحت شرایطی معین - از بازگشت به سیاست کمیته‌های دهقانان فقیر نیز دفاع کرد. و برآستی به کارگیری محدود تدابیر فوق‌العاده علیه کولاک‌ها در عمل چه وزنی دارد؟ این تدابیر، در مقایسه با سیاست کمیته‌های دهقانان فقیر، حتی قطره‌ای در اقیانوس هم نیست.

هواداران گروه بوخارین امیدوارند دشمن طبقاتی را ترغیب کنند که داوطلبانه از منافع خود صرف نظر کند و مازاد غلات خود را داوطلبانه به ما تحویل دهد. آنها امیدوارند که کولاک، که قوی‌تر شده است، که احتکار می‌کند، که می‌تواند با فروش محصولات دیگر مقاومت کند و مازاد غلات خود را پنهان می‌کند - آنها امیدوارند که این کولاک مازاد غلات خود را داوطلبانه با قیمت‌های خرید ما به ما بدهد. آیا آنها عقل خود را از دست داده‌اند؟ آیا واضح نیست که آنها مکانیسم مبارزه‌ی طبقاتی را نمی‌فهمند، که نمی‌دانند طبقات چیستند؟

آیا آنها می‌دانند که کولاک‌ها چگونه در جلسات روستایی که برای ترویج خرید غلات برگزار می‌شد، مقامات ما و دولت شوروی را مسخره می‌کردند؟ آیا آنها از واقعیت‌هایی نظیر آنچه در قزاقستان اتفاق افتاده، چیزی شنیده‌اند؟ آیا شنیده‌اند که وقتی یکی از مبلغان ما در آنجا دو ساعت تلاش کرد تا دارندگان غلات را متقاعد کند که برای تأمین کشور غلات تحویل دهند، و یک کولاک با پیپی در دهان جلو آمده و گفته بود: «کمی برای ما برقص، جوان، و من به تو چند پوط غلات می‌دهم.»

### صداهایی از میان حضار - خوک صفت!

**استالین** - سعی کن مردم رو اینجوری متقاعد کنی.

رفقا، طبقه، طبقه، نمی‌توانید از این حقیقت فرار کنید. روش اورال-سیبری دقیقاً به این دلیل خوب است که به برانگیختن اقشار فقیر و دهقانان متوسط علیه کولاک‌ها کمک می‌کند، به درهم شکستن مقاومت کولاک‌ها کمک می‌کند و آنها را مجبور می‌کند مازاد غلات را به نهادهای دولتی شوروی تحویل دهند.

شیک‌ترین کلمه‌ای که این روزها در میان گروه بوخارین رواج دارد، کلمه «افراط» در تأمین غلات است. این کلمه رایج‌ترین کالا در میان آنهاست، زیرا به آنها کمک می‌کند تا خط اپورتونیستی خود را بپوشانند. وقتی می‌خواهند خط خود را بپوشانند، معمولاً می‌گویند: ما البته مخالف اعمال فشار بر کولاک نیستیم، اما با افراط‌هایی که در این حوزه انجام می‌شود و به دهقانان متوسط آسیب می‌رساند، مخالفیم. سپس آنها داستان‌هایی از «وحشت» ناشی از این افراط‌ها نقل می‌کنند؛ نامه‌هایی از «دهقانان»، نامه‌های وحشت‌زده از رفقایمانند مارکوف را می‌خوانند و سپس نتیجه می‌گیرند: سیاست اعمال فشار بر کولاک‌ها باید کنار گذاشته شود.

ملاحظه می‌کنید؟ گویا از آنجا که در اجرای یک سیاست صحیح، افراط صورت می‌گیرد، پس باید از خود آن سیاست صحیح دست کشید! این ترفند همیشگی فرصت‌طلبان است: به بهانه اینکه در اجرای یک خط صحیح، افراط صورت می‌گیرد، آن خط را لغو کرده و آن را با یک خط فرصت‌طلبانه جایگزین می‌کنند. علاوه بر این، هواداران گروه بوخارین با دقت فراوان این واقعیت را پنهان می‌کنند که نوع دیگری از افراط، خطرناک‌تر و مضرتر، وجود دارد - یعنی افراط در جهت ادغام با کولاک، در جهت سازگاری با افشار مرفه جمعیت روستایی، در جهت کنار گذاشتن سیاست انقلابی حزب به نفع سیاست فرصت‌طلبانه منحرفان راست.

البته، همه ما با این زیاده‌روی‌ها مخالفیم. هیچ‌کدام از ما نمی‌خواهیم ضرباتی که علیه کولاک‌ها وارد می‌شود، به دهقانان متوسط زیان برساند. این بدیهی است و شکی در آن نیست. اما ما قاطعانه با وراجی در مورد زیاده‌روی‌ها، که گروه بوخارین با شور و شوق فراوان در آن غرق می‌شود و برای تخریب سیاست انقلابی حزب ما و جایگزینی آن با سیاست فرصت‌طلبانه گروه بوخارین مورد استفاده قرار می‌گیرد، مخالفیم. نه، این ترفند آنها جواب نخواهد داد.

حداقل به یک اقدام سیاسی که حزب انجام داده و با افراط و تفریط همراه نبوده است، اشاره کنید. نتیجه‌ای که از این مطلب می‌توان گرفت این است که ما باید با افراط و تفریط مبارزه کنیم. اما آیا می‌توان بر این اساس، خود خط را که تنها خط صحیح است، رد کرد؟

اقدامی مانند معرفی روز کاری هفت ساعته را در نظر بگیرید. شکی نیست که این یکی از انقلابی‌ترین اقداماتی است که حزب ما در دوره اخیر انجام داده است. چه کسی نمی‌داند که این اقدام، که ذاتاً اقدامی عمیقاً انقلابی است، اغلب با افراط‌هایی همراه است، که گاهی اوقات از نوع بسیار نامطلوبی هستند؟ آیا این بدان معناست که ما باید سیاست معرفی روز کاری هفت ساعته را کنار بگذاریم؟

آیا هواداران اپوزیسیون بوخارین متوجه هستند که با بزرگ‌نمایی افراط‌های صورت گرفته در جریان کمپین تأمین غلات، خود را درگیر چه دردسری می‌کنند؟

## ذخائر ارز خارجی و واردات غلات

در آخر، چند کلمه در مورد واردات غلات و ذخایر ارز خارجی ما. من قبلاً به این واقعیت اشاره کرده‌ام که رایکوف و دوستان نزدیکش چندین بار مسئله واردات غلات از خارج از کشور را مطرح کردند. در

ابتدا رایکوف از نیاز به واردات حدود ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون پوط غلات صحبت کرد. این امر به حدود ۲۰۰ میلیون روبل ارز خارجی نیاز دارد. بعداً، او مسئله واردات ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ پوط، یعنی به ارزش ۱۰۰ میلیون روبل ارز خارجی را مطرح کرد. ما این پیشنهاد را رد کردیم، زیرا به این نتیجه رسیده بودیم که اعمال فشار بر کولاک‌ها و بیرون کشیدن مازاد غلات نسبتاً قابل توجه آنان از آنها، بهتر از صرف ارز خارجی اختصاص داده شده برای واردات تجهیزات برای صنعت ما است.

حالا رایکوف تغییر موضع می‌دهد. حالا او ادعا می‌کند که سرمایه‌داران به ما غلات را به صورت نسیه پیشنهاد می‌دهند، اما ما از پذیرش آن امتناع می‌کنیم. او گفت که چندین تلگراف را رویت کرده، تلگراف‌هایی که نشان می‌دهند سرمایه‌داران مایلند به ما غلات را به صورت نسیه بدهند. علاوه بر این، او سعی کرد وانمود کند که افرادی در صفوف ما هستند که از پذیرش غلات به صورت نسیه، یا به دلیل هوس یا به دلایل غیرقابل توضیح دیگری، خودداری می‌کنند.

رفقا، همه اینها مزخرف است. تصور اینکه سرمایه‌داران غرب ناگهان دلشان به حال ما بسوزد و حاضر باشند حدود ده‌ها میلیون پوط غله را عملاً رایگان یا با وام بلندمدت به ما بدهند، پوچ و بی‌معنی است. رفقا، این مزخرف است.

پس نکته چیست؟ نکته این است که در شش ماه گذشته گروه‌های مختلف سرمایه‌داری ما را زیر نظر داشته‌اند، امکانات مالی، جایگاه مالی و استقامت ما را بررسی کرده‌اند. آنها با پیشنهاد غلات با اعتبار بسیار کوتاه‌مدت، که بیش از سه یا حداکثر شش ماه نباشد، به نمایندگان تجاری ما در پاریس، چکسلواکی، آمریکا و آرژانتین مراجعه می‌کنند. هدف آنها فروش غلات به صورت اعتباری به ما نیست، بلکه می‌خواهند بفهمند که آیا وضعیت ما واقعاً بسیار دشوار است، آیا امکانات مالی ما واقعاً تمام شده است، یا اینکه آیا وضعیت مالی ما قوی است و آیا ما طعمه‌ای را که آنها انداخته‌اند، خواهیم قاپید.

اکنون در جهان سرمایه‌داری اختلافات بزرگی بر سر امکانات مالی ما در جریان است. برخی می‌گویند که ما در حال حاضر ورشکسته هستیم و سقوط قدرت شوروی مسئله چند ماه، اگر نگوییم چند هفته، است. برخی دیگر می‌گویند که این درست نیست، قدرت شوروی ریشه‌های محکمی دارد، امکانات مالی و غله کافی دارد.

در حال حاضر وظیفه‌ی ما این است که استحکام و استقامت لازم را نشان دهیم، تسلیم وعده‌های دروغین غلات به صورت نسبه نشویم و به دنیای سرمایه‌داری نشان دهیم که بدون واردات غلات هم می‌توانیم از پس کارها برآییم. این فقط نظر شخصی من نیست. این نظر اکثریت اعضای دفتر سیاسی است.

به همین دلیل تصمیم گرفتیم پیشنهاد نیکوکارانی از نوع نانسن را برای واردات یک میلیون دلار غله به صورت نسبه به اتحاد جماهیر شوروی رد کنیم. به همین دلیل به تمام مأموران اطلاعاتی جهان سرمایه‌داری در پاریس، آمریکا و چکسلواکی که مقدار کمی غله را به صورت نسبه به ما پیشنهاد می‌دادند، پاسخ منفی دادیم.

به همین دلیل تصمیم گرفتیم در مصرف غلات نهایت صرفه‌جویی و در تأمین غلات، حداکثر بهره‌وری سازماندهی را به کار گیریم.

با این کار، ما به دنبال دستیابی به دو هدف بودیم: از یک سو، واردات غلات را متوقف کنیم و در نتیجه ارزش خارجی خود را برای واردات تجهیزات حفظ کنیم، و از سوی دیگر، به همه دشمنان خود نشان دهیم که ما بر پایه‌های محکمی ایستاده‌ایم و قصد نداریم در برابر وعده‌های صدقه تسلیم شویم.

آیا این سیاست درست بود؟ من معتقدم که تنها سیاست درست بود. این سیاست نه تنها به این دلیل درست بود که ما اینجا، در داخل کشور خودمان، امکانات جدیدی برای تهیه غلات پیدا کردیم، بلکه به این دلیل نیز درست بود که با مدیریت بدون واردات غلات و با کنار زدن مأموران اطلاعاتی جهان سرمایه‌داری، موقعیت بین‌المللی خود را تقویت کردیم، جایگاه مالی خود را بهبود بخشیدیم و تمام حرف‌های بیهوده در مورد «فروپاشی قریب‌الوقوع» قدرت شوروی را کنار گذاشتیم.

چند روز پیش ما مذاکرات مقدماتی خاصی با نمایندگان سرمایه‌داران آلمانی انجام دادیم. آنها به ما قول ۵۰۰ میلیون دلار اعتبار می‌دهند و به نظر می‌رسد که در واقع اعطای این اعتبار را به ما ضروری می‌دانند تا سفارشات شوروی را برای صنعت خود تضمین کنند.

چند روز پیش هیئتی از محافظه کاران بریتانیایی از ما بازدید کردند که آنها نیز لازم می دانند ثبات قدرت شوروی و مصلحت اعطای اعتبارات به ما را به رسمیت بشناسند تا سفارش های شوروی برای صنایعشان تضمین شود.

من معتقدم که اگر قاطعیت لازم را که قبلاً از آن صحبت کردم نشان نمی دادیم، این امکانات جدید برای دریافت اعتبار، در وهله اول از آلمانی ها و سپس از یک گروه از سرمایه داران بریتانیایی، را نداشتیم.

بنابراین، نکته این نیست که ما به دلیل یک هوس موهوم، از خرید مقاداری غله ی خیالی با اعتبار بلندمدت و خیالی خودداری می کنیم. نکته این است که ما باید بتوانیم دشمنان خود را بسنجیم، خواسته های واقعی آنها را تشخیص دهیم و استقامت لازم را برای تحکیم موقعیت بین المللی خود نشان دهیم.

رقفا، به همین دلیل است که ما از واردات غلات خودداری کرده ایم.

همانطور که می بینید، مسئله واردات غلات به آن سادگی که رایکوف می خواهد ما باور کنیم نیست. مسئله واردات غلات مسئله ای است که به جایگاه بین المللی ما مربوط می شود.

## بخش پنجم - مسائل مربوط به رهبری حزب

به این ترتیب، ما تمام مسائل اصلی مربوط به اختلافاتمان در حوزه تئوری و همچنین در حوزه سیاست کمینترن و سیاست داخلی حزبمان را بررسی کرده ایم. از آنچه گفته شد، آشکار است که گفته رایکوف در مورد وجود یک خط واحد با وضعیت واقعی امور مطابقت ندارد. از آنچه گفته شد، آشکار است که ما در واقع دو خط داریم. یک خط، خط عمومی حزب، خط انقلابی لنینیستی حزب ماست. خط دیگر، خط گروه بوخارین است. این خط دوم هنوز کاملاً متبلور نشده است، تا حدی به دلیل آشفتگی باورنکردنی دیدگاه ها در صفوف گروه بوخارین، و تا حدی به این دلیل که این خط دوم، که اهمیت کمی در حزب دارد، سعی می کند خود را به نحوی پنهان کند. با این وجود، همانطور که مشاهده کردید، این خط وجود دارد، و به عنوان خطی متمایز از خط حزب، به عنوان خطی مخالف با

خط عمومی حزب در تقریباً تمام مسائل سیاست ما، وجود دارد. این خط دوم، خط انحراف به راست است.

حالا به سراغ مسائل رهبری حزب برویم.

## الف) جناح گرایی گروه بوخارین

بوخارین گفت که در حزب ما هیچ اپوزیسیونی وجود ندارد، که گروه بوخارین یک اپوزیسیون نیست. رفقا، این درست نیست. بحث در پلنوم کاملاً به روشنی نشان داد که گروه بوخارین یک اپوزیسیون جدید را تشکیل می‌دهد. کار اپوزیسیونی این گروه شامل تلاش برای تجدیدنظر در خط حزب است؛ این گروه در پی تجدیدنظر در خط حزب است و زمینه را برای جایگزینی خط حزب با خط دیگری، خط اپوزیسیون، که نمی‌تواند چیزی جز خط انحراف به راست باشد، فراهم می‌کند.

بوخارین گفت که گروه سه نفره یک گروه جناحی نیست. رفقا، این درست نیست. گروه بوخارین تمام ویژگی‌های یک جناح را دارد. در پلانفرم آن، پنهان کاری جناحی، سیاست استعفا، مبارزه سازمان یافته علیه کمیته مرکزی وجود دارد. دیگر چه چیزی لازم است؟ چرا حقیقت در مورد جناح گرایی گروه بوخارین را پنهان کنیم، در حالی که این امر بدیهی است؟ دلیل اصلی تشکیل پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی، بیان تمام حقایق در مورد اختلافات ما در اینجا است. و حقیقت این است که گروه بوخارین یک گروه جناحی است. و این صرفاً یک گروه جناحی نیست، بلکه - به نظر من - نفرت‌انگیزترین و حقیرترین گروه جناحی است که تاکنون در حزب ما وجود داشته است.

این امر، حتی از این واقعیت که اکنون تلاش می‌کند از موضوع بی‌اهمیت و حقیری مانند ناآرامی‌های آجاریا برای اهداف جناحی خود استفاده کند، آشکار می‌شود. در واقع، به اصطلاح «شورش» در آجاریا در مقایسه با شورش‌هایی مانند شورش کرونشتات چه معنایی دارد؟ من معتقدم که این به اصطلاح «شورش» در آجاریا در مقایسه با آن حتی قطره‌ای در اقیانوس هم نیست. آیا مواردی از تلاش تروتسکیست‌ها یا زینوویف‌یست‌ها برای سوءاستفاده از شورش جدی که در کرونشتات رخ داد برای مبارزه با کمیته مرکزی، برای مبارزه با حزب، وجود داشته است؟ رفقا، باید اعتراف کرد که چنین مواردی وجود نداشته است. برعکس، گروه‌های مخالفی که در زمان آن شورش جدی در حزب ما وجود داشتند، به حزب در سرکوب آن کمک کردند و جرات نکردند از آن علیه حزب استفاده کنند.

بسیار خب، گروه بوخارین الان چگونه عمل می‌کند؟ شما قبلاً شواهدی مشاهده کرده‌اید که نشان می‌دهد این گروه به کوچک‌ترین و توهین‌آمیزترین شکل ممکن تلاش می‌کند از «شورش» میکروسکوپی در آجاریا علیه حزب استفاده کند. این اگر درجه‌ی بالایی از کوری فراکسیونی و انحطاط فراکسیونی نیست، پس چیست؟

ظاهراً از ما خواسته می‌شود که هیچ‌گونه اغتشاشی در مناطق مرزی ما که با کشورهای سرمایه‌داری مرز مشترک دارند، رخ ندهد. ظاهراً از ما خواسته می‌شود که سیاستی را اتخاذ کنیم که همه طبقات جامعه ما، ثروتمند و فقیر، کارگران و سرمایه‌داران را راضی کند. ظاهراً از ما خواسته می‌شود که هیچ عنصر ناراضی وجود نداشته باشد. آیا این رفقای گروه بوخارین دیوانه نشده‌اند؟

چگونه کسی می‌تواند از ما، مردم دیکتاتوری پرولتاریا که علیه جهان سرمایه‌داری، چه در داخل و چه در خارج از کشورمان مبارزه می‌کنیم، بخواهد که هیچ عنصر ناراضی در کشور ما وجود نداشته باشد و گاهی اوقات در مناطق مرزی خاصی که با کشورهای متخاصم مرز مشترک دارند، ناآرامی‌هایی رخ ندهد؟ پس هدف از محاصره توسط سرمایه‌داری چیست؟ مگر غیر از این است که سرمایه بین‌المللی بتواند تمام تلاش خود را برای سازماندهی اقدامات عناصر ناراضی در مناطق مرزی ما علیه رژیم شوروی به کار گیرد؟ چه کسی، به جز لیبرال‌های تهی مغز، چنین خواسته‌هایی را مطرح می‌کند؟ آیا بدهی نیست که تنگ‌نظری جناحی گاهی اوقات می‌تواند در مردم نوعی کوری و کوتاه‌بینی معمولاً لیبرال ایجاد کند؟

## ب) وفاداری و رهبری جمعی

رایکوف در اینجا به ما اطمینان داد که بوخارین یکی از «بی‌عیب‌ترین» و «وفادارترین» اعضای حزب در نگرشش نسبت به کمیته مرکزی حزب ماست.

من به این موضوع شک دارم. ما نمی‌توانیم حرف رایکوف را باور کنیم. ما خواهان حقایق هستیم. و رایکوف قادر به ارائه حقایق نیست.

برای مثال، واقعیتی مانند مذاکرات پشت پرده بوخارین با گروه کامنف که با تروتسکیست‌ها مرتبط است را در نظر بگیرید؛ مذاکراتی درباره ایجاد یک بلوک فراکسیونی، درباره تغییر سیاست کمیته مرکزی، درباره تغییر ترکیب دفتر سیاسی، درباره استفاده از بحران تأمین غلات برای حمله به کمیته

مرکزی. این سوال مطرح می‌شود: نگرش «وفاداران» و «بی‌عیب و نقص» بوخارین نسبت به کمیته مرکزی اش کجاست؟

آیا چنین رفتاری، برعکس، نقض هرگونه وفاداری به کمیته مرکزی خود، به حزب خود، از سوی یک عضو دفتر سیاسی نیست؟ اگر این وفاداری به کمیته مرکزی نامیده می‌شود، پس خیانت به کمیته مرکزی خود چه معنایی دارد؟

بوخارین دوست دارد درباره وفاداری و صداقت صحبت کند، اما چرا سعی نمی‌کند وجدان خود را بررسی کند و از خود نمی‌پرسد که آیا وقتی با تروتسکیست‌ها علیه کمیته مرکزی خود مذاکرات مخفی انجام می‌دهد و بدین ترتیب به کمیته مرکزی خود خیانت می‌کند، به نادرست‌ترین شکل الزامات اولیه وفاداری به کمیته مرکزی خود را نقض نمی‌کند؟

بوخارین در اینجا درباره فقدان رهبری جمعی در کمیته مرکزی حزب صحبت کرد و به ما اطمینان داد که الزامات رهبری جمعی توسط اکثریت دفتر سیاسی کمیته مرکزی نقض می‌شود.

البته پلنوم ما همه چیز را تحمل کرده است. حتی می‌تواند این ادعای بی‌شرمانه و ریاکارانه بوخارین را نیز تحمل کند. اما واقعاً باید احساس شرم را از دست داده باشد که چنین جسارتی به خرج دهد و در پلنوم علیه اکثریت کمیته مرکزی اینگونه صحبت کند.

در واقع، چگونه می‌توانیم از رهبری جمعی صحبت کنیم اگر اکثریت کمیته مرکزی، که خود را به ارابه دولت متصل کرده است، تمام نیروهای خود را برای پیشبرد آن به کار می‌گیرد و از گروه بوخارین می‌خواهد که در این وظیفه‌ی دشوار به او کمک کند، در حالی که گروه بوخارین نه تنها به کمیته مرکزی خود کمک نمی‌کند، بلکه برعکس، از هر نظر مانع آن می‌شود، چوب لای چرخ آن می‌گذارد، تهدید به استعفا می‌کند و با دشمنان حزب، با تروتسکیست‌ها، علیه کمیته مرکزی حزب ما کنار می‌آید؟

چه کسی، جز ریاکاران، می‌تواند انکار کند که بوخارین، که در حال تشکیل بلوکی با تروتسکیست‌ها علیه حزب است و به کمیته مرکزی خود خیانت می‌کند، نمی‌خواهد و نخواهد خواست رهبری جمعی را در کمیته مرکزی حزب ما اعمال کند؟

چه کسی، جز ناینایان، می‌تواند نبیند که اگر بوخارین با این وجود درباره رهبری جمعی در کمیته مرکزی صحبت می‌کند و تقصیر را به گردن اکثریت کمیته مرکزی می‌اندازد، این کار را با هدف پنهان کردن رفتار خائنانه خود انجام می‌دهد؟

لازم به ذکر است که این اولین باری نیست که بوخارین الزامات اولیه وفاداری و رهبری جمعی را در رابطه با کمیته مرکزی حزب نقض کرده است. تاریخ حزب ما مواردی را می‌شناسد که در زمان حیات لنین، در دوره صلح برست، بوخارین، که در مورد مسئله صلح در اقلیت بود، به سمت سوسیال‌رولوسیونرهای چپ، که دشمنان حزب ما بودند، شتافت، با آنها مذاکرات پشت پرده انجام داد و تلاش کرد تا با آنها علیه لنین و کمیته مرکزی، بلوکی تشکیل دهد. متأسفانه، ما هنوز نمی‌دانیم که او در آن زمان سعی داشت با سوسیال‌رولوسیونرهای چپ به چه توافقی برسد. {۹} اما می‌دانیم که در آن زمان سوسیال‌رولوسیونرهای چپ قصد داشتند لنین را دستگیر کرده و یک کودتای ضد شوروی انجام دهند... اما شگفت‌انگیزترین چیز این است که بوخارین، در حالی که به سمت سوسیال‌رولوسیونرهای چپ می‌شتافت و با آنها علیه کمیته مرکزی توطئه می‌کرد، درست همانطور که اکنون انجام می‌دهد، همچنان در مورد ضرورت رهبری جمعی فریاد می‌زد.

تاریخ حزب ما نیز مواردی را می‌شناسد که در زمان حیات لنین، بوخارین، که در دفتر منطقه‌ای مسکو حزب ما در اکثریت بود و از حمایت گروهی از کمونیست‌های «چپ» برخوردار بود، از همه اعضای حزب خواست تا عدم اعتماد خود را به کمیته مرکزی حزب ابراز کنند، از تسلیم شدن در برابر تصمیمات آن خودداری کنند و مسئله‌ی انشعاب در حزب ما را مطرح کنند. این در دوره صلح برست بود، پس از آنکه کمیته مرکزی قبلاً تصمیم گرفته بود که پذیرش شرایط صلح برست ضروری است.

چنین است خصلت وفاداری و رهبری جمعی بوخارین.

۹- در زمان صلح برست (۱۹۱۸)، بوخارین و گروه کمونیست‌های «چپ» که او آن را رهبری می‌کرد، به تروتسکی پیوستند و مبارزه‌ای شدید را در درون حزب علیه لنین آغاز کردند و خواستار ادامه جنگ با هدف قرار دادن جمهوری جوان شوروی که هنوز ارتشی نداشت، در معرض ضربات امپریالیسم آلمان شدند. در محاکمه «بلوک راست-تروتسکیست» ضد شوروی در سال ۱۹۳۸، مشخص شد که بوخارین و گروه کمونیست‌های «چپ» به رهبری او، در یک توطئه ضد انقلابی مخفی علیه دولت شوروی با هدف برهم زدن پیمان صلح برست، دستگیری و ترور و ا. لنین، ج. و. استالین و ی. م. سوردلوف و تأسیس دولتی از بوخارینیست‌ها، تروتسکیست‌ها و سوسیال‌رولوسیونرهای چپ، به تروتسکی پیوسته بودند.

رایکوف در اینجا درباره ضرورت کار جمعی صحبت کرد. در عین حال، او انگشت اتهام را به سمت اکثریت دفتر سیاسی نشانه گرفت و ادعا کرد که او و دوستان نزدیکش طرفدار کار جمعی هستند، در حالی که نتیجتاً، اکثریت دفتر سیاسی مخالف آن بودند. با این حال، رایکوف نتوانست حتی یک واقعیت را در تأیید ادعای خود ذکر کند.

برای افشای این افسانه‌ی رایکوف، اجازه دهید چند واقعیت، چند مثال را ذکر کنم که به شما نشان می‌دهد رایکوف چگونه کار جمعی را انجام می‌دهد.

مثال اول. داستان صادرات طلا به آمریکا را شنیده‌اید. بسیاری از شما ممکن است معتقد باشید که طلا با تصمیم شورای کمیسرهای خلق یا کمیته مرکزی، یا با رضایت کمیته مرکزی، یا با اطلاع آن به آمریکا ارسال شده است. اما رفقاً، این درست نیست. کمیته مرکزی و شورای کمیسرهای خلق هیچ ارتباطی با این موضوع نداشته‌اند. حکمی وجود دارد که صادرات طلا را بدون تأیید کمیته مرکزی ممنوع می‌کند. اما این حکم نقض شد. چه کسی صادرات را مجاز کرد؟ معلوم شد که ارسال طلا توسط یکی از معاونان رایکوف با اطلاع و رضایت رایکوف مجاز بوده است. آیا کار جمعی این است؟

مثال دوم. این مربوط به مذاکرات با یکی از بانک‌های خصوصی بزرگ در آمریکا است که اموالش پس از انقلاب اکتبر ملی شد و اکنون خواستار جبران خسارات خود است. کمیته مرکزی مطلع شده است که نماینده‌ای از بانک دولتی ما در حال مذاکره با آن بانک در مورد شرایط جبران خسارت بوده است.

همانطور که می‌دانید، حل و فصل دعاوی خصوصی مسئله بسیار مهمی است که به‌طور جدایی‌ناپذیری با سیاست خارجی ما مرتبط است. ممکن است تصور شود که این مذاکرات با تأیید شورای کمیسرهای خلق یا کمیته مرکزی انجام شده است. با این حال، رفقاً، اینطور نیست. کمیته مرکزی و شورای کمیسرهای خلق هیچ ارتباطی با این موضوع نداشته‌اند. متعاقباً، کمیته مرکزی پس از اطلاع از این مذاکرات، تصمیم به توقف آنها گرفت. اما این سؤال پیش می‌آید: چه کسی این مذاکرات را مجاز دانسته است؟ معلوم می‌شود که آنها توسط یکی از معاونان رایکوف با اطلاع و رضایت رایکوف مجاز بوده‌اند.

آیا کار جمعی این است؟

مثال سوم. این مربوط به تأمین ماشین‌آلات کشاورزی برای کولاک‌ها و دهقانان متوسط است. نکته این است که کمیسیون اقتصادی شورای کار و دفاع جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه {۱۰} که ریاست آن را یکی از معاونان رایکوف در امور مربوط به جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی بر عهده دارد، تصمیم گرفت که تأمین ماشین‌آلات کشاورزی برای دهقانان متوسط را کاهش داده و تأمین ماشین‌آلات را برای اقشار بالای دهقانان، یعنی کولاک‌ها، افزایش دهد. در اینجا متن این حکم ضد حزبی و ضد شوروی کمیسیون اقتصادی شورای کار و دفاع جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه آمده است:

«در جمهوری سوسیالیستی شوروی قزاقستان و باشقیرستان، سرزمین‌های سیبری و ولگای سفلی، مناطق ولگای میانی و اورال، نسبت فروش ماشین‌آلات و ادوات کشاورزی که در این بند ذکر شده است، برای اقشار بالای دهقانان به ۲۰ درصد افزایش و برای اقشار میانی به ۳۰ درصد کاهش می‌یابد.»

نظر شما در مورد این چیست؟ در زمانی که حزب در حال تشدید تهاجم علیه کولاک‌ها و سازماندهی توده‌های دهقانان فقیر و متوسط علیه کولاک‌ها است، کمیسیون اقتصادی شورای کار و دفاع جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه (EKOSO) تصمیمی مبنی بر کاهش سطح تحویل ماشین‌آلات کشاورزی به دهقانان متوسط و افزایش سطح تحویل به اقشار بالای دهقانان اتخاذ می‌کند.

و چنین القا می‌شود که این یک سیاست لنینیستی و کمونیستی است.

متعاقباً، وقتی کمیته مرکزی از این ماجرا مطلع شد، تصمیم EKOSO را لغو کرد. اما چه کسی این حکم ضد شوروی را تصویب کرد؟ این حکم توسط یکی از معاونان رایکوف و با اطلاع و رضایت رایکوف صادر شده بود.

آیا این کار جمعی است؟

من معتقدم که این مثال‌ها برای نشان دادن چگونگی کار جمعی رایکوف و معاونانش کافی است.

## پ) مبارزه بر علیه انحراف به راست

بوخارین در اینجا از «اعدام مدنی» سه عضو دفتر سیاسی سخن گفت؛ کسانی که به گفته‌ی او، «تحت انتقاد شدید» سازمان‌های حزب قرار گرفته بودند. او توضیح داد که حزب، این سه عضو دفتر سیاسی - بوخارین، رایکوف و تامسکی - را با نقد علنی اشتباهاتشان در مطبوعات و جلسات به «اعدام مدنی» محکوم کرده بود، در حالی که خود آن سه عضو مجبور بودند سکوت کنند و حتی پاسخی ندهند.

رفقا، همه اینها مزخرف است. اینها سخنان دروغین یک کمونیست لیبرال شده است که سعی دارد حزب را در مبارزه با انحراف به راست تضعیف کند. به گفته بوخارین، اگر او و دوستانش درگیر اشتباهات انحرافی راست شده باشند، حزب حق ندارد آن اشتباهات را افشا کند، حزب باید مبارزه با انحراف به راست را متوقف کند و منتظر بماند تا بوخارین و دوستانش از اشتباهات خود دست بردارند.

آیا بوخارین از ما انتظار زیادی ندارد؟ آیا او تحت این تصور نیست که حزب برای او وجود دارد، و نه او برای حزب؟ چه کسی او را مجبور به سکوت و انفعال می‌کند، در حالی که کل حزب علیه انحراف به راست بسیج شده و حملات مضممی علیه مشکلات انجام می‌دهد؟ چرا او، بوخارین و دوستان نزدیکش نباید اکنون جلو بیایند و در مبارزه‌ای مضمم علیه انحراف به راست و سازش با آن شرکت کنند؟ آیا کسی می‌تواند شک کند که اگر بوخارین و دوستان نزدیکش تصمیم به برداشتن این گام نه چندان دشوار بگیرند، حزب از آنها استقبال خواهد کرد؟ چرا آنها تصمیم به برداشتن این گام که به هر حال وظیفه‌ی آنهاست، نمی‌گیرند؟ آیا به این دلیل نیست که آنها منافع گروه خود را بالاتر از منافع حزب و خط کلی آن قرار می‌دهند؟ تقصیر کیست که بوخارین، رایکوف و تامسکی در مبارزه علیه انحراف به راست غایب هستند؟ آیا آشکار نیست که صحبت از «اعدام مدنی» سه عضو دفتر سیاسی، تلاشی نه چندان پنهان از سوی سه عضو دفتر سیاسی برای وادار کردن حزب به سکوت و توقف مبارزه علیه انحراف به راست است؟

مبارزه با انحراف به راست نباید به‌عنوان یک وظیفه‌ی فرعی حزب ما تلقی شود. مبارزه با انحراف به راست یکی از تعیین‌کننده‌ترین وظایف حزب ماست. اگر ما، در صفوف خود، در حزب خود، در نهاد سیاسی رهبری پرولتاریا، که جنبش را هدایت می‌کند و پرولتاریا را به جلو رهبری می‌کند - اگر ما در این ستاد کل به انحرافات به راست که سعی در تضعیف حزب، سعی در تضعیف روحیه طبقه کارگر، سعی در تطبیق سیاست ما با سلیقه بورژوازی «شوروی» و در نتیجه تسلیم شدن در برابر مشکلات

ساختمان سوسیالیستی ما دارند، اجازه موجودیت آزاد و عملکرد آزاد بدهیم - اگر به همه اینها اجازه دهیم، چه معنایی خواهد داشت؟ آیا این به معنای آن نیست که ما آماده‌ایم انقلاب را متوقف کنیم، ساختمان سوسیالیستی خود را مختل کنیم، از مشکلات فرار کنیم و مواضع خود را به عناصر سرمایه‌داری واگذار کنیم؟

آیا گروه بوخارین می‌فهمد که امتناع از مبارزه با انحراف به‌راست، خیانت به طبقه کارگر، خیانت به انقلاب است؟

آیا گروه بوخارین درک می‌کند که تا زمانی که بر انحراف به‌راست و سازش با آن غلبه نکنیم، غلبه بر مشکلات پیش رویمان غیرممکن خواهد بود، و تا زمانی که بر این مشکلات غلبه نکنیم، دستیابی به موفقیت‌های تعیین‌کننده در ساختمان سوسیالیسم غیرممکن خواهد بود؟

با توجه به این موضوع، این صحبت‌های رقت‌انگیز در مورد «اعدام مدنی» سه عضو دفتر سیاسی چه ارزشی دارد؟

نه، رفقا، بوخارینی‌ها حزب را با یاوه‌گویی‌های لیبرالی درباره «اعدام مدنی» نخواهند ترساند. حزب از آنها می‌خواهد که دوشادوش همه اعضای کمیته مرکزی حزب ما، قاطعانه علیه انحراف به‌راست و سازش با آن مبارزه کنند. از گروه بوخارین می‌خواهد تا با بسیج طبقه کارگر، با در هم شکستن مقاومت دشمنان طبقاتی و سازماندهی پیروزی قاطع بر مشکلات ساختمان سوسیالیستی، به حزب ما کمک کنند.

یا بوخارینی‌ها این خواسته‌ی حزب را برآورده خواهند کرد، که در این صورت حزب از آنها استقبال خواهد کرد، یا این کار را نخواهند کرد، که در این صورت فقط خودشان را باید سرزنش کنند.

## بخش ششم - نتیجه‌گیری

من به نتیجه‌گیری‌ها می‌پردازم.

پیشنهادات زیر را تقدیم می‌کنم:

۱) ما قبل از هر چیز باید نظرات گروه بوخارین را محکوم کنیم. ما باید نظرات این گروه را آنطور که در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های نمایندگانش آمده است، محکوم کنیم و بیان کنیم که این نظرات با خط حزب ناسازگار است و کاملاً با موضع انحراف به‌راست مطابقت دارد.

۲) ما باید مذاکرات محرمانه بوخارین با گروه کامنف را به‌عنوان آشکارترین نمود عهدشکنی و جناح‌گرایی گروه بوخارین محکوم کنیم.

۳) ما باید سیاست استعفا را که توسط بوخارین و تامسکی اعمال می‌شد، به‌عنوان نقض فاحش الزامات ابتدایی انضباط حزبی محکوم کنیم.

۴) بوخارین و تامسکی باید از سمت‌های خود برکنار شوند و به آنها هشدار داده شود که در صورت کوچکترین تلاشی برای سرپیچی از تصمیمات کمیته مرکزی، کمیته مجبور خواهد شد هر دوی آنها را از دفتر سیاسی اخراج کند.

۵) ما باید اقدامات مناسبی را اتخاذ کنیم تا اعضا و نامزدهای عضویت در دفتر سیاسی، هنگام صحبت‌های عمومی، به هیچ وجه از خط حزب و تصمیمات کمیته مرکزی یا نهادهای آن منحرف نشوند.

۶) ما باید اقدامات مناسبی انجام دهیم تا ارگان‌های مطبوعاتی، چه حزبی و چه شوروی، چه روزنامه‌ها و چه نشریات، کاملاً با خط حزب و تصمیمات ارکان رهبری آن مطابقت داشته باشند.

۷) ما باید مقررات ویژه‌ای، از جمله حتی اخراج از کمیته مرکزی و حزب، را برای افرادی که سعی در نقض ماهیت محرمانه تصمیمات حزب، کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن دارند، تصویب کنیم.

۸) ما باید متن قطعنامه پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی در مورد مسائل درون حزبی را بین تمام سازمان‌های حزبی محلی و نمایندگان شانزدهمین کنفرانس حزب {۱۱} توزیع کنیم بدون اینکه فعلاً آن را در مطبوعات منتشر نماییم.

به نظر من، این راه خروج از این وضعیت است.

برخی از رفقا اصرار دارند که بوخارین و تامسکی باید فوراً از دفتر سیاسی کمیته مرکزی اخراج شوند. من با این رفقا موافق نیستم. به نظر من، فعلاً می‌توانیم از توسل به چنین اقدام افراطی خودداری کنیم.

## پایان متن سخنرانی



۱۱ - شانزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) که در مسکو، از ۲۳ تا ۲۹ آوریل ۱۹۲۹ برگزار شد، برنامه پنج ساله توسعه اقتصاد ملی، راه‌ها و ابزارهای ترویج کشاورزی و تخفیف مالیاتی برای دهقانان متوسط، نتایج و وظایف فوری مبارزه با بوروکراسی، و پاکسازی و تأیید اعضا و نامزدهای عضویت در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) را مورد بحث قرار داد. اولین برنامه پنج ساله، مسئله اصلی مورد بحث کنفرانس بود. این کنفرانس، نوع «حداقلی» برنامه پنج ساله مورد حمایت تسلیم‌طلبان راست را رد کرد و نوع «مطلوب» آن را که تحت هر شرایطی الزامی بود، پذیرفت. کنفرانس، انحراف به‌راست را به‌عنوان رد کامل سیاست لنینیستی حزب و پذیرش آشکار موضع کولاک‌ها محکوم کرد و از حزب خواست تا ضربه مهلکی به انحراف به‌راست، به‌عنوان خطر اصلی در آن دوره، و همچنین به نگرش‌های آشتی‌جویانه نسبت به انحرافات از خط لنینیستی وارد کند. مولوتوف در مورد پلنوم ماه آوریل کمیته مرکزی و کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) و سخنرانی استالین در آن جلسه با عنوان «انحراف به‌راست در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک)» (به صفحات ۱ تا ۱۱۳ در این جلد مراجعه کنید) به کنفرانس گزارش داد. کنفرانس به اتفاق آرا قطعنامه‌ای در مورد «امور درون حزبی» تصویب کرد و از همه کارگران و دهقانان زحمتکش اتحاد جماهیر شوروی درخواست کرد تا الگوی سوسیالیستی را به‌طور کامل توسعه دهند. (برای قطعنامه‌های کنفرانس شانزدهم، به قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مراجعه کنید).